

Good Thought

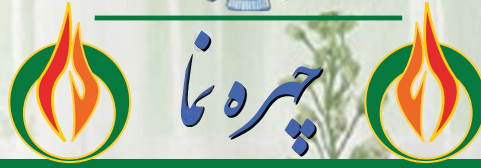
Good Word

Good Deed



www.czcjournal.org

سال بیست و هفتم، شماره ۱۵۰



May we be those who shall renew this existence through righteousness

نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

بهار ۳۷۴۷ زرتشتی، ۱۳۷۸ یزدگردی



سخن نخست - یادداشت سردبیر

اهورامزدا انسان را خردمند آفرید تا با اندیشه روشن در راه پیشرفت زندگی خود گام بردارد و زرتشت با بنیان نهادن آموزه‌هایی بر مبنای خردگرائی آدمیان را می‌آموزد که نه از راه پیروی از قوانین سخت و بی‌تغییر، که با روش دریافت حقیقت از راه اندیشیدن، جهانی روشن را با راستی و درستی بنا نهند.

گاتها بر پایه خردورزی بنا شده و آنچه با خرد روشن سازگار نباشد گاتهای نیست. چرا که هدف گاتها آشنا نمودن ما با فلسفه آفرینش و زندگی و رسیدن به کمال و بهینه نمودن جهان از راه شناخت آفریننده آن است. اندیشه زرتشت و گفتار او به عنوان یکی از بهترین آموزه‌های دینی برای انسانها هرگز فراموش شدنی نیست و بر ما پیروان آن آئین راستی است که در راه گسترش این آموزه‌ها و نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری در سراسر جهان کوشا باشیم.

دین زرتشت برای آگاهی و دانائی است و یکی از راههای افزایش دانائی، خواندن نوشتارها و شنیدن گفتارهای سودمند است. گنجیندن سخنانی که خوانندگان نشریه را به اندیشیدن وادار همواره هدف گردانندگان آن بوده و هست. بنا بر این چهره نما با ارج نهادن به دیدگاههای خوانندگان خود تلاش در بالابردن سطح آگاهی آنان دارد.

اکنون که در آغاز سال نو، با رسیدن بهار زیبا نظاره گر تازه شدن زمین و طبیعت هستیم، بیائید ما هم با تازه گردانیدن اندیشه خود با شکوفه‌های نیک اندیشی، در راه بهینه گردانیدن جهان بکوشیم.

ضمن قدر دانی از تمامی خوانندگان، نویسندگان و دست اندرکاران نشریه چهره نما در سال گذشته امیدواریم که در سال نو هم بتوانیم همچون گذشته پیام آور راستی باشیم.

جشن نوروز و جشن زایش اشو زرتشت و سال نو بر همگان مبارک باد.

ایدون باد کورش آبادانی

زمان فرارسیدن سال نو
۳۷۴۷ زرتشتی ۱۳۸۸ اسلامی خورشیدی

کالیفرنیا: ساعت ۳ و ۴۴ دقیقه و ۳۰ ثانیه با یادآور روز آینه ۲۰ مارس ۲۰۹
پاریس: ساعت ۱۱ و ۴۴ دقیقه و ۳۰ ثانیه صبح روز آینه ۲۰ مارس ۲۰۹
تهران: ساعت ۲ و ۱۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه بعد از ظهر آینه اول فروردین ۱۳۸۸

GOOD THOUGHTS



CHEHRENAMA

چهره نمای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

سال بیست و هفتم، شماره ۱۵۰
بهار ۳۷۴۷ زرتشتی، ۱۳۷۸ یزدگردی
و ۱۳۸۸ خورشیدی

زیر نگر انجمن دبیران با همکاری نویسندگان

برگیری از نوشته‌های چهره نما با چاپ نام نویسنده و نشانی تارنما آزاد می‌باشد.

چهره نما در گزینش و ویرایش نوشته‌های رسیده آزاد است.

دیدگاه‌های بازتاب شده در نوشته‌ها همیشه گویای دیدگاه‌های انجمن دبیران چهره نما نمی‌باشد.

چهره نمای مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، نشریه‌ای است دینی،

اجتماعی، تاریخی، ادبی و فرهنگی و به هیچ دسته و گروه سیاسی بستگی ندارد.

California Zoroastrian Center

8952 Hazard Ave. Westminster, CA 92683

Tel: (714) 893-4737 Fax: (714) 894-9577

CZC Website: www.czc.org

CZC Board of Directors' E-mail:

info@czc.org

CZC Publication's website:

www.czcjournal.org

Submit articles, questions
& comments:

cninfo@czcjournal.org

رایانه: رامین شهریاری

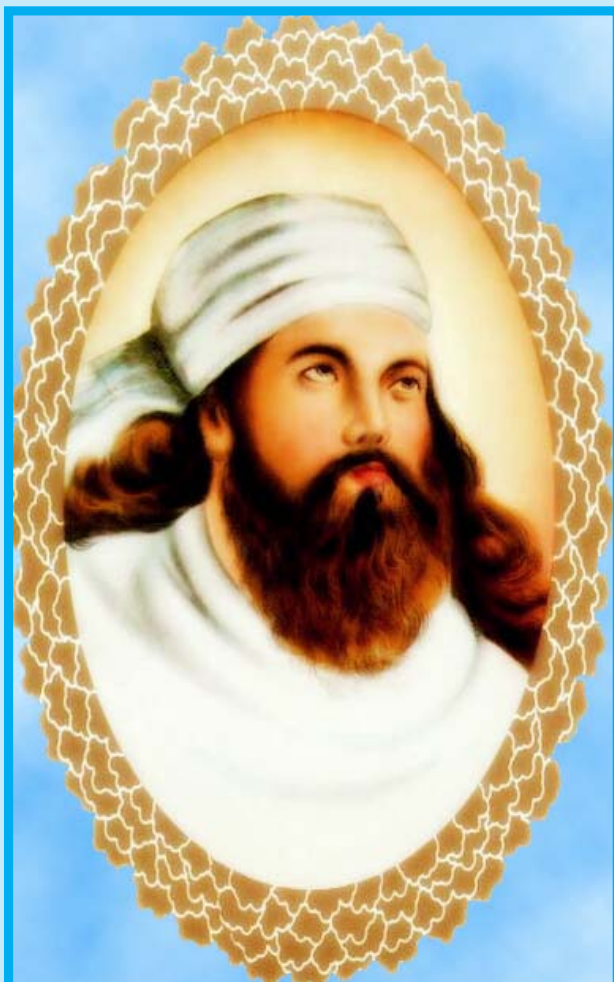
تایپ ستینگ و طراحی:

A Smart Typesetting

(949) 726 - 0800

Cover Designer:
Mahzad Shahriari





ای مزدا،
 کجایند آن دلدادگان تو؟
 که با اندیشه نیک،
 از آموزش های پر ارج تو آگاهند،
 و آنها را،
 چه در رنج و چه در خوشی،
 با هوشمندی به کار می بندند.
 من کسی را جز تو نمی شناسم،
 پس، در پرتو راستی.
 مرا پشت و پناه باش.

چهار پاره هایی از عمر خیام

بر چهره ی گل نسیم نوروز خوش است
 در صحن چمن روی دل افروز خوش است
 از دی که گذشت هرچه گویی خوش نیست
 خوش باش و ز دی مگو که امروز خوش است



چون ابر به نوروز رخ لاله بنشست
 برخیز و به سوی باده کن عزم درست
 کین سبزه که امروز تماشاگه توست
 فردا همه از خاک تو بر خواهد رُست



روزی است خوش و هوا نه گرم است و نه سرد
 ابر از رخ گلزار همی شوید گرد
 بلبل به زبان حال خود با گل زرد
 فریاد همی کند که می باید خورد

شادباش نوروزی

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا، فرا رسیدن نوروز باستانی و جشن
 زاد روز اشو زرتشت پیامبر اندیشمند ایرانی را به همگان
 شادباش گفته، آرزوی تندرستی، دیرزیوی و شادزیوی
 برای همه نیک اندیشان، نیک گفتاران و نیک کرداران در
 سراسر گیتی دارد. آرمان داریم که همگان در سال نو با
 خردی روشن و گفتاری دلپذیر و کرداری نیک جهانی
 بسازند پر از مهر و دوستی و آرامش.

کاوشی در نوروزنامه

موبد دکتر رستم وحیدی - کالیفرنیا - ژانویه ۲۰۰۹

فرتور از: اردشیر باغخانیان



پیشگفتار؛

درباره نوروز، این جشن بزرگ ایرانی و ریشه دار در فرهنگ ما، چه بسیار نوشته اند و چه سروده های دلکشی به نظم افکنده اند. اگر بخواهیم باز هم درباره نوروز بنویسیم، آیا می توانیم سخنی تازه بگوئیم یا گفتاری جز تکرار نوشتارهای گذشتگان برای گفتن نخواهیم داشت؟

چه سخن بگوئیم و چه لب به سکوت ببندیم، نوروز می آید و زیبائی و طراوت بهاری، نوروز را با نام جشن کره زمین تا جاودان به پیش می برد. تا ما انسان ها هستیم، نوروز را با جان خویش و با فرهنگ خویش می پوئیم و بر پایش می داریم. فرهنگ پویای ایران بزرگ، امروز دیگر جهانی شده و همه نوروز را از آن خود می دانند. رسم فرهنگ غالب این چنین است.

یکی از متن های کهن که قدمت آن به ۸۰۰ سال می رسد و برای ما از نوروز سخن می گوید، نوروزنامه است. سال ها پیش این متن را به دو دلیل خواندم، یکی برای به یاد سپردن روایتی از نوروز، دیگری به خاطر دوست داشتن عمیق عمر خیام نیشابوری. چون این کتاب را منسوب به این ریاضیدان، ستاره شناس و شاعر خردمند (= عقلی) دانسته اند.

اکنون که بار دیگر به پیشواز نوروز

فرزانگان (= فلاسفه) سخن به کوتاهی گفته است.

ما در این نوشتار، سه مقاله را که درباره نوروز است می آوریم و در حد ممکن درباره واژه و مفاهیمی که در متن آمده است با استفاده از منابع اوستایی و پهلوی و تاریخی، یادداشت هایی می دهیم تا موضوع در تطبیق با باورها و آیین های زرتشتی روشن تر شود.

در آغاز کتاب نوروزنامه (در کشف حقیقت نوروز):

در این کتاب که بیان کرده آمد در کشف حقیقت نوروز که به نزدیک ملوک عجم (= پادشاهان ایرانی) کدام روز بوده است و کدام پادشاه نهاده است و چرا بزرگ داشته اند آن را و ... ۱

اما سبب نهادن نوروز ۲ آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود ۳ یکی آنکه هر سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانروز به اول دقیقه ۴ حمل ۵ باز آید، به همان وقت و روز که رفته بود بدین دقیقه نتوان آمدن. چه هر سال از مدت همی کم شود. ۶ و چون جمشید ۷ آن روز را دریافت، نوروز نام نهاد و جشن ۸ آیین آورد (= رسم کسرد) و پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند (= کار او را دنبال کردند).

و قصه چنان است که چون کیومرث ۹ اول ملوک عجم (= نخستین پادشاه ایرانی) به پادشاهی بنشست، خواست که ایام سال و ماه را نام نهد و تاریخ سازد (یعنی گاه شماری درست کند) تا مردمان آن را بدانند. بنگریست که آن روز بامداد آفتاب به اول دقیقه حمل (= برج بره) آمد. موبدان ۱۰ عجم را گرد کرد و بفرمود که تاریخ (یعنی گاه شماری) از اینجا آغاز کنند. موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند

می رویم، برای آنکه سخنان تکراری از زبان خود نگفته باشیم بر آن شدم که نوروزنامه را با کاوشی در عبارت ها و واژه های آن، برای خود و برای شما دوباره بخوانم تا یکی از منابع مربوط به جشن نوروز را با فضای دانسته های همراه آن در دوره حکیم بزرگ نیشابور، مروری کرده باشیم و جوانان پژوهنده نیز با نوروز باستانی آشنا تر شوند.

درد بر استاد فرزانه دکتر علی حسوری که اولین متن نوروزنامه را از روی نسخه برلن با تصحیحات لازم چاپ نمودند و ما اکنون از آن بهره می گیریم.

معرفی نوروزنامه:

نوروزنامه در پایان قرن پنجم هجری نگاشته شده و یادداشت هایی است که توسط عمر خیام نیشابوری بنا به درخواست یکی از دوستانش تهیه شده و پس از درگذشت وی به نام او نشر یافته است.

نوروزنامه دارای ۱۸ مقاله با عنوان: آغاز کتاب نوروزنامه، اندر آئین پادشاهان عجم، آمدن موبد موبدان و نوروی آوردن، آفرین موبد موبدان به عبارت ایشان. اندر یاد کردن زر و آنچه واجب بود درباره او، اندر علامت دفین ها، یاد کردن انگشتری، یاد کردن خوید (= سبزه)، یاد کردن شمشیر، یاد کردن تیر و کمان، یاد کردن قلم، یاد کردن اسب و هنر او، نام های اسبان به زبان پارسی، اندر ذکر باز و هنر او، اندر گزیدن باز، حکایت اندر منفعت شراب، حکایت اندر معنی پدید آمدن شراب و گفتار اندر خاصیت روی نیکو است. چه زیبا خیام آفرین (= شادباش) موبد موبدان را باز شکافته و درباره آنچه در این آفرین آمده، مثل زر و انگشتری و شمشیر و اسب و شراب، توضیحات جالب و خواندنی داده است. این کار خیام همانند رباعی های او کوتاه و نغز است و مانند بیشتر حکیمان و

و چنین گفتند موبدان عجم که دانایان روزگار ۱۱ بوده‌اند که ایزد ۱۲ تبارک و تعالی (= فرخنده و فرارون) دوازده (= دوازده) فریشته ۱۳ آفریده است.

از آن چهار فرشته بر آسمان‌ها گماشته است ۱۴ تا آسمان را به هرچه اندر اوست، از اهریمنان ۱۵ نگاه دارند و چهار فریشته را بر چهار گوشه جهان گماشته است تا اهریمنان را گذر ندهند که از کوف قاف ۱۶ برگذردند و چنین گویند که چهار فرشته در آسمان‌ها و زمین‌ها ۱۷ می‌گردند و اهریمنان را دور می‌دارند از خلاق (= آفریدگان).

و چنین می‌گویند که این جهان (یعنی گیتی یا جهان مادی) اندر میانه آن جهان (یعنی جهان مینوئی) چون خانه‌ای است نو آندر سرای کهن برآورده (یعنی ساخته شده) و ایزد تعالی آفتاب را از نور ۱۸ بیافرید و آسمان‌ها و زمین‌ها را بدو پرورش داد. و جهانیان چشم بر وی دارند که نوری است از نورهای ایزد تعالی و اندر وی با جلال (= شکوه و فر) و تعظیم (= بزرگداشت) نگرند که در آفرینش، وی (یعنی خورشید) را ایزد تعالی عنایت بیش از دیگران بوده است.

... ۱۹ چنانکه آفتاب از سر حمل روان شد و زحل و مشتری با دیگر کواکب آنجا بودند، به فرمان ایزد تعالی حال‌های عالم دیگرگون گشت، چیزهای نو پدید آمد، مانند آنکه در خورد عالم و گردش بود. چون آن وقت را دریافتند ملکان عجم، از بهر بزرگداشت آفتاب را، و از بهر آن که هر کس این روز را در نتوانستندی یافت، نشان کردند و این روز را جشن ساختند و عالمیان را خبر دادند تا همگان آن را بدانند و آن تاریخ را نگاه دارند.

و چنین گویند که چون گیومرث این روز آغاز تاریخ کرد هر سال آفتاب را، و چون یک دور آفتاب بگشت <در> ۲۰ مدت سیصد و شصت و پنج روز به دوازده قسمت کرد هر بخشی سی روز، و هر یکی را از آن نامی نهاد و به فریشته‌ای باز بست ۲۱ از آن دوازده فرشته که ایزد تبارک و تعالی ایشان را بر عالم گماشته است، پس آنگاه دور بزرگ را که سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از شبانروزی است، سال بزرگ نام

کرد و به چهار قسم کرد، چون چهار قسم از این سال بزرگ بگذرد، نوروز بزرگ و نو گشتن احوال عالم باشد. و بر پادشاهان واجب است آئین و رسم ملوک بجای آوردن از بهر مبارکی و از بهر تاریخ را و خرمی کرده به اول سال، هر که روز نوروز را جشن کند و به خرمی پیوندد، تا نوروز دیگر عمر در شادی و خرمی گذارد، و این تجربت حکما از برای پادشاهان کرده‌اند... ۲۲

آمدن موبد موبدان و نوروزی آوردن:

آئین ملوک عجم از گاه کیخسرو ۲۳ تا به روزگار یزدجرد شهریار ۲۴ که آخر ملوک عجم بود، چنان بوده است که روز نوروز نخست کس از مردمان بیگانه ۲۵ موبد موبدان ۲۶ پیش ملک آمدی با جام زرین پر می و انگشتتری و درمی (= سکه سیم) و دیناری (= سکه زر) خسروانی و یک دسته خوید (= سبزه) ۲۷ سبزرسته و شمشیری و تیر و کمان و دوات و قلم و استر (= قاطر) ۲۸ و بازی (= پرنده شکاری) و غلامی خوب روی، و ستایش نمودی و نیایش کردی او را به زبان پارسی به عبارت ایشان (= یعنی نیایش مخصوص آنها). چون موبد موبدان از آفرین پیرداختی (= نیایش را به پایان رساندی)، پس بزرگان دولت در آمدندی و خدمت‌ها (= هدایا) پیش آوردندی.

آفرین موبد موبدان به عبارت ایشان:

شها به جشن فروردین ۲۹ به ماه فروردین، آزادی‌گزين یزدان ۳۰ و دین کیان ۳۱، سروش آورد تورا دانایی و بینایی به کاردانی، و دیرزیو با خوی هژیز (= نیکو) ۳۳ و شادباش بر تخت زرین و انوشه (= داروی بی مرگی) خور به جام جمشید. و رسم نیاکان در همت بلند و نیکوکاری و ورزش (= انجام دادن) داد (= قانون)، و راستی نگاه دار. سرت سبز باد و جوانی چون خوید، اسبت کامکار و پیروز و تیغت روشن و کاری به دشمن و بازت گیرا و خجسته به شکار، و کارت راست چون تیر، و هم کشوری بگیر نو، بر تخت با درم و دینار، پیشت هنری (= هنرمند) و دانا گرامی و درم خوار و سرایت آباد و زندگی بسیار!

چون این بگفتی چاشنی کردی ۲۴ و جام به

ملک دادی و خوید در دست دیگر نهادی و دینار و درم در پیش تخت او بنهادی و بدین [کار] آن خواستی که روز نو و سال نو، هرچه بزرگان اول دیدار چشم بر آن افکنند، تا سال دیگر شادمان و خرم با آن چیزها در کامرانی بمانند و آن برایشان مبارک (= فرخنده) گردد که خرمی و آبادانی جهان در این چیزهاست که پیش ملک آوردندی... ۳۵

منابع و مأخذ:

حضوری دکتر علی، نوروز نامه منسوب به عمر خیام نیشابوری، شیراز سال ۲۵۳۷ دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران

بهار، دکتر مهرداد - گزارش اثر فرنیخ دادگی: بن دهش، انتشارات توس، سال ۱۳۶۲

پور داوود، استاد ابراهیم: خرده اوستا، انتشارات دانشگاه تهران، سال ۱۳۷۰

فردوسی توسی: شاهنامه، انتشارات امیرکبیر، سال ۲۵۳۷

پیرنیا، حسن: تاریخ ایران، چاپخانه خیام، سال ۱۳۶۴

- ۱- دنباله این عبارت، مربوط به نوروز نیست.
- ۲- نوروز یا روز نو، بزرگ‌ترین جشن سال نو در فرهنگ ایرانی است. روز اول فروردین که رسیدن آفتاب است به نقطه اول حمل. گویند خداوند در این روز عالم را آفرید و هر هفت کوبک در اوج تدویر (= دور زدن) بودند. در این جشن پادشاه بار عام می‌داد و مردمان شادمانی می‌کردند.
- ۳- ظاهراً دو دور آفتاب یکی در شش ماهه اول سال و دومی در شش ماهه دوم سال است. بنابراین در هر سال دو اعتدال، یعنی برابر شدن طول شب و روز داریم.
- ۴- مقصود واحد قوس است.
- ۵- اولین برج در رصد ایرانی که بره نامیده می‌شود و مدت سی و یک روز در آسمان دیده می‌شود.
- ۶- یعنی سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت برای رسیدن خورشید به اول برج بره کافی نیست.
- ۷- جمشید یکی از پادشاهان سلسله پیشدادی است. وی به نام یمه خشه اته (= چم درخشان) در اوستا و گاتها سرودهای زرتشت پاک آمده و هم چنین در ودا نیز به صورت یمه وجود دارد. فرگرد دوم وندیداد مربوط به داستان جم و ارتباط او با اهورامزدا است. داستان جمشید و جشن نوروز در شاهنامه فردوسی نیز آمده است.
- ۸- واژه جشن در اوستا به صورت یسنه آمده که از ریشه یز به معنی ستایش و نیاز (= قربانی) کردن است. امروز نیز مراسم جشن خوانی در میان زرتشتیان برگزار می‌شود که در آن همراه با ستایش، میوه بریده می‌شود (بجای قربانی جانور) و برای برکت، همه می‌خورند.
- ۹- نخستین انسان که در اوستا گشو مرتبه (= زنده مردنی) نامیده شده و طبق بندهش ۳۰ سال زیست و

بهار

فریده غیبی



همیشه بهار در دلم شوق کودکانه‌ای بوجود می‌آورد و می‌خواهم همراه شکفتن گل‌ها بشکفم و همراه ترنم ملایم موسیقی بهار به رقص درآیم. همیشه دلم می‌خواهد آنقدر هوای تازه را تنفس کنم که برای تمام سال ریه‌هایم پر باشد از بوی هوای تازه بهاری. همیشه هنگام بهار دلم می‌خواهد در چمن زارها راه بروم. راه بروم... راه بروم و احساس خستگی نکنم و همراه رقص قاصدکان عاشق به رقص درآیم. برقصم تا بیکران آسمان، آنجا که پیوند ابرها را آسمان جشن می‌گیرد. ... و همیشه در بهار می‌خواهم، عطر دل آویز شکوفه‌ها را بر خود بپوشم و آنطور معطر گردم که گویا شکوفه‌ای هستم. و دلم می‌خواهد تا افق آسمان بالا روم، بالا روم و عمو نوروز را به خانه‌مان میهمان کنم. دلم می‌خواهد همراه باران بهاری همسفر شوم. ببارم بر دشت‌ها، ببارم بر کوه‌ها، ببارم بر درخت‌ها و سبزه‌ها و کوبرها... و همسفر شوم با جویبار و به رودخانه بپیوندم و خروشان شوم و آنگاه به دریای بیکران بریزم، و در بیکرانی دریا غرق شوم و ناپدید! دلم می‌خواهد هر سال نوروز همانند دوران کودکی با خرید کوچکی شاد شوم و شادمانه لباس نو بپوشم. روزی صد مرتبه خود را در آینه نگاه کنم و هزار بار بگویم، نوروز می‌آید. دلم می‌خواهد بدون هیچ دغدغه و نگرانی کنار سفره هفت سین بنشینم، به شمع و ماهی قرمز و گل‌های زیبا و هرآنچه که در سفره است بنگرم و خدا خدا کنم و نایب‌ها را بشمرم تا نوروز بیاید. نوروز زیبا، نوروز قشنگ، نوروزهای پر خاطره بر همه‌گان فرخنده باد. ■

دیوان او را بیمار کردند و او را می‌راندند. در شاهنامه به عنوان نخستین خدیوی که کشور گشود و اولین پادشاه شناخته می‌شود. از کالبد گیومرث، مشیا و مشیانه نخستین مرد و زن استوره‌ای روئیدند که نخست گیاه بودند.

۱۰- روحانیان دین زرتشتی از دوران باستان به نام مگوییستی (= موبد) نامیده شده‌اند. در گاتها واژه مزه مگه به معنی بزرگ مغ و در ادبیات جدید زرتشتی به شکل مس مغان آمده است.

۱۱- در دوران کهن موبدان در زمینه پزشکی، ستاره‌شناسی و ریاضیات، سیاست و روان‌درمانی بسیار دانا و استاد بوده‌اند. در شاهنامه آمده که زادن رستم از شکم مادر، با کارد پزشکی (=جراحی) و بیهوشی رودابه به وسیله می، همه توسط موبد دانا انجام شده است. ما همانند خیام نیشابوری نیکی‌ها و دانائی‌های موبدان پاک را ستایش می‌کنیم، گرچه برخی تنها با دید انتقادی و منفی به موبدان می‌نگرند.

۱۲- ایزد از واژه به زد فارسی میانه (جمع آن به زدان) و اوستایی به زته (= ستایش شده) است. این واژه در زبان فارسی نو در مفهوم آفریننده و خداوند کاربرد یافته و کم‌کم جای خود را به واژه خدا داده است.

۱۳- فرشته یا فرشته از واژه فرشتگ فارسی میانه و فره‌ایشته اوستایی است که معنی فرستاده و پیامبر و رسول را دارد. این واژه لقب مانی پیامبر دوره میانه در زمان شاهپور اول ساسانی است. در اینجا به نظر می‌رسد مقصود از فرشته نیروهای مینوئی آفرینش یا ایزدان بوده است که به صورت عامیانه فرشته می‌گفتند.

۱۴- من در متون اوستا و پهلوی درباره تقسیم بندی ایزدان ۱۲ ماه سال چیزی به یاد ندارم. در اوستای سی روزه تنها به نام روزها اشاره شده و نام ماه‌ها از دوران هخامنشیان در ایران معمول شده است.

۱۵- مقصود دیوان هستند که در فرزان (=فلسفه) آفرینش دوران ساسانی برای از بین بردن آفرینش اورمزد، در مقابل ایزدان ستیز می‌کردند.

۱۶- کوهی است افسانه‌ای که از زمرد ساخته شده. قدما البرز را بدین نام می‌نامیدند. کوفه به پهلوی به کوه گویند و دور نیست قاف همان باشد.

۱۷- در دوره باستان زمین را به هفت کشور تقسیم می‌کردند که با نام‌های ارزه، سوه، وارو برشن، واورو جرشن، فره ددش، وی ددش و هونیرس بامی شناخته می‌شدند.

۱۸- نور در زبان پهلوی شید و در اوستا خشته‌اته است. آهورامزدا خود شیدان شید یعنی نورالانوار است. واژه خورشید یعنی هور روشن.

۱۹- این قسمت از متن درباره گردش خورشید و ستارگان است که ما به آن نمی‌پردازیم.

۲۰- به نظر زائد است.

۲۱- نام سی روز زرتشتی را که از هرمزد آغاز و به انارام پایان می‌گیرد، می‌توانید در خرده اوستا (سیروزه) گزارش استاد پورداوود ببینید.

۲۲- دنباله متن درباره ماه‌های سال و شرح حال پادشاهان کهن ایرانی و کیسه کردن است که درباره نوروز نیست.

۲۳- آخرین پادشاه سلسله ساسانی که در سال ۶۳۱ میلادی به پادشاهی نشست و با هجوم تازیان شکست خورد و در مرو بدست ماهوی سوری کشته شد.

۲۴- مقصود غیر از خانواده پادشاه است.

۲۵- رئیس طبقه موبدان در دوران ساسانی. در آن دوران ۴ طبقه ارتشیان، موبدان، دهگانان و پیشه‌وران شناسائی می‌شدند که گویا از اصلاحات اجتماعی دادگران انوشیروان است.

۲۶- گندم و جوی را گویند که سبز شده باشد.

۲۷- چارپایی بارکش و سواری که پدر او خر و مادرش اسب است. جمشید خر را بر اسب افکند تا استر پدید آمد.

۲۸- نوروز به نام جشن فروردین که هنگام فرود آمدن فروهرها برای برکت دادن به مردمان است نیز خوانده شده است.

۲۹- جمع یزه ته یعنی ایزدان و نیروهای نگهبان پدیده‌های نیک.

۳۰- کیان نام دومین سلسله پادشاهان کهن ایرانی است. کی در اوستا به پادشاهان محلی گفته می‌شود و کی ویشناسب پادشاهی است که دین زرتشت را پذیرفت.

۳۱- ایزد سروش یا آوای دورنی، همان ندای وجدان انسان است. در اوستا سره‌آشه از ریشه سرو به معنی شنیدن. در اوستا سروش نگهبان روان انسان در شب و هم‌چنین دارنده نقش روحانی (=موبدی) است.

۳۲- خوی را می‌توانیم به منش تعبیر کنیم که اندیشه بخشی از آن است. منش در اوستا منته یا مننگه، از ریشه من به معنی اندیشیدن است. پس خوی هژیر یعنی منش نیک.

۳۳- اندکی از شراب را مزه کردن است برای اطمینان از سمی نبودن آن.

۳۴- دنباله متن درباره زر است.

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از شما درخواست می‌کند که:
نوشتارها، فرتورها (عکس‌ها) و پیشنهادهای خود را به نشانی
cninfo@CZCjournal.org
برای نشریه‌های مرکز بفرستید.

نوشتارها و فرتورهای برگزیده با نام فرستنده چاپ خواهد شد.

در تارنمای
WWW.CZCjournal.org

می‌توانید نشریه‌های مرکز زرتشتیان کالیفرنیا را ببینید.

جشن ایرانی نوروز

فرهنگ از اردشیر بابکانیان

جمشید پیشدادی به یادگار داریم. در زمان او بود که جشن نوروزی برگزار شد و نهادینه گردید.

جمشید که چهارمین پادشاه شاهنامه ای ایران است از زمان ما بسیار دور است. برای اینکه دوری زمان او را نشان دهم این را می گویم که او پیش از زرتشت بوده است. برابر شمارگری ها و گمانه های زنده یاد استاد ذبیح بهروز، زرتشت نزدیک به ۳۷۷۵ سال پیش زاده شد و در سی سالگی به وختشوری برخاست و نزدیک به هشتاد سالگی در گذشت. شاه جمشید بیش از یک هزار سال پیش از زرتشت می زیسته است.

نوشته اند که شاه جمشید بیش از ۷۰۰ سال پادشاهی کرد. پذیرفتن این بخردانه نیست، مگر اینکه سال در آن زمان معنیش نزدیک به معنی ماه کنونی بوده باشد. اگر چنین باشد آنرا می توان پذیرفت زیرا نزدیک به ۶۰ سال کنونی می شود.

شاه جمشید یکی از سازنده ترین و آبادگترین پادشاهان ایران است. از جمله سازندگی هایی که شاهنامه درباره ی او گزارش داده است نوسازی ارتش و آموزش ارتشیان و نوسازی جنگ ابزار برای پدافند از کشور بوده است. پس از آن به آموزش نیروهای کار مانند کشاورزان و کارگران پرداخت و سپس کارهای ساختمانی را گسترش داد.

چون آن کارها انجام و کشور آباد گردید در پنجاهمین سال پادشاهی او در آغاز بهار ایرانیان جشنی برپا کردند و به سربلندی او آنرا نوروز نامیدند که تا اکنون پایدار مانده است.

از شاهنامه بخوانید:

سر سال نو هر مژ فرودین برآسوده از درد و از رنج و کین
بزرگان به شادی بیاراستد می و جام و رامشگران خواستند
بجمشید بر گوهر افشاندند مهران روز را روز نو خواندند
جهان انجمن شد بر تخت او شگفتی فرومانده از بخت او
چونین جشن فرخ از آن روزگار به ما مانده ز آن خسروان یادگار

یعنی در سر سال نو که روز هورمزد از ماه فروردین بود بزرگان ایران که رنج و کین را کنار گذاشته و آسوده شده بودند، سوری بر پا کردند و می و جام و رامشگران آوردند و در آنجا بجمشید شاه گوهر افشاندند و آن روز را روز نو یا نوروز نام گذاشتند...

این نکته را نیز خوبست روشن کنم که جمشید در آغاز نامش جم بود. در نخستین جشن نوروز او تاجی از زر بر سر داشت. خورشید بامداد نوروز به تاج زر می تابید و از آن درخشش برمی خاست. مردم آن درخش را جمشید گفتند یعنی شید جم یا درخشش جم یا روشنی جم. شید به معنی روشنی است چنانکه خورشید یعنی روشنی خور و مهشید یعنی روشنی ماه و جمشید یعنی روشنی جم. جم از آن پس جمشید نامیده شد.

نوروز که برای نخستین بار در زمان شاه جمشید پیشدادی برگزار شد در فرهنگ ایران پایدار و ماندگار گردید. در آفند تازیان کم نیرو



زرتشت آزادی

نوروز، تیرگان، مهرگان و دیگان جشن های چهاره ها (فصل ها) در یکسال ایرانیند. دیگان را به ختا یلدا می گویند. من امیدوارم به هنگام دیگری درباره ی آن بنویسم و نام ایرانی دیگان را بجای نام سریانی - عربی یلدا برگردانم.

نوروز، تیرگان، مهرگان و دیگان هیچک جشن دینی زرتشتی نیستند. اینها همه جشن های میهنی ایرانیند که پیش از اشوزرتشت نهاد شده اند. این جشن ها از آن همه ی ایرانیانند و همه ی ایرانیان، از جمله زرتشتیان، آنها را گرامی می دارند و بر پا می کنند.

اینکه برخی از مردم این جشن ها را جشن زرتشتیان می پندارند از آنجاست که به هنگام آفند تازیان و روا شدن دین اسلام در ایران معنی میهن از میان رفت. تازیان چون میهن نداشتند و تنها دین داشتند و همه ی باورها و آیین هایشان از دین بود، دیگران را هم همانگونه می پنداشتند و می خواستند. آنها (تازیان) مردم کشورهای شکست خورده را به گروه های دینی بخش کردند تا هر گروه باورها و آیین های دینی خود را بکار بندد. در آن هنگام همه ی آیین های میهنی ایران رسم مجوس (زرتشتی) نامیده شد، و مسلمانان و دیگران پروانه (اجازه) نیافتند که به رسم مجوس پروا (توجه) کنند.

ایرانیان با دادن پارک (به آوای چارک یعنی رشوه) به فرمانروایان عرب مهرگان و سده و نوروز را نگاه داشتند. مهرگان و سده پس از چندی از میان رفت و نوروز کم رنگ شد ولی بهر روی رسمی از رسم های گبران (زرتشتیان، مجوس) شناخته بود.

رسم ها کم و بیش به همین باور و همین حال ماندند تا در زمان زنده یاد رضا شاه پهلوی که میهن ایرانی دوباره معنا یافت و آیین های میهنی، ایرانی و گرامی شناخته شدند و جشن ها دوباره بنام جشن های میهنی نامیده شدند.

امیدوارم این بس باشد که نوروز و دیگر جشن ها را آیین های میهنی ایرانی و از آن همه ی ایرانیان بشناسید و نه آیین های دینی ویژه ی زرتشتیان.

نوروز را که اکنون جشن چهاره ی بهار و نیز جشن سال نو است از شاه

اندیشه زرتشت

برگرفته از نشریه‌ی فروهر - تهران (شماره‌ی ۴۲۶ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴)
لیلا حاج عابد

«زرتشت» نخستین آموزگاری است که راستی و آرامش را به ارمغان آورد. هنگامی که از زرتشت سخن می‌گوییم نه به آن شود که او را به نام نخستین پیامبر جهان ستوده‌اند به آن می‌بالیم، بلکه ما از زرتشت به نام بخش بزرگی از فرهنگ ایران یاد می‌کنیم. این اندیشه را می‌ستاییم. چرا که خرد، شادی و راستی در آن است و اندیشه و گفتار و کردار نیک را در قالب اخلاقی که بنیاد دینی نداشته بلکه فراتر و برتر از آن است، شناسانده است. «نیکی» را آن گونه تعریف می‌کند که بر جهان هستی و همه جانداران را فرا گیرد، نه نیکی‌ای که خودخواهانه و یا تنها برای انسان باشد. آنگاه که از خرد یاد می‌کند، آن خردمندی را می‌ستاید که سراسر گیتی را فرا گیرد و سود رساند. زرتشت دارای چهره جهانی و شناخته شده است. دانشمندان یونانی در پیشگاهش شاگردوار زانو زده‌اند. بیشتر اندیشمندان و فیلسوفان داخلی و خارجی از زرتشت و اندیشه وی یاد کرده‌اند. آن‌ها زرتشت را مردی سترگ و یگانه‌ای بی‌مانند در تاریخ اندیشه گیتی و راستگویی بلند پایه و پیام آوری خردمند یافته‌اند که همه پرسش‌های آیین زندگانی و خوشبختی انسان را نیک پاسخ می‌گوید.

از «فیثاغورث»، «ارستو» و «افلاتون» گرفته تا «هگل» و «نیچه»، برخی اندیشه‌های در گفتار زرتشت می‌بینند که جهش خرد تا به آستان زمین است. اندیشه‌ای که نظاره‌گر به سوی پندارهای آسمانی و اثیری نیست بلکه با اصالت خاک و زندگی انسان هاست.

زرتشت از دانش و بینش چنان ژرفی برخوردار بود که جهان از شرق تا غرب همه جا او را دانشمند خوانده‌اند. «واتنر» و «دیدرو» که مجذوب اندیشه زرتشت شدند به واسطه آندوخته‌های خود همواره در برابر کلیسای پاپ، ادعایی داشته و سخنگو بوده‌اند. «سهروردی» اندیشمند سده هفتم نیز به نام، بیادآور فلسفه ایران باستان در حکمت الاشراف از زرتشت بنام «حکیم فاضل» نام می‌برد. او خود را زنده کننده حکمت ایران باستان معرفی کرده است، و نمونه‌های بسیار دیگر که ما در این جا برای کوتاهی از آنها یاد می‌بریم.

جای شادمانی است که «ریچارد اشترواوس» یکی از سمفونی‌های خود را به نام زرتشت ساخته و یا اپرای زرتشت ساخته «ژان فیلیپ رامو» در کهن ترین تیاتر جهان در سوئد اجرا شود و یا سال ۱۳۷۲/۲۰۰۳ خورشیدی به نام سه هزارمین سالگرد فرهنگ زرتشتی از سوی «یونسکو» اعلام گردد، و ده‌ها کتاب توسط نویسندگان در رابطه با زرتشت و اندیشه وی نوشته‌اشد و ...

در این نوشته‌ی کوتاه ما به گزارش کوتاهی از اندیشه اشوزرتشت در باره‌ی زندگی مادی و معنوی انسان می‌پردازیم که بن مایه‌های این اندیشه چون خردورزی، شادمانی، تأکید بر راستی، دانش آندوزی، آشتی جویی، برابری زن و مرد، اندرز در پاکیزگی محیط زیست، نگهداری و پاسبانی از جانداران و پرهیز از قربانی کردن جانوران در خور ستایش است، و بازیبندی فرهنگ کهن ایران زمین می‌باشد که دلنشین است. از آنرو که برخاسته از سرزمین پهناورمان است با واژگانی پارس و ناب، یادگار دیرپای نیاکان ما

شد ولی از میان نرفت. در زمان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی، خواجه نظام‌الملک وزیر نامدار او برای رسیدگی و آرایش (نظم) گاهشمار ایرانی گروهچه‌ای از دانشمندان ایرانی به سرپرستی فرزانه عمر خیام نیشابوری را به این کار گماشت. آنان دریافتند که هریک بار که زمین به دور خورشید می‌گردد ۳۶۵ شبانه روز و نزدیک به شش ساعت به درازا می‌کشد. بر بنیاد این آگاهی آنان گاهشماری را درست کردند که در آن شش ماه نخست سال، هریک ۳۱ روز، پنج ماه دیگر هر یک سی روز، و ماه پایانی ۲۹ روز ولی در هر ۴ سال ۳۰ روز دارد.

با این شمارگری جای ماه‌ها عوض نمی‌شود و زمین همیشه در روز یکم فروردین به میانگاه بهاری (منطقه‌ی اعتدال ربیعی) و در روز یکم مهر به میانگاه پاییزی (منطقه‌ی اعتدال خریفی) می‌رسد.

بر بنیاد کار گروهچه‌ی خیام، ملک‌شاه فرمان داد که همه‌ی مردم ایران نوروز را در روز یکم فروردین جشن بگیرند، از اینرو نوروز که در جاهای گوناگون ایران در روزهای گوناگون جشن می‌گرفتند، همه به روز یکم فروردین آمد و از آن پس چنان ماند.

گاه شماری را که گروهچه‌ی خیام بر هم نهاده بود بنام تاریخ جلالی (جلال‌الدین ملک‌شاه) نامیده شد و یکسال ۳۶۵ روز را، که با سال عربیان که ۳۵۴ روز است یکی نیست، یک سال جلالی نامیدند چنانکه حافظ شیرازی گفته است:

ز خطت سد جمال دیگر افزود که عمرت باد سد سال جلالی

گاه شماری که گروهچه‌ی خیام پیشنهاد کرده بود در آن زمان بکار نرفت، زیرا تاریخ و گاه شمار در ایران نیز مانند دیگر کشورهای اسلامی، تاریخ عربی بود. آن کار سترگ در مغز فرهنگ ایران ماند در زمان پادشاه ایران دوست رضا شاه پهلوی آن تاریخ ایرانی در ایران بکار گذاشته شد و نام ماه‌ها نیز همه ایرانی گردید. سال را خورشیدی کردند، ولی هجری بودن و عربی بودن آن از میان برداشته نشد. در زمان پادشاهی زنده یاد محمد رضا شاه پهلوی دوم، در یک تلاش دلیرانه، سال تاریخ ایران نیز دگرگون گردید و آغاز تاریخ ایران بجای هجرت پیغمبر اسلام به آغاز پادشاهی کوروش بزرگ برده شد. شوربختانه این کار ایران دوستانه ارج بایسته از سوی مردم کم‌دان دریافت نکرد و دولت ناچار گردید آنرا وارونه کند و تاریخ ایران را از نو، اسلامی سازد!!

یکی از کارهای میهنی بایسته که بر دوش همه‌ی ایرانیان است ایرانی کردن تاریخ ایران است. کشوری که چند هزار سال بر پهنه بوده چرا باید تاریخش از هجرت پیغمبر اسلام یعنی ۱۴۰۰ سال پیش آغاز شود؟ تاریخ ایران یا باید آغاز پادشاهی ایلامی‌ها در سرزمین کنونی ایران باشد و یا آغاز پادشاهی مادها، یا آغاز پادشاهی کوروش بزرگ و یا زاد سال زرتشت اسپنتمان پیامبر گرامی ایرانزمین. هریک از اینها توان پذیرفتگی از پذیرفتگی تاریخ اسلامی بیش است. خواهشمندم نوروز را شاد بدارید و ارج گذارید. نوروز بر شما فرخنده باد.

بن مایه‌ها:

- ۱- خواننده‌ها، دیده‌ها و شنیده‌های نویسنده از نوجوانی تا کنون.
- ۲- شاهنامه‌ی فردوسی به کوشش محمد روشن - مهدی فریب. نشر فاخته، تهران ۱۳۷۴
- ۳- دیوان حافظ شیرازی، چاپ احمدی، تهران.
- ۴- رباعیات حکیم عمر خیام، چاپ آرمان - تهران، چاپ چهارم.

و اندیشه‌های آنهاست.

اندیشه‌های زرتشت (باورهای بنیادی آیین بهی)

اشو زرتشت از آغاز خود را یک آموزگار خواند و مدعی شناخت. حقیقت از راه وحی نشد، بلکه آنرا زاده اندیشه خویش دانست و این خود، گام نخست در خردورزی و راستی بود.

در هیچ آیینی در نكوهش دروغ و ترغیب به راستی گویی به اندازه اندیشه اشو زرتشت سخن نگفته اند:

در یسنا ۴۳ بند ۸ آمده است:

«تا آن جا که نیرو دارم دشمن سرسخت دروغ و پشتیبان استوار راستی خواهم بود» (۱)

ز گفتار پیغمبر راستگوی دل از نیرگی‌ها بدین آب شوی

نام پیغمبر راستگوی، ویژه پیامبری است که دین اش بر پایه اندیشه و کردار و گفتار راست و نیک است (۲). نخستین کسی که نیک اندیشید، نیک سخن گفت و نیک رفتار کرد. نخستین اتوربان، ارنشتار، برزیگر، ستور بروز، نخستین کسی است که پیاموخت، و پیاموزاند. (۳) زرتشت آزادی انسان را به روشنی می ستاید و آزادی گزینش را با این پند گوشزد می کند:

سخن‌ها را بشنوید و با اندیشه روشن در آن بنگرید و راهی که باید در پیش گیرید برای خود برگزینید (هات ۳۰ بند ۲) و آنگاه انسان با گزینش نهایی و اراده خود سرنوشتش را خود تعیین می کند و انتخاب راه در اختیار خودش است و خداوند سرنوشت وی را در لوح ازل رقم نمی زند! (۴).

روح تساهل در مزدیسنا همواره جاری است. این آیین هرگز به زور تحمیل نشده و تبلیغی نبوده است. برای زرتشت آنچه مهم است اندیشه و کردار است نه دین، و نیز خردمندی، دانش و هنر در خور ستایش است. اندیشه زرتشت دارای نیروی جهانی است و خواست آن این است که راستی هرچه زودتر و بیشتر گسترش یابد و انسان آزاد در گزینش خوبی و بدی پایگاهی چنان ارجمند دارد که نیکی گفتار و اندیشه و کردار برای پیروزی روشنی بر تاریکی بایسته می آید. (۵) زرتشت، این بزرگ ترین بینشمندها جهان در برابر خرافه‌ها و پندارهای نادرست به پا خاست. پرداخت باج به دکان داران دین و پذیرش بیداد از سوی فرمانروایان خود کاهمه و زهد و ریاضت را مردود شمرد، و نیایش را در خدمت به مردم و پیروی از سه اصل معرفی کرد. در این فرزند سخن از نذر و نیاز و کشتن جانداران بی گناه برای خدا نیست.

«من آیینی را باور دارم که به آب‌ها و گیاهان و چارپایان ارج نهد».

(یسنا - هات ۱۲ - بند ۳)

اهورامزدا را نمی توان با دادن فدیه در آورد. او در خود انسان و یاور اوست، منشأ کارهای غیر اندیشیندی ترس و ناچاری باشد، ارزشی ندارند. آموزش‌ها و بشارت‌ها هم با جمله‌های مثبت آغاز می شوند، نه با نیایدها و بیم و نذر. (۶) در این نگرش نظریه «گناه‌آغازین» هم مانند نظریه جبر پذیرفته نیست. معجزه راهی ندارد چون برخلاف قوانین طبیعی و عملی است، نه دیگر سخن. باید افزود که؛ در این اندیشه سحر و جادو، معجزه و قربانی نفی شده. زرتشت نه درخواست بخشش بهشتی می کند، نه می خواهد از دوزخ نجات یابد، نه وعده نماز و نذر و پیشکش می دهد، و نه وعده‌های خیالی آن جهانی به پیروانش.

او به روشنی همان‌طور که خود از جانب خرد با ما سخن می گوید: (۷)

«در این جا دوزخ و بهشت نام جایگاه ویژه‌ای نیست، بلکه يك موضع روانی است.» (۸) نظام هستی راه درست زیستن را به کسی که از خردش بهره گیرد، خود

می آموزد. آنان که کژاندیشی برگزینند بدگفتاری و زشت کاری پدید آورند و برخلاف قانون اشا و راستی گام بردارند بر اساس فرایند کنش و واکنش نتیجه رفتار خود را دریافت خواهند کرد. از این دیدگاه هرگز پروردگار جایگاهی به نام دوزخ برای شکنجه انسان پدید نیاورده، بلکه این خود انسان است که از روی عملکردش بهشت و دوزخ را پدید می آورد.

دستیابی به بهترین مکان، رسیدن به شادی و آرامش روان است و بدترین جایگاه انسان، وجدان نآرام و افسردگی روان است که پی آمد کژاندیشی تن و روان در گیتی است و به سوی انسان بار خواهد گشت.

و چه بسیار گوید «خیام اندیشمند» در این باره سروده است که:

«دوزخ شوری ز آه بیهوده ماست فردوس دمی ز وقت آسوده ماست»

کیش زرتشت را باور به رستاخیز معنوی است و از برخاستن مردگان در قیامت در گات‌ها (سروده‌های زرتشت) سخنی گفته نشده است. (۹) در این اندیشه، توبه و بازخرید گناه جایگاهی ندارد و زرتشت دکان دکان داران دین و بهشت فروشان را تعطیل کرده است. از این دیدگاه آن نیروی هستی بخش نمی تواند یک موجودی باشد با صفاتی انسانی چون کینه توز، انتقام جو، خشمناک و یا مگار و مجازات گر، بلکه با همراهی با نظم جهانی می تواند سراسر نیکی و داد را فراهم آورد. نگرش به جهان هستی پیروی از قانون اشا و پیوستن به آن است، و دین از واژه دانا در اوستا همان وجدان آگاه (نیروی خوب از بد) نامیده می شود و بر پایه خرد و آزادی و اختیار است. همان وجدانی که از هر گونه مراسم و تشریف‌های دینی به دور است و دیگر نیازی به رهبران و پیشوایان دینی نمی باشد، و زرتشت با این رهبران دینی که در گات‌ها نیز به نام کوپ و اوسیح آمده به شدت مخالفت کرده و آنرا عامل گمراهی انسان می داند.

او دین را از محدودیت‌های انحصاری خدای قبیله و یا به اصطلاح خدای مردم برگزیده، به در آورد و آنرا به بُرد جهانی ارزانی داشت، و این یک حقیقت بزرگ در تاریخ دین می باشد. (۱۰)

زرتشت مانند نویسندگان اوبانیساده‌ها هیچ فکر حل و فصل مسایل ژرف دانش برین متافیزیک نبود. به زندگی از دریچه بدبینی نمی نگریست. صوفی نبود، و زندگی را مصیبت نمی انگاشت. آرمان او اثبات زندگی بود. آموزش او کار و جنبش، درستکاری، کشاورزی و پاک‌ی تن و روان است، و اصل اشا را به عنوان قانون تغییرناپذیر ازل تأیید می کند. او به همه نکوکاران درود می فرستد و نه تنها بر پیروان خویش. (۱۱)

چنین گفت پیغمبر راستگوی ز گهواره تا گور دانش بجوی

گفتار بالا به تأیید و تأکید فرهنگ ایرانی به پیروی از پیام آشوزرتشت (پیام آور راستی و خردورزی) به فراگیری دانش در تمام کارهای زندگی اشاره دارد، و این بینش جزء پایه‌های ادب و فرهنگ ایرانیان از آغاز پیدایش تاریخ می باشد. بشود که همه از بهترین دانش و خرد آگاه شویم، چه دانشی که اهورامزدا، خداوند خرد به ما آموزی بی گمان مقدس (ورجاوند) خردمندان و همیشه سودمند است.

«ای مزدا، می دانم تنها با کرداری که برانگیخته اندیشه نیک است می توان به خوشبختی رسید.» (۱۲) «فرشه» واژه‌ای از پیام زرتشت است که همگان را به سوی تازگی سفارش می دهد، چرا که واپس گرایی و ارتجاع روا نیست. پیروان اندیشه، باید در تمام زندگی خود مراقب و در ستیزه با بدی باشند و به هیچ نوع سازش با بدی تن در ندهند، و این پیکار را افتخار بزرگ

اشا

«مзда خدا نیست، بنیاد آفرینش است»

نوشته‌ی: کیخسرو کشاورز

شهریور ۳۷۴۵ زرتشتی - مازیار قویدل - سوئد

«هنجار هستی، قانون سیر و تکامل بشر، سر و سامان جهان، آباد کننده‌ی جهان، پیشرفت دهنده‌ی جهان و خواست اهورایی، راستی و درستی و پاکی و پارسایی، راستی و درستی و پیشرفت همه‌ی جهان، سرچشمه‌ی راستی و درستی، بهترین راستی، راستی و پاکی، گوهر راستی و داد، قانون راستی، بالاترین بی‌آلایش، قانون سیر و تحول و تکامل بشر، بالاترین بی‌آلایشی، راستی خدایی داد و دادگری، آیین ایزدی و پاکی، نظم و هنجار فرمانروا بر روان آدمی که راستی نماد آن است، آیین آفرینش و...»

یکی از دربرگیرنده و کوتاه‌ترین گفته‌هایی که نگارنده درباره‌ی واژه‌ی «اشا» شنیده است، آنی است که استاد علی اکبر جعفری در گفتگو با نگارنده که افتخار شاگردی ایشان را دارد، به این شاگرد، و این چنین گفتند:

«واژه‌ی «اشا» به معنی «کار درستی است که در زمان درست، در جای درست، با ابزار درست و برای هدفی درست دنبال شود و بهره و ثمر درست به دست دهد.»

«اشون»، به معنی راستی بان و درستی بان و راستکار و درستکار است. زرتشت این واژه اشون را ۲۶ بار در گاتاها برای مردان و زنان نیک و پاک بکار می‌برد، و آنها کسانی بودند که گفته‌هایش را درک کردند و به کار بستند.

این واژه در گویش امروزی و هنگامی که آن را بر زبان می‌آوریم، آوای «ن» گفته نمی‌شود و «اشو» گفته می‌شود. فراموش نکنیم هنگامی که از زرتشت یاد کنیم، نامش را با پیش واژه و برنامه «اشو» همراه می‌سازیم.

با امید اینکه توانسته باشم یار و یاور برای شما برای دریافت این واژه باشد و با این درخواست که دانشمندان خواننده، نگارنده را برای برداشت بهتر و آسان‌تر یاری نمایند.

راه رهی

راه اشا

راه اشا

راهنا

راهنامای همه کس

راهگشای همه جا

از دیدگاه نگارنده، «اشا»، واژه‌ای آن‌چنان فراگیر، بن‌مایه دار و دارای کاربردی گسترده است که نمی‌توان آن را در یک واژه و یک نوشته‌ی کوتاه شناخت، و به دیگران شناساند بلکه اشا را باید درک نمود.

اشا یکی از بنیادی‌ترین و کلیدی‌ترین واژه‌ها در آموزش‌های اشوزرتشت به شمار می‌آید، چرا که این واژه «کم و بیش ۱۸۰ بار، بیش از واژه‌های کلیدی دیگر، در گاتاها از آن نام برده شده است.»

برای پی بردن به شمار کاربردی واژه‌ی اشا در برابر واژه‌های کلیدی دیگر در گاتاها، به این برآورد بسنده می‌شود که در برابر کم و بیش ۱۸۰ باری که اشا در سرودهای اشو زرتشت به کار گرفته شده، واژه‌های کلیدی و ارزشمند دیگری همانند:

«وهومن» ۱۴۰ بار، «خستورا» ۶۰ بار، «آرمییتی» ۳۴ بار، و «هه اورتات» و «امرتات» ۱۳ بار، کاربرد داشته‌اند. دانشمندان و پژوهندگان زرتشتی شناس، اشا را به گونه‌های پرشماری به کار برده و شناسانده‌اند. برای نمونه دانشمند فرهیخته کیخسرو کشاورز در «مзда خدا نیست، بنیاد آفرینش است»، هفتاد و پنج بار کاربرد و معانی گوناگونی را که از سوی نویسندگان مختلف به کار برده شده را برشمرده است که خوانندگان دوستدار را به خواندن آن دفتر ارجمند، راهنما و یا یادآور می‌شویم.

این شمار فراوان کاربرد، همچنان که آمد، توان کاربردی گسترده و پر مایه و فراگیر این کلید واژه را به نمایش می‌گذارد.

چنانچه به کاربردهای گوناگون واژه‌ی «اشا» ژرف بنگریم، به بن‌مایه‌ای همانند و همسنگ در همه‌ی آن دست می‌یابیم. بدین انگیزه است که گفته می‌شود معنی کردنش دشوار است. می‌نویسیم دشوار، نه نشدنی. زیرا معنی‌اش در یک واژه نمی‌گنجد و همانگونه که پیشتر آمد رسیدن به دریافتی درونی از آن، بهترین راه گشا خواهد بود.

کوشش به دریافت بن‌مایه گسترده این کلید واژه به جای معنی کردنش، این توانی را به ما می‌دهد که دریابیم که «اشا» رویهمرفته یک درون‌مایه را به نمایش می‌گذارد و آن درون‌مایه‌ای است که پایه و بنی همگون و همسنگ و همسان دارد.

واژه‌ای اشارا برای نمونه با چنین کاربردهایی به نمایش در آورده‌اند:

برای خود بدانند. این پیکار دلالت بر آن دارد که آن‌ها سبب نهایی آفرینش مادی هستند و در کار گرداندن جهان به نوعی با اورمزد سهیم هستند. «چرا که جزئی از کل به شمار می‌روند.» (۱۳)

هر انسانی باید يك سوشیانس (سودرسان و رهایی بخش) برای خود و هم‌نوعان خویش باشد. بنابراین باید دانست که سوشیانس شخص خاصی نیست که برخی به اشتباه او را موعود نهایی در این اندیشه می‌دانند بلکه سوشیانس يك فروزه و صفت می‌باشد.

هر کس می‌تواند در نوسازی و پاک‌سازی و پویایی جهان تلاش و کوشش نماید و یک سوشیانس باشد و این وظیفه برتر در جامه است و نیز باید یادآوری کرد که به نظر برخی از اندیشمندان منظور از روز واپسین، انتخاب نهایی انسان‌ها چه در مسایل مادی و چه مسایل معنوی است که بعد از این انتخاب، انسان ناگزیر از پذیرش عواقب این انتخاب است و پس از این گزینش رستاخیزی بینی نیکی و بدی انسان با اراده‌ی خود می‌توان خوشبخت و یا جز این زندگی کند. ●

زیرنویس‌ها:

- ۱- خلیل‌ا-مقام احمد، تاریخ مستند ایران و جهان از عهد سومر تا دوره پهلوی - نشر جمالی پور با همکاری نشر دز. ۱۳۸۰ - ص ۱۰۷
- ۲- عطایی فرد امید، دیباچه شاهنامه (ویرایش و گزارش) نشر آشیانه کتاب - چاپ یکم، ۱۳۸۰
- ۳- شولی زاده فرید. سیمای آموزگار راستی، هفته نامه امرداد. سال هشتم - شماره ۱۶۷
- ۴- رضی هاشم، زرتشت و تعالیم او، سازمان نشر فروهر، تهران. چاپ اول، ۱۳۶۰ - ص ۸۳
- ۵- شولی زاده فرید - گفتاری پیرامون جهان بینی در آیین مزدیسنا - هفته نامه امرداد، شماره ۱۲۷
- ۶- مهرین مهرداد - سیری در آیین مزدیسنا - نشر فروهر - تهران - شهریور ۶۱، صص ۱۷ و ۳۰
- ۷- رضی هاشم، همان، ص ۵۷
- ۸- مهرین مهرداد، همان، ص ۲۰
- ۹- آذر گشپ فیروز
- ۱۰- «تاگور رابیندرنات»، گفتاری پیرامون دین آدمی، برگردان از مهرداد مهرین
- ۱۲- نوری احمد، گفتاری پیرامون جایگاه (چیستی)، در فرهنگ ایرانیان، ماهنامه فروهر، ش ۴۲۲ - ص ۱۲
- ۱۳- فره‌وشی بهرام، گفتاری پیرامون مرزهای نیکی در مزدیسنا، گردآوری مهرداد مهرین، همان، ص ۲۲

سخنی در زمینه «هویت»^۳

سخنرانی موبد کامران جمشیدی در سمینار هویت و هویت فرهنگی در مرکز زرنشتیان کالیفرنیا جنوبی



موبد کامران جمشیدی

در فرهنگ فارسی عمید در تعریف هویت چنین آمده است:

«حقیقت شیئی یا شخص که مشتمل بر صفات جوهری او باشد، شخصیت، ذات، هستی و وجود، منسوب به هو»
و در چیم هو چنین آمده:
«ضمیر غایب مفرد مذکر به معنی او، وی و در اصطلاح عرفا اشاره به ذات باری تعالی.»

این تنها یک نمونه از آن دیدگاهی است که در بخشی از فرهنگ ایرانی نسبت به مفهوم هویت وجود دارد، امروزه پارسی نویسان واژه هویت را به گونه‌ی کیستی، شناسه، هستی، بن، گوهر، نهاد، شناسنامه و سرشت می‌نویسند که البته همه اینها هم درست هستند. من در این گفتار واژه هویت را بکار برده و می‌برم زیرا که برای شنوندگان آشنا تر است و می‌خواهم نتایج دیگری از آن بگیرم.

البته اگر به گونه‌ی دیگری به این واژه نگاه کنیم آنگاه، هم به چیمی که عمید از آن کرده نزدیک است و هم به آنکه آرش و مقصود من است. بدینگونه که آنچه عمید هو می‌گوید «هو» ببینیم و بخرانیم (هرچند که می‌تواند هوی درویشان را به یاد آورد)، اما من آن را کوتاه شده «اهورا» می‌بینم. همچنان نیز در واژه‌های هومت، هوخت و هورشت آن را می‌یابیم. پس از این دیدگاه «هویت» ریشه اش در اهوراست، اهورایی که در همه جا و همه کس وجود دارد و ریشه و بن و گوهر و نهاد و سرشت همه چیز و همه کس است. اکنون تفاوت دیدگاه فرهنگ‌ها را ببینید که یکی هویت را برآمده از ویژگی‌های گوهری و نهادی می‌بیند که در همه کس هست و

مشترک است و دیدگاه باختری، که آن را (همانگونه که در بخش نخست گفتم) یا در فرد به عنوان یگانی جدا از دیگران می‌بیند (۱) و یا اگر در گروه می‌بیند باز گروه‌ها را از هم جدا می‌کند. یکی می‌خواهد پیوند بدهد و دیگری می‌خواهد جدا کند.

بگذارید کمی بیشتر این پدیده را بشکافیم و ژرف نگری کنیم. در بخش نخست سخنانم (۲) از زبان و خامه‌خرده‌گیران به پدیده هویت به عنوان یک عامل و انگیزه جدا کننده انسان‌ها از یکدیگر و پایه و مایه خشونت و برخورد منفی انسان‌ها با یکدیگر شنیدیم. از سوی دیگر هم اندیشه‌هایی را شنیدیم که می‌گویند اگر این گوناگونی و چندگونگی میان انسان‌ها وجود نداشته باشد از پایه به هستی و بقای انسان گزند می‌رسد. اینجا این پرسش می‌تواند پیش بیاید که پس کدام راه درست است؟

من گمان می‌کنم که شما خود پاسخ درست را برای خودتان یافته‌اید اما پروانه بدهید که من نیز پاسخ خود را بگویم. آری، به سادگی می‌توان گفت که انسان‌ها در گوهر و ریشه یکسانند، در پیوندند و جدایی ندارند، و این تنها لایه‌های (هویتی) خوابیده بر روی هسته درونی و مرکزی انسان هستند که گوناگونند و رنگ‌های گونه‌گون دارند، لایه‌هایی مانند دین و ملیت و نژاد و رنگ پوست و شیوه خوراک و پوشاک...

شاید باز بگویید که این را که همه می‌دانند! که اگر به راستی چنین بود، اینهمه جنگ و خشونت و هم‌گشی میان انسان‌ها به بهانه همین گونه‌گونی‌ها نبود. پس این انسان را چه می‌شود که چشمانش به این حقیقت ساده بسته شود و نمی‌تواند

آن را ببیند؟

پاسخش این است که انسان این چنینی هیچگاه این شانس را پیدا نکرده است که این حقیقت را ببیند. زیرا که آن هویت‌های فرهنگی در برگرفته‌اش او و یا بهتر بگوییم سیستم‌های باوری تنگ‌نظرانه، که بیشتر در شکل مذهب‌های این چنینی، از هنگام زاده شدن، همان کژفهمی‌ها و پندارهای جدایی‌انداز را به او تلقین کرده‌اند که خود سده‌ها و گاه هزاره‌ها، پشت در پشت و زادمان در زادمان به هم داده‌اند و آن را با چشم بسته و با پیورزی برای خود نگاه داشته‌اند. زیرا که؛ انسان تا زمانی که آگاه نشود نمی‌تواند خود را به درستی ببیند و بشناسد، و این دور منفی همچنان پی گرفته می‌شود.

پس انسان برای رسیدن به یک زندگی ایده‌آل بر روی زمین چاره‌ای ندارد جز آنکه نخست به این قانونمندی، یعنی به گوهر اهورایی خود آشنا گردد و از آن دریچه به جهان بنگرد. هنگامی که چنین شد، دیگر کسی دیگری را، جدای از خود و از ریشه و بن خود نمی‌بیند. دیگر او می‌داند که زدن دیگری همانا زدن ریشه خود است. آنگاه است که دیگر لایه‌های هویت‌های فرهنگی و زیبایی و بوی خوش خود را باز می‌یابد و انسان می‌تواند گلستان زیبای خود را بر روی زمین بیارآید.

خوب، اکنون بیایم و کمی به خود بنگریم. ما کجای کاریم؟ هویت، یا بهتر است بگوییم هویت‌های فرهنگی ما کدام‌اند و چیستند؟ زرتشتی؟ ایرانی؟ آمریکایی؟ هندی؟ پاکستانی؟ و یا... بنا بر آنچه که گفته شد، درست‌ترین پاسخ چنین خواهد بود:

ما، نخست انسان هستیم. انسانی اهورایی. یعنی بود و بوش خود را از آن هستی مایه می‌گیریم که اگر راستش را بخواهید،

نمی توان آن را تعریف کرد. واژه تعریف که البته یک واژه عربی است که برابر فارسی آن را می توان شناسانیدن، آگاهانیدن و یا فهماندن گفت (البته به مفهوم ستایش و نیک گویی هم می آید).

ببینیم واژه انگلیسی آن یعنی Define را در واژه نامه های انگلیسی چگونه Define یا تعریف می کنند یا می شناسانند.

(From Latin definer, to limit)

1. a) to determine or set down the boundaries of
- b) To trace the precise outline of
2. To determine or state the extent and nature of, describe exactly
3. To constitute the distinction of differentiate
4. To state the meaning or meaning of

پس می بینیم که برای اینکه چیزی یا پدیده ای را بشناسیم باید آن را از دیگر چیزها جدا کنیم. برایش کرانه و مرز بگذاریم و آن را کرانه مند یا محدود کنیم.

بنابراین نخستین قانونمندی آفرینش چنین است که هم جهان مادی و هم جهان آگاهی، چه تسکی و چه گروهی، هردو از یک بوش یا هستندگی ناب و بی اندازه و بی کرانه یا بی تعریف سرچشمه می گیرند و هرگونه کوششی برای اندازه گیری یا تعریف این بوش به جدایی «من» و جهان می انجامد. من و جهان از هم جدا می شویم. تکه می شویم. پاره می شویم. پرت می شویم، یا همان فرد می شویم.

این همان جدایی است که روانکاوان و روانشناسان از آن با واژگانی مانند من و من برتر یا به انگلیسی ego در برابر super ego و یا self در برابر higher self نام می برند و جدایی آنها از هم را با disintegration نشان می دهند و می گویند که برای رسیدن به درستی روانی، یعنی کامل بودن انسان از دید روانی راهی نیست جز رسیدن به integration یا همانا یگانگی با خویشتن، با خود برتر و با اهورا.

این یگانگی شدن با خویشتن را می توان از درون جهان بینی زرتشتی نام های دیگری نهاد که سرآمد آنان «اشون» است. یعنی با اشا هماهنگ بودن، در اندازه بودن، به تراز و هم سنگی و تعادل رسیدن. کسی که اشون

است همزمان وهومنی، خشترای، آرمیتایی، هوروتاتی و امرتاتی است که همه باید با هم باشند، و هماهنگ باشند.

یک پرانتز هم اینجا باز کنیم که از دیدن من واژه «خستودت xactvadata» که اینهمه سر آن بگومگو بوده و به ازدواج با نزدیکان و مانند آن برداشت شده و یا تلاش در تلقین آن شده، در بن به مفهوم خویشی دادن یا یگانگی دادن با خویشتن می باشد و می گوید که دین زرتشتی برای یگانگی بخشیدن انسان با خویشتن و با جهان است. البته اینجا این پرانتز را می بندم و آن را به گفتار دیگری وامی گذارم.

خوب، اینها را گفتم تا بر روی بنیانی ترین قانونمندی آفرینش پافشاری کرده باشم تا آنرا از یاد نبریم و در گذار زندگی آنرا در خودآگاه خود نگاه داریم و در هر رنگ و لباس و هویتی که بر خود می گیریم بدانیم که زیر بنا و بن چیست و کجاست.

اما، زندگی این جهانی خود بخود با جدایی آغاز می شود. جدایی ما از مادر و از زهدان او. البته تا اینجا یک جدایی فیزیکی است، اما باقی اش را پدر و مادر و دیگران برایمان فراهم می آورند. نخست نامی بر خود می گیریم تا از خواهر و برادر و دیگری بازشناخته شویم. من می شوم کامران، و تو می شوی جمشید و رستم و مهربان و پروانه و میهن دخت و هما. آن دیگران می شوند یعقوب و اسحاق و ابراهیم و آن دیگر، جان و ادوارد و کریستین و خلاصه میلیون ها نام دیگر که همه را، هم با هویت فرهنگی خود پیوند دهد و همزمان از هویت فرهنگی دیگران جدا سازد. آخر نه این است که می گویند هر انسانی یکتا و یگانه یا unique است؟ به گمان من این یکی از راست ترین و همزمان دروغ ترین و فریب دهنده ترین جمله های بیان شده از سوی آموزش دیدگان پرورش نیافته است.

این درست است که هیچ دو انسانی را (دست کم در تئوری) نمی توان یافت که در یک زمان، از نظر آگاهی و دانش و

چگونگی روانی و درک و فهم و خلاصه اندیشه و گفتار و کردار مانند و کپی یکدیگر باشند. آری. اما همه انسان ها در بن و ریشه یکسانند و هم سرشت و هم گوهرند.

اگر از همین جا نگاهی بیندازیم به سیستم های باوری و یا جهان بینی هایی که تا کنون به جهان انسانی گام گذاشته و ماندگار شده اند، جهان بینی زرتشتی، اگر به بنیان های آن و آموزش های اشو زرتشت بنگریم می بینیم که شاید کمترین جدایی را میان انسان و آن هستی بیکرانه یا اهورا می گذارد.

او پس از اهورا ما را با مزدا آشنا می کند که شاید درست ترین و همگانی ترین و دربرگیرنده ترین عنوانی باشد که بتوان با آن برترین و والاترین و ناب ترین حالت زندگی و هستی را بشناسد و بشناساند، یعنی دانش یا آگاهی ناب را. پس بند ناف ما در همه حال با اهورا و مزدا در پیوند است و تا زمانی که این پیوند بر پا باشد ما همچنان یگانه و اینتگریت و اشون می باشیم.

اما زرتشت نیز می بیند و می فهمد و می داند که خود او هم مانند هر انسان دیگری از این یگانگی دور شده است و دورش کرده اند و با هزار نیرنگ و فریب و تلقین می خواهند او را سرگردان سازند. این است که نیرنگ بازان را رها می کند و رو به درون خود می آورد و از آن راه به اهورا چنگ می زند و هم چنین رو به طبیعت و درک و فهم آن می کند و به مزدا رو می کند تا سرانجام از راه تاریکی های درون (که آنرا به غار مانند می کنند) به روشنایی می رسد و با خود یگانه می گردد.

برای همین هم هست که می بینیم او تنها با اهورامزدای خود در پیوند می ماند و از آن یاری می گیرد. البته او هم در این جهان می زید و نمی تواند آنرا نبیند و به آن یاری نرساند. مگر مادر و پدر او، نخستین آفرینندگان و پرورندگان این جهانی او نیستند، و مهرشان در دلش نیست؟

مهری که به ما در مهر و اهورا پیوند دارد. مگر خواهر و برادر و سپس همسر و فرزندان و خویشان نیستند که رشته مهر را پی گرفته اند؟ مگر در و همسایه و کوی و برزن و دوستان

نیستند که کودکی و جوانی او را پر کرده اند و مهرشان را در دل پرورده است؟

او بی گمان قوم و تبار خود را نیز دوست دارد، اما هیچ کجا نمی بینیم که بجز یکی دو مورد ویژه نامی از آنها ببرد، یا از زادگاه خود بگوید. هر آنچه او می گوید از راستی و درستی و اندیشه نیک و گفتار و کردار نیک است. یعنی، هر آنچه مستقیم سرچشمه می گیرند از سرچشمه و انسان را در پیوند نگاه می دارند. خوب، همه آنها را گفتم تا بن و ریشه را درست ببینیم و بفهمیم و فراموش نکنیم. اما، ما نیز در جهان هویت ها بسر می بریم و از یک هویت فرهنگی بسیار نیکو و انسانی نیز بهره مند هستیم. پس اکنون نگاهی به این مقوله بیندازیم.

گفتیم که نخستین آموزگار، نخستین دل داده و نخستین دلباخته ی هر انسان در آغاز زندگی (گیتایی)، مادر است. مادری که ما را در خود می پرورد. از شیر جاننش خوراک می دهد. از سرچشمه ی مهر اهورایی اش مهر ارزانی می دارد. در یک کلام جهان نوزاد در مادرش فشرده است.

بزرگ می شویم، و از بین فرزندان همسایه ها و یا خویشاوندان دوستانی برای خود پیدا می کنیم و با مفهوم دوستی آشنا می شویم. با رفتن به آموزشگاه و فراگیری خواندن و نوشتن با مفهوم های تازه ای مانند کشور و ملیت آشنا می گردیم و همانجا با گیتاشناسی جهان نیز آشنا می گردیم و درمی یابیم که به جز کشور خودمان، کشورهای دیگر هم در جهان هستند. طبیعی آن است که همانگونه که رشد می کنیم دنیای ذهنی ما نیز رشد کند و از مادر به مادر گیتی و جهان برسد. اما، انگیزه های زیادی وجود دارند که ذهن بسیاری را در اندازه کوی و برزن و یا تبار و قوم نگاه می دارد که می توان به آنان قوم گرا یا برزن گرا نیز گفت.

نگاهی هم بیندازیم به پدیده ملت و ملیت که در بخش بندی جغرافیایی/سیاسی مردم جهان یک یگان خودزا است. البته زمانی که می گویم خودزا به مفهوم کشور و ملتی هست که خود پای بر میدان تاریخ نهاده است و نیروهای بزرگ و بهره کش آنها را ساخته اند. و کشور و ملت ما

ایرانیان، یکی از آن ملت های خودزا است. اگر واژه ملت و ملیت برای کشورهایی که از بودنشان تنها چند دهه یا سده بیشتر نمی گذرد، واژه تازه ای است برای ما هزاران سال است که مفهوم دارد.

ملی گرایی سالم و سازنده چیز بدی نیست مگر آنکه از رشته مهر جدا باشد. مهر به انسان و هازمان انسانی به دور از رنگ پوست و نژاد، والاترین شکل مهر انسانی است، اما برای رسیدن به این پایه و درک آن باید از گامه های رسایی مهر گذشت. کسی که خانواده اش را دوست نداشته باشد، چگونه می تواند همسایه اش را دوست داشته باشد؟

آن که چشم دیدن همسایه خود را ندارد، چگونه می تواند به اهل برزن مهر بورزد؟ و آنکه ملت خود را دوست ندارد، چگونه به انسانیت مهر می ورزد؟

مهر به این یگان ها رو در رو و پاد (مخالف) یکدیگر نیستند، بلکه در یک راستا و تمام کننده یکدیگرند. برای ایرانی ملی گرایی همانا خودشناسی و فرمانفروا بر سرنوشت خویش بودن است. فرهنگ زرتشتی بر پایه ملی گرایی مثبت و سازنده و جهان مداری آگاه و بالنده بنیاد یافته است. آرمان زرتشت آبادانی جهان از راه یگانه کردن نیروهای همه مردم آن است. این یگانگی از راه به درون خود کشیدن و از بین بردن دیگر زبان ها و فرهنگ ها شکل نمی گیرد.

زرتشت به درستی می دانست که تنها در سایه همکاری همه مردم کشورهای گوناگون جهان می تواند به پیشرفت راستین دست یابد. از میان برداشتن ناداری، بیداد، سالم نگاهداری زیست بوم نیاز به همکاری جهانی دارد.

جوانان ایرانی باید بدانند که اندیشه های قوم گرا و نژادپرستانه هیچ جایگاهی در فلسفه زرتشتی ندارند. این فلسفه نمی گوید که همه باید از همه نظر هم شکل گردند. هر ملت، فرهنگ و زبان همچون گل است. هر گل هم رنگ و بوی خود را

دارد. هیچ گلی هم رنگ و بوی خود را به دستور دیگری از دست نمی دهد. ایجاد جامعه جهانی ساختن، یک دسته گل از گل های رنگارنگ با بوی های خوش گوناگون است.

ما ملتی اخلاق گرا و نخستین ملت یگانه شناس جهانیم. استوره های ما نیز راستگو و انسان دوست هستند. ما هرگز ستایشگر دروغ و نیرنگ نبوده ایم. ملت ما، هرگز برای ادامه زندگی، خونریزی نکرد و برای آبادانی خانه خود، خانه دیگران را ویران نمود. ما از اینکه از چنین ملتی هستیم به خود می بالیم و می خواهیم مانند پدران خود، راه سازنگی و آبادانی را در پیش گیریم. منش ما از منش پدرانمان سرچشمه می گیرد. درود به روان پاک آنها که حتما آزرده مور را هم روا نمی دانستند.

میازار موری که دانه کش است

که جان دارد و، جان شیرین خوش است

و یا

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در افرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

پس یادمان باشد هنگامی که پس از بستن کشتی و کمر کار و کوشش و پیمان بستن فرورانه می گویم و می سراییم:

مزد یسنو اهمی

مزد یسنو زرتوشتیش

فرورانه آستوتسچا فرور تسچا

آستویه هومتیم منو

آستویه هوختم وچو

آستویه هورشتم شیوتیم

آستویه دننام ونگو هییم

ما زد یسنیم

فرسپایو خذرام، نیداسنی تیشم، خنتودنام اشنویم.

1- an individual's comprehension of him or herself as a discrete, separate entity

۲- قرار بود در بخش نخست به زبان انگلیسی فاکت هایی را در مورد پدیده هویت و هویت فرهنگی بگویم که به دلیل کمبود زمان و خستگی شنوندگان از گفتن آنها خودداری کردم، زیرا من واپسین سخنران بودم و شرکت کنندگان نیز پس از چند ساعت برنامه به نگر خسته می آمدند!

چگونه زرتشت آئین خود را بر پایه يك زندگي خوشبخت و يك جهان پيشرو پي ريزي كرد؟



چکیده ای از سخنرانی در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا «ئس آنجلس»

اگر ۲۶۰۰ سال پیش گونما بودا بنیانگذار آئین بودائی در هند، دید که در جهان درد و رنج است، بیماری و مرگ و دوری از کسانی که دوست داریم هست، و به جستجوی درمانی برای این درد و رنج رفت، اگر ۲۰۰۰ سال پیش عیسی مسیح گفت که ما همه گناهکاریم و دلیل آمدن ما به روی زمین شست و شوی این گناهان می باشد، ولی ۱۱۰۰ سال پیش از بودا و ۱۷۰۰ سال پیش از مسیح، در پهنه های سرزمین آریائی ها، زرتشت گفت که هدف از زندگی خوشبخت زیست است. و او آئین خود را برای بدست آوردن یک زندگی خوشبخت و یک جهان پیشرو پی ریزی کرد.

این نخستین بار در تاریخ بود که یک نفر از «خوشبختی» و «شاد زیستی» در زندگی سخن می گفت. در زمانی که در دنیا جز درد و رنج و ستم و بیدادگری چیز دیگری نبود. در زمانی که زمین از ستم گریه می کرد و ناله می نمود و شکایت می کرد، و زرتشت این ناله و شکایت را در چهره هر انسانی، هر جانوری و هر گیاهی دید و شکایت زمین را شنید و آنرا در سروده دوم، بند یک در گات های خود بدین گونه ترسیم کرد:

«روان زمین می گیرد و به نو کله می دارد،

چرا مرا آفریدی؟ که مرا به اینگونه ساخت؟

و که اینهمه، خشم و سنگدلی و گستاخی را به من چیره نمود؟

مرا به سوی خوشبختی راستین راهنمایی کن.»

زرتشت که درد و رنج زمین و جاندارانی که در روی آن زندگی می کردند شناخته بود و قانون مهم «دوگانگی نیروها» را کشف کرده بود، اکنون به جستجوی پیدا کردن راز یک زندگی و یک جهان خوشبخت می رفت. «قانون دوگانگی نیروها» به زرتشت آموخته بود که هر نیرو یا پدیده ای در جهان بوسیله نیرو یا پدیده ضد خود شناخته می شود و معنی پیدا می کند.

«نور» نور است. برای اینکه تاریکی در برابرش است. «راستی»، راستی برای اینکه دروغ در برابرش است. هم چنین عشق بوسیله نفرت، دادگری بوسیله بیدادگری، آرامش درونی بوسیله تشویش و نگرانی، خوب بوسیله بد، شادی بوسیله افسردگی، روز بوسیله شب، گرمی بوسیله سردی و غیره شناخته می شوند. پس زرتشت به خود گفت اگر هر پدیده ای در جهان در برابر خود ضد خود را پیدا می کند، پس بناچار رنج و درد و بیچارگی هم باید بتواند در برابر خود ضد خود را که یک زندگی خوشبخت و شاد و بارور است پیدا کند.

این کشف در تاریخ فلسفه و اندیشه بنیادی است. زرتشت با این کشف بزرگ، به کل تاریخ انسان ها جهت داد و برای زندگی یک مفهوم و معنی نوینی پیدا کرد. این نخستین بار در تاریخ بود که انسان ها جهت و مفهوم زندگی خود را پیدا می کردند و آنهم پی ریزی یک زندگی خوشبخت و یک جهان آباد و پیشرو بود. ولی زرتشت خیلی زود دریافت که خوشبختی بیرون از یک سیستم فرهنگی و اندیشه ای نیرومند، زود گذر و شکننده است، که نیروهای اهریمنی و منفی که زائیده گزینش نادرست ما است، هر دم در کمین اند تا لحظات شادمانی و آرامش و آسودگی را در هم شکنند و صدای قهقهه خنده ها و ناز و نوازش ها را به ناله و زاری و شیون تبدیل کنند.

ولی آیا راهی که بتواند از خوشبختی انسان ها و جانوران و شکوفائی گیاهان نگهداری کند وجود دارد؟

آیا حسد و آز و بدبینی را می توان نابود کرد؟

آیا دروغ و فریب را می توان سرکوب کرد؟

پس زرتشت به دنبال پی ریزی آیین و سیستمی رفت که بتواند نه تنها از خوشبختی انسان ها نگهداری کند، بلکه آنرا جاودانی نماید.

«جاودانی» چیست؟ آیا جاودانی یعنی «برای همیشه»؟ نه!

در سیستمی که زرتشت می رفت پی ریزی کند، جاودانی یعنی «فراسوی زمان قرار گرفتن» بود. زرتشت که کشف کرده بود که انسان ها می توانند در این جهان خوشبخت زندگی کنند، که جانوران هم باید از این خوشبختی بهره ببرند و گیاهان هم شکوفا شوند، پس او هم می بایست آئین و قانون این بهزیستی و خوب زیستی بی مرگ را پیدا کند.

در این جستجو و در پهنه های اندیشه خود، زرتشت نیرویی را شناخت بی همتا و بیکران، نیرویی آفریننده و پیش رونده و پیش برنده. او نام این نیرو را «اهورامزدا» گذاشت. «اهورامزدا» سرچشمه زندگی و خرد، دانای بزرگ، دانش بزرگ، ابر خرد، خدائی که ۳۰۰۰ سال بعد فردوسی شاهنامه خود را بنام او آغاز می کند:

«بنام خداوند جان و خرد زین برتر، اندیشه بر نگذرد»

و زرتشت به این خدا که سرچشمه و نماد زندگی و خرد و دانایی است نیایش می کند:

«با دست های برافراشته، ای مزدا بتو نیایش می کنم، و با فروتنی از تو درخواست خوشبختی دارم. باشد که همه کردارهای من، با خرد و اندیشه نیک و هماهنگ با آئین راستی انجام گیرد، تا تو را خشنود، و روان زمین بارور را خوشبخت سازم.»

«پس، ای مزدا اهورا، با اندیشه نیک به سوی تو می آیم، تا در پرتو راستی، خوشبختی هر دو جهان، مادی و مینوی را به من بشناسانی، تا بتوانم آنرا به همراهان خود بشناسانم.»

زرتشت در این سروده و در سروده های بعدی دائماً از «دو جهان» گفتگو می کند، جهان فیزیکی و مادی که آنرا Astvant می نامد و «جهان اندیشه

یا مینوی» که به آن Manahya می گوید.

آیا این خوشبختی را که زرتشت در جستجوی اوست می توان از «جهان مادی» به «جهان اندیشه و مینوی» منتقل کرد؟

اگر پاسخ آری است، پس خوشبختی را می توان جاودانه کرد.

و زرتشت به این پرسش، پاسخ «آری» می دهد. او دید که ما انسان ها در هر دم و در یک زمان در دو جهان مستقل و در عین حال مرتبط با هم زندگی می کنیم. یکی مادی که سه بعدی است و دیگر مینوی یا اندیشه ای که از سه بعد فراتر می رود. هر کدام از این دو جهان، از قانون ویژه خود پیروی می کنند.

تا زمانی که هماهنگی و هم نوایی میان این دو جهان مادی و مینوی در درون و در بیرون از ما برقرار است، ما می توانیم در این کره زمین یک زندگی آرام و آسوده و خوشبخت داشته باشیم.

و یا با سخنی دیگر: تا زمانی که «آن گونه که اندیشه می کنیم زندگی می کنیم و آن گونه که زندگی می کنیم اندیشه می کنیم» ما در آشتی با خود هستیم و جنگ و نبرد درونی را در خود خاموش کرده ایم. ولی همین که دوگانگی میان این دو جهان بیافتد زندگی ما بحرانی می شود.

جدا شدن کامل این دو جهان از یکدیگر یعنی مرگ در جهان فیزیکی و ادامه زندگی در جهان مینوی یا اندیشه «Manahya». جهان «اندیشه یا مینوی» جهانی است جاودانه. یعنی جهانی است که در فراسوی زمان قرار گرفته. شیوه زندگی ما در جهان مادی که از شیوه اندیشه ای ما سرچشمه گرفته کاملاً بر جهان اندیشه ای ما تأثیر می گذارد و به زندگی ما در جهان اندیشه ای و مینوی ما شکل می دهد. پس چگونگی زندگی ما در این کره زمین، در ساختمان بندی جهان بینی زرتشت، بنیادین و مهم است.

و در این راستاست که زرتشت اصل مهم دیگری را پیش آورد و نام آنرا «Vohu Manah» گذاشت. این واژه که به «اندیشه نیک» ترجمه شده، در برگیرنده فلسفه مهمی است، که اجازه می خواهد یکی دو دقیقه درباره آن گفتگو کنیم.

در زبان گاتائی، واژه Man یعنی اندیشه، واژه Manahya یعنی شیوه اندیشه ای (که در زبان انگلیسی به Mind تبدیل شده) و واژه Manahya همانگونه که گفتم یعنی «جهان اندیشه».

واژه Vohu یعنی خوب و درست. پس واژه Vohu Manah که ۱۲۷ بار در گات ها تکرار شده، یعنی شیوه اندیشه ای خوب و درست. اگر Manah شیوه ای که ما اندیشه می کنیم. نه خود اندیشه است، پس او می تواند یک «دیدگاه» و ویژه ای نسبت به زندگی و جهان هستی باشد که خوب و درست است.

در بسیاری موارد زرتشت آنرا Vahishta Manah یعنی بهترین شیوه اندیشه ای نامیده. شیوه اندیشه ای ما می تواند «دیدگاهی» باشد که ما بوسیله آن به زندگی و جهان هستی نگاه می کنیم، و کردار و گفتار خود را با آن هماهنگ می کنیم. پس برای پی ریزی یک زندگی خوشبخت نیاز داریم که بهترین و زیباترین دیدگاه را نسبت به جهان هستی و زندگی خودمان پیدا کنیم و بوسیله آن رخدادهای روزانه زندگی را تعبیر و تفسیر کنیم.

بر این پایه Vohu Manah، همچون گذرگاهی، به اندیشه ما در جهان مادی جهت می دهد و آنرا به سرچشمه خرد بی پایان اهورامزدا در جهان مینوی پیوند می دهد. زرتشت نه تنها دو جهان مادی و مینوی را در ساختمان بندی آئین خود وارد می کند، بلکه دو جهان دیگر را در درون این دو جهان مادی و مینوی پی ریزی می کند.

یکی «جهان راستی» است که به آن Ashahya Gaetta که از راستکاران

درست شده و دیگری «جهان دروغ» که از دروغکاران یا Dregvant ساخته شده. خوشبختی در دو جهان مادی و مینوی میسر نیست، مگر اینکه اندیشه و گفتار و کردار بر پایه «راستی» یا «اشا» انجام گیرد. پس «راستی» محور بنیادین آئین زرتشت است و قانون طبیعی جهان هستی را درست می کند، قانونی که برای پی ریزی یک زندگی خوشبخت باید با آن هماهنگ و هم نوا شد.

از سوی دیگر برای زرتشت خوشبختی یک پدیده اجتماعی است، یعنی «خوشبختی از آن کسی است که به دیگران خوشبختی بخشد». چون:

۱- «اهورامزداي توانا، آيين هستي را چنين بر نهاده، که خوشبختي از آن کسی است که به ديگران خوشبختي بخشد. پس اي راستي، برای گسترش اين آيين جاودان، به من نبروي تن و روان ده، تا در پرتو آرامش يك زندگي خوشبخت را پی ريزي کنم».

۲- زيرا، بهترين زندگي برای کسی است که به سوی روشنايي رود، و به ديگران روشني بخشد.

۳- «و بهترين نيکي ها به کسی خواهد رسيد، که در زندگي مادی و مینوی، راه راست خوشبختي را به مردمان، که آنها را به سراي اهورامزدا می رساند نشان دهد. چون در راه خودسازي است، که او همچو تو، اي مزدا، آزاد و دانا و افزاینده خواهد گشت».

سروده هشتم بند ۱ تا ۳ خوشبختی، مانند هر پدیده دیگری در آیین زرتشت پیش رونده و در تحول است. زرتشت، نزدیک به ۴۰۰۰ سال پیش نخستین کسی بود که دریافت، که این جهان، کامل درست نشده و نیاز به تکامل و رسائی و رسیدگی دارد. برخلاف دین های سامی که خدا در شش روز جهان را درست کرد و روز هفتم به استراحت پرداخت، جهان اهورامزدا جهانی است دینامیک و همیشه در حال پیشرفت. پیشرفت به سوی رسائی (Perfection).

و در این راستا انسان ها به عنوان يك دوست و همکار به اهورامزدا کمک می کنند تا این جهان را مردم و هر لحظه به پیش ببرند و تازه و نو گردانند. و همانطور که گفته شد، جهت این پیشروی هم بهتر کردن زندگی و کشاندن این جهان به سوی خوشبختی است، به سوی زمانی است که دروغ و بیچارگی و افسردگی از این جهان رخت برکنند. این پیشرفت به سوی رسائی (Perfection) را زرتشت «Haurvata» می نامد که پنجمین فروزه اهورامزدا است.

همگی باید در این پیشرفت و رسائی این جهان شرکت کنند. هر انسانی در این مسافرت بزرگ دست خود را در دست دیگری خواهد گذاشت تا این جهان را با هم به پیش بکشند. و در این پیشرفت و رسائی که در پرتو راستی انجام خواهد گرفت، انسان ها جاودانه به مکانی از جهان مینوی خواهند رسید که زرتشت آنرا «سرای سرود» یا Garo Demana نامیده و در این سراست که خوشبختی که اکنون به کامل ترین نوع خود رسیده بر آنها خواهد تابید.

دوستان ارجمند، اجازه می خواهم که سخنان خود را با این دو بند از سروده سوم پایان دهم:

۹- «باشد تا از کسانی باشیم که جهان را هر دم نو کنند و تازه گردانند.

ای آورنده دان و خرد که در پرتو راستی خوشبختی به ما ارمان می کنی، باشد که ما، آیین و باورهای خود را در روشنايي خرد و شناخت درست پرورش دهیم».

۱۰- «چون با چنین داناییست، که ما، نیروی فریب را درهم خواهیم شکست و با کوشائی و نیکنامی در جایگاه بهشت آسای اندیشه نیک و راستی، با مزدا یگانه خواهیم شد».

اهمیت مطالعه تاریخ و فرهنگ ایران باستان در آمریکا

دکتر تورج دریایی استاد تاریخ ایران

زندگی‌نامه:

دکتر تورج دریایی پروفیسور تاریخ ایران باستان و مدیر مرکز مطالعات فرهنگ ایران باستان در دانشگاه کالیفرنیا «اروآین» می‌باشد. ایشان دبیر نشریه نامه ایران باستان بوده و آخرین کتاب نوشته شده توسط وی «ساسانیان ایران» تصویری از یک امپراطوری باستانی از دست رفته نام دارد که به وسیله انتشارات مزدا در سال ۲۰۰۸ منتشر گردیده است.



حقیقت ایرانیان هخامنشی در صدد بوجود آوردن بهشتی بر روی زمین بودند. این موضوع یک باور امروزی یک ایرانی وطن پرست نیست، بلکه ایده‌ای است که گذشتگان ما و دیگران به آن اعتقاد داشتند و بر آن باور بودند. ما در کتیبه‌ای از داریوش کبیر می‌خوانیم که می‌گوید بنایی که کاخ خود بوده را به پارسی باستان (فروشه) کرده. معنی این کلمه تقریباً «کامل» و بهتر «عالی» می‌باشد. اما قبل از داریوش کبیر، این اشوزرتشت است که این کلمه را در رابطه با بهبودی جهان و عالی کردن آن در آخر زمان استفاده می‌کند. پس ایده آلی کردن جهان و مکان یک ایده قدیمی ایرانی است که در دین کارکرد دنیای هخامنشی و زرتشتی نقش مهمی ایفا می‌کرده.

یونانیان با اینکه اصولاً دید منفی از هخامنشیان داشتند درباره حقیقت ایرانی اطلاعات جالبی را ایراد کرده‌اند.

یکی از آنها این بود که: «شاهنشاهان هخامنشی علاقه به باغبانی و گل کاری داشتند». این باغ زیبای ایرانی باغی که هنوز به دنیای ایران رابطه بخصوصی دارد، دارای کلمه‌ای است که در یونان به جلوی دیگری تفهیم شده و در دنیای غرب نیز به معنی بهشت برین شناخته می‌شود. این کلمه در پارسی باستان «پودیس» است که به یونان «پارادیزا» و به انگلیسی Paradise می‌باشد. به همین دلیل است که می‌توانیم بگوییم که شاهنشاه هخامنشی در صدد استوار کردن بهشت برین بر روی زمین بوده‌اند.

اگر از هخامنشیان بگذریم و به دنیای ساسانی برسیم، با اولین سکه‌هایی روبرو می‌شویم که بر روی آن کلمه ایران یا آن منقوش یا ضرب شده. اردشیر بابکان بنیانگذار سلسله ساسانی پس از شکست آخرین شاهنشاه اشکانی عنوان

داشت و سکه‌ای بود که از هند تا یونان، تا مصر شناخته می‌شد و اعتبار داشت و می‌توان آنرا با دلار امروزه مقایسه کرد. داریوش کبیر اولین کسی بود که توانست تنگه سوئذ را باز کند داد و ستد مابین دریای مدیترانه و دریای احمر را بگشاید. او هم چنین یک ناخدای یونانی به نام «اسکایلکس» را مأمور کرد تا رود سند را با کشتی بیماید و درباره اوضاع آن به شاه اطلاع دهد.

این فرهیختگی داریوش کبیر نه فقط به خاطر قدرت نظامی و سیاسی او بود، بلکه همین توجه او به بهبود تمام نقاط شاهنشاهی خود و مردمی که آن زندگی می‌کرده‌اند می‌باشد.

اگر ما به نقوش کنده کاری شده تخت جمشید نگاهی بیندازیم، درمی‌یابیم که این شاهنشاهی با دیگر پادشاهی‌های گذشته فرق‌های اساسی دارد. معمولاً نقوش باستانی بابل و غیره، نمایانگر شاهان قدرتمند و یا قتل و چپاول همسایگان می‌بوده، اما ما در تخت جمشید می‌بینیم که سربازان پارسی دست در دست در حال صحبت و بوییدن گل در کنار هم می‌باشند. این کار نمایانگر یک شاهنشاهی نیکخواه به معنی واقعی است. این شاهنشاهی است که بر اساس نظم و قانون (اوتا و داتا) بر پا شده بود و در آن اهورامزدا شاهنشاه و ملت نقش بخصوص خود را می‌بایستی ایفا می‌کردند تا به گفته خود داریوش کبیر سالی خود و کشتی خوب باشد. این کار فقط در زمانی به تحقق می‌پیوست که مردم طبق قانون رفتار کرده و شاهنشاه با عدل و قانون آموخته‌های اهورامزدا را به کرسی می‌نشاندند و اهورامزدا نیز به مخلوقات خود که بر اساس داده‌هایش زندگی می‌کرده‌اند را پادشاه بهی بدهد، و سرزمینی خوب و مملو از نعمت بوجود آرد. با این کار در

سخن امروز بنده درباره اهمیت مطالعه تاریخ ایران باستان در آمریکا به خصوص در جنوب کالیفرنیا می‌باشد. چرا مطالعه تاریخ ایران باستان اهمیت دارد و چرا جوانان ما باید درباره آن بدانند؟

ما به عنوان کسانی که در سرزمین ایران زاده شده‌ایم، به تاریخ و فرهنگ خود افتخار می‌کنیم. اما سؤال اینجاست که مردمی که در غرب زندگی می‌کنند و به خصوص در آمریکا، چرا لازم دارند که درباره تاریخ و فرهنگ باستانی ما مطلع باشند؟

در این چند صفحه قصد دارم که نکاتی ایراد کنم که شاید کمتر درباره آن در رابطه با ایران باستان صحبت شده است، اما بسیار آموزنده می‌باشد.

خوب است که با شاهنشاهی هخامنشی مطالعه خود را آغاز کنیم. در قرن ششم قبل از میلاد در ایران شاهنشاهی بوجود آمد که به گفته خود داریوش کبیر، مرزهایش از سغد در آسیای میانه تا اتیوپی در آفریقا و رود سند تا شهر سارد در آناتولی بود.

شاهنشاهی هخامنشی به راستی اولین امپراطوری جهان است. امپراطوری که سه تمدن مهم هند و بین‌النهرین و مصر را برای اولین بار به هم متصل کرده و ملت سه قاره جهان شده در صلح نعمت زندگی کردند.

ایرانیان باستان درباره اهمیت خود و مرکزیت خود کاملاً واقف بودند. اما تنها دلیل اهمیت تاریخ ایران باستان وسعت آن نیست، بلکه دلایل دیگری هست که در دنیای باستان منحصر به فرد می‌باشد.

بگذارید درباره قدرت اقتصادی ایران هخامنشی صحبت کنیم. سکه‌های هخامنشی که معمولاً به طلا ضرب می‌شد «داریک» نام

«مزدآپرست یغ اردشیر شاهنشاه ایرانیان که چهره از ایزدان دارد» را اتخاذ کرد. ما در چهار قرن حکومت ساسانی ایرانی را در پیش داریم که بسیاری از باورهای ایرانیان در طول تاریخ را به ما انتقال داده اند. در ایران ساسانی جامعه‌ای بوجود آمد که به مانند دنیای هخامنشی شاهنشاه به عنوان «دادار» یا تقسیم کننده نظم و عدل به تخت نشسته بود.

در دنیای ساسانی ایرانیان کلیمی، مسیحی، بودایی، مانوی و زرتشتی در کنار هم زندگی می کردند و در مقابل حکومت ساسانی برابر و به عنوان شهروند ایرانی به حساب می آمدند و از لحاظ موقعیت با یکدیگر مساوی بودند. در حقیقت این بردباری زرتشتیان بود که باعث این هم زیستی می شد، و با دنیای روم شرقی متفاوت بود. روابط میان اقلیت مذهبی بخصوص با شاهنشاه مزدآپرست هم حائز اهمیت است.

برای مثال ما می دانیم که رهبر کلیمیان ایران با یزدگرد اول روابط نزدیک و دوستانه‌ای داشته و آنقدر این روابط نزدیک بوده که دختر خود یعنی «شوشاندخت» را به همسری به شاهنشاه داده.

متن پهلوی شهرستان های ایران شهر (۴۷):

«شهرستان شوش و شوشتر را شیشیندخت همسر یزدگرد فرزند شاپور ساخت که دختر «رأس الجالوت» شاه یهودیان و مآدر «بهرام گور» بود.»

پس یکی از مهم ترین و معروف ترین شاهنشاهان ساسانی در تاریخ و ادبیات کلاسیک پارسی یعنی بهرام گور در برای کلیمیان ایران می توانسته یک شاه کلیمی ایرانی تلقی شده باشد، چون مادر او دختر رأس الجالوت بوده است. هم چنین می توان دریافت که نویسندگان زرتشتی نیز در این مورد مطلع و واقف بودند و در دنیای ساسانی قبل قبول بوده است. ما در دوران ساسانی با متون و مهرهای مسیحیان ایرانی نیز روبرو می شویم که نشاندهنده پویایی این جامعه در آن زمان می باشد.

ما مهرهای «کاتلیکس» یا رهبر مسیحیان شمال غرب ایران تا «مهر خانم نجیب زاده» مسیحی بنام «مهر بوزید» را در دست داریم که درباره اهمیت مسیحیان در جامعه ساسانی به ما اطلاعات مهمی می دهند. این در حالی است که دین رسمی شاهنشاهی زرتشتی بوده و مزدآپرستی دین اکثر ایرانیان بوده است.

در زمان شاهنشاهی خسرو انوشیروان، ایران به

نقطه عطفی رسید که در آن زمان به ندرت مکانی دیگر در دنیا از لحاظ علم و دانش و قدرت به آن می رسید.

«تیسفون» پایتخت ساسانیان یکی از بزرگ ترین و مهم ترین شهرهای دنیای باستان بود، اما متأسفانه با اینکه هزاران کتاب و مقاله درباره شهر رُم و قسطنطنیه وجود دارد فقط یک کتاب و مقاله درباره این شهر جاودانی نوشته شده! اما در آن دوران تیسفون یکی از شهرهای مهم دنیا بوده.

از زمان خسرو انوشیروان ما متون متعددی در دست داریم که نشاندهنده تمدن ایران ساسانی است. برای مثال اولین متن کامل در دنیا درباره قوانین بازی شطرنج و تخته نرد در متون پهلوی ساسانی پایدار می شود. هم چنین متون دیگری درباره رسم نامه نویسی بر پا کردن بزم و مهمانی درباره خوراک و طریقه آماده کردن هر کدام نوشته شده. در این دوره هم چنین با آداب و سنن دیگری که قسمتی از فرهنگ ایرانی یعنی آنچه که هر فرد فرهیخته ایرانی می بایست بداند تا دارای فرهنگ شود آشنا هستیم.

با اینکه در غرب است که درباره نبرد بر روی اسب با نیزه که به زبان انگلیسی jousting نامیده می شود، از قرن دهم میلادی اطلاع داریم برای اولین بار در ایران در قرن سوم است که ایده‌ای که به پهلوی نیز «وری» نام دارد روبرو می شویم.

شکار در زمانی که جنگ نبود برای آماده سازی بدن مهم می بود، و ساسانیان به آن می پرداختند. بازی چوگان که یک بازی ایرانی است، ورزش دیگری بود که برای آماده کردن مردان انجام می دادند. اینها همه و همه قسمتی از دنیای ایران بود که به داده‌های آن به دیگر جوامع منتقل شده بدون اینکه سهم ایران در آن شناخته شود.

پس سؤال اینجاست که چرا تاریخ ایران و فرهنگ آن آنطور که باید و شاید شناخته شده نیست؟ با نگاهی به تعداد کرسی‌های تاریخ ایران باستان و مراکز مطالعه زبان و فرهنگ ایران باستان این مهم مشخص می شود. در آمریکا فقط یک کرسی تاریخ ایران باستان وجود دارد و چند مرکز مطالعه زبان‌ها و فرهنگ‌های ایران باستان در حال کار است. بنده کرسی تاریخ ایران باستان را در دانشگاه کالیفرنیا در اروآین دارم و

دکتر «رحیم شایگان» در دانشگاه کالیفرنیا در لس آنجلس و دکتر «مارتین شوارتز» در دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، همراه دو استاد در شرق آمریکا مشغول به تحقیق و تدریس درباره ایران باستان هستیم.

اگر به تعداد کتاب‌هایی که در غرب درباره ایران باستان به چاپ رسیده به عدد ۱۵۰ در سیستم کامپیوتری دانشگاه کالیفرنیا برمی‌خوریم. این در صورتی است که بیش از هزار دانشگاه در آمریکا تاریخ روم و یونان را تدریس می‌کنند و بیش از ۷۰۰۰ کتاب درباره روم و یونان در کتابخانه‌ها موجود است. این دلیلی است بر بیان نشدن سهم ایران در دنیای باستان.

بنظر من به عنوان یک استاد دانشگاه در دانشگاه کالیفرنیا ساخت نهادهای معتبر و برخورد سیستماتیک و آکادمیک و علمی با ایران و تمدن آن در غرب بسیار مهم می‌باشد. ما می‌توانیم در میان خود و به زبان فارسی و در خانه هرچه بخواهیم درباره فرهنگ ایران تعریف کنیم و به آن ببالیم، اما این اثری بر روی ملت آمریکا و جوانان ما نمی‌گذارد و کسی به غیر از خودمان متوجه آن نمی‌شود.

بنظر من باید از طریق موزه‌ها و دانشگاه‌هایی که هر سال ده‌ها هزار نفر از آنها می‌گذرند برای شناساندن ایران از آنها استفاده کرد. کمک و بنیان نهادن کرسی و مراکز ایران شناسی در آمریکا جزو کارهای بسیار مهمی می‌باشد که تا سال‌ها می‌تواند به شناساندن ایران و فرهنگ آن کمک کند. تعلیم و تربیت دانشجویان تاریخ زبان و فرهنگ ایران تعداد کسانی را زیاد می‌کند که با تدریس در دانشگاه‌های دیگر ایران را مطرح کرده و به ایران و تمدن آن اهمیت می‌بخشد.

بنظر من با همکاری با دانشگاه‌ها و موزه‌ها می‌توان تاریخ و فرهنگ ایران را نه آن‌گونه که در رادیو و تلویزیون جلوه داده می‌شود، بلکه آن‌گونه که بوده و دور از باورهای سیاسی و مذهبی درباره تمدنی که نامش فراتر از مرزهای ایران کنونی در جهان اثر داشته و به دلایل متعددی امروزه نادیده گرفته شده است جلوه گیرد. ●

خدایا، آیا بگم یادش بخیر یا نگم؟ چون انقلاب یکی از بدترین دوران زندگی نه تنها ما ایرانی‌ها برون مرزی بود، بلکه آغاز دوران بسیار تلخ و رنج آور برای سه نسل در ۳۰ گذشته است. اما... اصولاً آدمیزاد هر شرایطی که باشه خوشبختانه یه جورایی خودشو وفق می‌ده که خودش لازمه زیسته.

تو هیرو ویر تظاهرات خیابونی و اعتصابات ادارات دولتی و آتیش زدن اتوبوس‌ها بدست عده‌ای دانشجوی درس نخون انقلاب و لات و پات‌های بازار و وحشتی که در خیابون‌های تهران همه رو مبهوت و گریزون کرده بود تو خونه‌ها شپها از بی برقی همه دور چراغ نفتی و گازی و زنبوری و گاهی شمع‌های کوچیک و بزرگ جمع می‌شدن و با حرف زدن و غذا خوردن و کارهای عجیب و غریب کردن، اون دوران وحشت رو می‌گذروندن.

من از پسر خیر ندارم که چیکار می‌کردن که خودشونو مشغول نگهدارن، اما ما دخترا کلی در دوران انقلاب چه با استعداد بودیم و چه خنگ و تنبل، شکوفا شدیم. دوران انقلاب ننگین ایران مصادف بود با تولد تعداد بسیاری بافنده و نوازنده و خواننده و استادانی در هنرهای دستی و منجوق دوزی و طراحی و خیاطی و هزار کار دیگه که اگر از ناچاری نبود، هیچگدام طرفش هم نمی‌رفتیم. بهرحال نتیجه ماه‌ها تعطیلی دانشگاه‌ها و بی‌امنیت بودن خیابون‌ها و پارک‌ها این بود که دختران دوستان و فامیل همه صاحب جوراب‌های کج و کوله و کلاه‌های رنگ و وارنگ و بلوزهای تنگ و گشاد با دستکش‌های کوتاه و بلند شدند. البته کیفیت کار بستگی داشت به اینکه آیا از میل بافتنی استفاده شده بود یا

قلاب و آیا کاموهای left over قبل از انقلاب بکار برده شده بود با جنس خوب در رنگ‌های قشنگ و مناسب.

جالب این جا بود که گهگاهی وقتی فامیل و دوستان دور هم جمع می‌شدیم بعد از سلام و روبوسی و تعارفات همیشگی شروع می‌کردیم به پز دادن



نوشته‌ی: میترا

محصولات دستمون... تا اینکه... روزی یکی از دوستان با یک کت و دامن بسیار آراسته و شیک وارد جمع شد. با دیدن این نمایش مد، همه مات و مبهوت موندیم که چطور ماهای دیگه با اینهمه استعداد و پشتکار به گرد پای این کت و دامن که نمی‌رسیم، هیچ، اصلاً کلاس هنرمون در طبقه دیگه‌ای قرار داره!

البته هیچکس نه به روی خودش آورد و نه به به و چه چه کرد. در حقیقت هممون داشتیم از حسودی دق می‌کردیم، تا اینکه خدا خیرش بده یکی از مامانا طاقت نیاورد و با صدایی بلند و لبخندی قشنگ گفت:

«ای پروانه جون چه کت و دامنی بافتی! ماشاءالله به هنرت! واقعاً که قشنگه. ایشاءالله که خیرش رو ببینی. ای کاش به این دخترهای دیگه هم یاد بدی، به خدا صوابه!...»

و در اینجا بود که همه چشم‌ها به پروانه و

مامانش خیره شد و قلب‌ها در سینه مشغول تاپ تاپ بود که چطور بقیه ماه‌ها رومون شده بود محصولات کج و کوله مون رو بپوشیم و حالا در مقابل پروانه مجبور بودیم گوشه بلوزمون روی هی بکشیم پایین تا گل‌های برجسته‌اش از هم باز بشه، یا آستین دست چپ رو هی بکشیم پایین تا هم قد دست راست بشه! خوش بحال اونایی که دستکش و کلاه به دست و سر داشتن چون با سرعت برق اونارو تو کیف منجوق دوزیشون قایم کردن و کیف رو هم که بعضی جاهاش سیمش زده بود بیرون فشار دادن زیر صندلی. خلاصه این ۵ ثانیه سکوت بسیار زجرآور بود، اما شکر خدا مثل همه اتفاقات دیگه زندگی گذشت و مامان پروانه سر صحبت را باز کرد که:

«بعله... پروانه جون همیشه بافتنی کردن رو دوست داشته و ما هم برای تشویقش اوایل انقلاب که خیلی‌ها مال و منالاشون رو فروختن و رفتن تو حراجی خونه یک خانواده طاعوتی، یک ماشین بافتنی تمام اتوماتیک ساخت آلمان رو با یک چهارم قیمت برایش خریدیم و خیلی هم راضی هستیم... باورتون نمیشه، ولی این کت و دامن رو پروانه جون در ظرف دو روز بافته. البته خوب... کامواش جنس خارجی و یک کم گرون بود.»

در اینجا بود که یکهو همه احساس عجیبی داشتیم، البته هر کس برداشت مخصوص خودش رو داشت. فقط اینو می‌دونم که از اون شب به بعد خیلی هامون ترک هنر کردیم و میل و کاموا و نخ و سوزن و دونه‌های منجوق رو گذاشتیم کنار و وقتی دیگه خیلی bored می‌شدیم، به همدیگه تلفن می‌زدیم و درباره پروانه و شال جدیدش که با پالتوش match بود حرف می‌زدیم. ●

اخبار مرکز زرتشتیان کالیفرنیا



موید بهرام شهزادی



برگزاری مزایده (بیش فروشی)

در جشن سده

کلاس های نوجوانان زرتشتی سومین بیش فروشی سالیانه خود را جهت جمع آوری کمک برای گروه آموزش جهت پشتیبانی از یک دانش آموز را در زمان برگزاری جشن سده امسال برای دهش به بنیاد مهر و هم چنین برای کمک به دانش آموزان کلاس های فارسی که قادر به پرداخت شهریه کلاس ها نیستند، انجام شد.

در ساعت ۱۰ بامداد روز یکشنبه ۶ دسامبر ۲۰۰۸ در مرکز زرتشتیان یازهمین همایش فرهنگی کنکاش فرهنگ ایران برگزار شد.

یکی از سخنرانان این مراسم آقای دکتر بهرام گشتاسبی (فرنشین انجمن مدیران مرکز زرتشتیان کالیفرنیا) ضمن قدردانی از دو تن از بزرگان و اندیشمندان زرتشتی، خانم فتانه فرید و آقای دکتر علی اکبر جعفری به بیان گوشه ای از خدمات این دو بزرگوار پرداخت.

خانم دکتر میترا دینیاری، آقای مهندس امینی سام، موید کامران جمشیدی، بانو

ساعت ۱۱ بامداد روز خورایزد و دی ماه برابر با پنجشنبه ۲۵ دسامبر ۲۰۰۸ برگزار گردید.

برگزاری مراسم جشن سده

مراسم جشن باستانی و با شکوه سده در روز رشن ایزد و بهمن ماه برابر با ۳۱ دسامبر ۲۰۰۸ در محل مرکز زرتشتیان کالیفرنیا جنوبی با حضور انبوهی از زرتشتیان و علاقمندان به این جشن کهن ایرانی برگزار گردید. کمی پس از غروب مراسم آتش افروزی به وسیله موبدان انجام گردید، و پس از آن گروهی از کودکان و نوجوانان پارسی و اوستا سرود زیبای آتش را اجرا کردند.

سپس برنامه های سرگرم کننده و متنوعی

پریمرز جوانشیر و آقای تورج دریایی، آقای مازیار قویدل از دیگر سخنرانان این مراسم با شکوه بودند.

سپس از سوی مرکز زرتشتیان کالیفرنیا و توسط موید ارباب مهربان بهرام زرتشتی لوح سپاس فردوسی بزرگ به سرکار خانم فتانه فرید و آقای دکتر علی اکبر جعفری به پاس از خدمات ارزنده این دو بزرگوار فرهیخته به جامعه جهانی زرتشتیان اهدا گردید.

برگزاری آیین درگذشت اشو زرتشت

آیین درگذشت اشو زرتشت پیامبر بزرگ ایرانی در محل تالار ارباب رستم و مروارید گیو با اجرای مراسم آفرینگان خوانی و سخنرانی دینی در

برگزاری همایش فرهنگی و ارج نهادن به بزرگان زرتشتی



خانم دکتر فتانه فرید

موسیقی در آدینه ۳۰ ژانویه ۲۰۰۹ ساعت ۶ پسین همایش با شکوه فرهنگی و شادی را برپا نمودند. ■

شادی با هنرمندی خواننده محبوب سرژیک جشن گرفته شود.

برگزاری مراسم سال روانشاد مروارید گیو

مراسم نیایش و اوستاخوانی برای سال روانشاد مروارید گیو ساعت ۱۱ بامداد روز یکشنبه زامیاد ایزد و دی ماه برابر با ۱۱ ژانویه سال ۲۰۰۹ در محل سالن مروارید گیو مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار شد.

برگزاری کمپ زمستانی

با تلاش دست اندرکاران پر تلاش گروه آموزش، کمپ زمستانی در تاریخ های ۲۴ و ۲۵ ژانویه ۲۰۰۹ با حضور جوانان و نوجوانان زرتشتی در محل مرکز زرتشتیان کالیفرنیا با برنامه های فرهنگی و آموزنده برگزار گردید.

مراسم شب شعر، سخن و موسیقی

دلدادگان فرهنگ پارسی بار دیگر با گردهمائی در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا با برگزاری مراسم شب شعر، سخن و



مازیار قویدل

توسط جوانان و نوجوانان زرتشتی از جمله، دکلمه، شاهنامه خوانی و نقاشی و رقص اجرا گردید.

گروه مدیران نیز با ارائه گزارشی از فعالیت های انجام شده خود پرداختند و در خاتمه نیز تا پاسی از شب میهمانان و علاقمندان به رقص و پایکوبی پرداختند.

مراسم شب سال نو میلادی در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

مراسم شب سال نو میلادی ۲۰۰۹ با حضور گروهی از همکیشان و علاقمندان در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار گردید تا یک بار دیگر در جمعی صمیمی، آغاز سال نو میلادی با رقص و پایکوبی و

ای مزدا،
هنگامی که در آغاز،
با اندیشه خویشت،
برای ما تن و خرد و یابش آفریدی،
و به تن ما جان دمیدی،
و به ما،
توانایی گفتار و کردار دادی،
خواستی که ما باور خویشت را
به دلخواه برگزینیم.

۳۱/۱۱

کمک های دهشمندان در سال ۲۰۰۸ - ۲۰۰۹

بهروزیان و برای کمک به نیازمندی های مرکز ۵۰۰ دلار. بانو ونوس برای کمک به چاپ چهره نما ۵۱ دلار. گرامی آقای محمودزاده برای کمک به آموزش موبدی ۵۰۰ دلار.	۱۰	آقای جمشید دوباش برای کمک به بودجه مرکز ۴۰ دلار.	۱
بانو فرخنده حقیقی به یادبود شادروان رستم فریدون حقیقی برای کمک به بودجه چهره نما ۲۰۱ دلار.	۱۱	آقای مهرداد کیانیان برای کمک به بودجه مرکز ۱۴/۷۲ دلار.	۲
بانو خورشید بهدینیان برای کمک به چهره نما و ماهنامه و نیازهای مرکز ۲۰۰ دلار.	۱۲	بانو شیدا فرهنگی انوشیروانی برای کمک به بودجه چهره نما ۲۰۰ دلار.	۳
بانو نازنین و کورش عزتی به فرزندگی زایش فرزندشان رایان ۱۰۱ دلار.	۱۳	آقای پیمان خدادادی برای کمک به مرکز نصب و آماده سازی برنامه پیام تلفنی.	۴
بانو پریسا و نازنین عزتی به یادبود شادروان سهراب پور عزتی ۱۰۱ دلار.	۱۴	آقای فیروز فلفلی به نامگانه شادروان پروین بهرام کاوسیان یک دستگاه اسکنر و پرینتر لیزری.	۵
یک دستسگاه اتومیل ساترن توسط سرکار خانم گوهر بهدادنیا به مناسبت سی روزه شادروان دکتر بهدادنیا به مرکز زرتشتیان کالیفرنیا دهش گردید. روان دکتر بهدادنیا شادباد و نیکوکاری این بانوی گرامی، ستوده باد. ■	۱۵	آقای منوچهر گوهر ریزی به یادبود شادروان پریبرز گوهر ریزی برای کمک به بودجه چاپ چهره نما ۱۰۱ دلار.	۶
	۱۶	بانو اختر شجاع زادگان به نامگانه شادروان دکتر شیروین	۷
			۸
			۹

آیین های زیر را با خاطری آسوده در سالن زیبای مروارید، مرکز زرتشتیان برگزار نمایید.

سدره پوشی، نامزدی، زناشویی، تولد و دیگر آیین ها از تهیه کارت دعوت تا بدرقه را به ما بسپارید تا به صورت بسته (پکیج) های مورد دلخواهتان برگزار نماییم. بسته ها شامل: دکوراسیون، سفارش خوراک، تهیه و تزئین سفره گواه گیری، فیلمبرداری، آماده نمودن انواع شیرینی های ایرانی و خوراک های سنتی خواهد بود.

پوزش و تصحیح

در شماره گذشته چهره نما متن تسلیت به مناسبت درگذشت شادروان مهندس بهرام فریدونی در چاپ نیامده بود که بدینوسیله ضمن پوزش خواهی، به خانواده آن شادروان به ویژه همسر ارجمندشان سرکار خانم پریچهر فریدونی (نامدار) نقاش و هنرمند برجسته جامعه زرتشتیان تسلیت گفته، شادی روان مهندس بهرام فریدونی و تندرستی و دیرزیوی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.

ای اهورا مزدا،
این از تو می پرسم:
کسی که با دانایی
و نیک اندیشی،
برای افزایش
توانایی خانه،
یا شهر یا کشورش
و برای گسترش
آیین راستی
می کوشد، کی و
چگونه به تو خواهد
پیوست؟

۳۱/۱۶

دهشمندان اوستاخوانی



دسامبر ۲۰۰۸

و

ژانویه ۲۰۰۹

- ۱۵ بانو ملکه کمندار برای اوستاخوانی روزه شادروان منوچهر سروش کمندار ۲۰۰ دلار.
- ۱۶ گرمی رستم سلامتی برای اوستاخوانی گهنبار چهره پینه شهیم ۷۵ دلار.
- ۱۷ گرمی شهریار افشاری برای اوستاخوانی یادبود شادروان سهراب خدابخش افشاری ۱۰۱ دلار.
- ۱۸ گرمی هرمز جاودانی برای اوستاخوانی به یادبود شادروان دکتر شروین بهروزیان (جاودانی) ۳۰۰ دلار.
- ۱۹ بانو شیرین بختیان برای اوستاخوانی سر سال شادروان دکتر کیخسرو نامور نامی ۱۰۱ دلار.
- ۲۰ بانو سیمین نوروزیان برای اوستاخوانی تندرستی دُرُتی نوروزیان و سیمین بستال ۴۰ دلار.
- ۲۱ بانو پردخت کامیار برای اوستاخوانی به یادبود شادروان فرنگیس غیبی منفرد ۵۱ دلار.
- ۲۲ بانو هما کاوسی رئیس بهرامی برای اوستاخوانی سر سال شادروان فرنگیس شهریار فرهی (رئیس بهرامی) ۱۰۱ دلار.
- ۲۳ بانو ایران جهانیان برای اوستاخوانی سر سال شادروان کیخسرو سروشیان ۱۰۱ دلار.
- ۲۴ بانو بهناز مرزبان برای اوستاخوانی سر سال شادروان رستم دینیار مرزبان ۶۰ دلار.
- ۲۵ بانو ایران رشیدی برای اوستاخوانی سر سال شادروان فریدون رستم نوشیروانی ۲۰ دلار.
- ۲۶ بانو لعلی جم زاده برای اوستاخوانی سر سال شادروان هما خسروی جم زاده ۱۰۱ دلار.
- ۲۷ گرامیان فرهاد، فریدون و فریبرزز مزدیسنان برای اوستاخوانی سر سال شادروان خسرو فریدون مزدیسنان ۷۰۱ دلار.

- ۱ بانو سیمین نوروزیان برای اوستاخوانی اندرستی خودشان ۲۰ دلار.
- ۲ گرمی دکتر کیخسرو کاوسی برای اوستاخوانی سر سال شادروان بانو مهران زرنشتی ۲۰۰ دلار.
- ۳ بانو ماهرخ نامداری برای اوستاخوانی سر سال شادروان منوچهر بهرام مهران ۱۰۰ دلار، و برای اوستاخوانی سر سال شادروان بهرام مهران مهران ۱۵۰ دلار.
- ۴ بانو ماهرخ نامداری برای اوستاخوانی سر سال شادروان بهرام مهران ۱۵۰ دلار.
- ۵ تراست گرمی ارباب رستم گیو برای اوستاخوانی سر سال شادروان ارباب رستم گیو ۷۰۰ دلار.
- ۶ بانو لعل و شقایق یلزاده برای اوستاخوانی سر سال شادروان جهانگیر رستم یلزاده ۲۰۰ دلار.
- ۷ بانو ملوک مالکنجی برای اوستاخوانی سر سال شادروان شهریار مالکنجی ۱۰۱ دلار.
- ۸ بانو مهین فردین برای اوستاخوانی سر سال شادروان دکتر رستم خدابنده فردین ۲۰۰ دلار.
- ۹ گرمی شهریار دارابیان برای اوستاخوانی سر سال شادروان دولت جهانگیر دارابیان ۲۰۱ دلار.
- ۱۰ بانو تبسم کیومرثی برای اوستاخوانی سر سال شادروان دینیار اویژه ۵۰ دلار.
- ۱۱ بانو گوهر بهدادنیا برای اوستاخوانی سر سال شادروان دکتر بهدادنیا ۱۰۱ دلار.
- ۱۲ بانو رامک رهنمون برای اوستاخوانی سر سال شادروان پردخت کیخسرو کیخان زاده ۱۰۰ دلار.
- ۱۳ بانو همایون و فرهاد کرمانی برای اوستاخوانی سر سال شادروان گشتاسب خدامراد کرمانی ۱۰۰ دلار.
- ۱۴ بانو سوسن باختری برای اوستاخوانی سر سال شادروان سیمیندخت مهران هرمزدی ۱۰۱ دلار.

مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از همه دهشمندان

سپاسگزاری می کند.

Trust of Morvarid Guive

c/o: Farhang Soroosh, M.D.

4001 S. Decatur Ave., Suite 37-337

Las Vegas, NV 89103

Tel: (702) 889-9795

CHEHRENAMA

Publication of California Zoroastrian Center

Spring 2009

www.czcjournal.org

Issue No. 150



این چهره‌نما از دهنش تراست روانشاد مروارید کیوبه چاپ می‌رسد

California Zoroastrian Center
8952 Hazard Ave,
Westminister, CA, 92683

To:

Non-Profit Org.
U.S. Postage
PAID
Permit No. 12300
Huntington Beach, CA 92647

CHEHRENAMA

California Zoroastrian Center

8952 Hazard Ave. Westminister, CA 92683
Tel: (714) 893-4737 Fax: (714) 894-9577

Issue No. 150 - 27th year
Spring of: 3745 Zoroastrian Calender

CZC Publications website:
www.czcjournal.org

Submit articles, questions & comments:
cninfo@czcjournal.org

Editorial policy: The opinions expressed in the articles we publish are those of the authors, and may or may not represent the views of the Editorial Board of Chehrenama, or the Board of Directors of the CZC.

Internet:
Ramin Shahriari

Typesetting & Design:
A smart Typesetting

Cover Designer:
Mahzad Shahriari

From all of us at
California Zoroastrian Center
to all of you
May this Nowruz bring you
and your family
peace, health and happiness.
May we all follow the path of
asha to progression,
truth and serenity

**Happy Khordad day
of the month of Farvardin
“the blessed birthday of
Ashu Zarathushtra”**

Editor's Note

Greetings,

It is with excitement and apprehension that I embark on this new journey to be one of the editors (English section) for Chehrenama. Our predecessor Shahbahram Pooladzandi who single handedly managed to bring this publication to you until the last issue has done such a magnificent job that it would take a village to replace him. Please join us in thanking him for his selfless dedication to the quality of this publication and countless hours of reading, refining and editing he has put into this job. He has taken time away from his personal responsibilities and family to do this. And he has raised the level of this publication to a degree we all as members of Zoroastrian community can be proud of.

As I sat down to go through the arrangement for the next issue I thought about what the mission of this journal is: to educate and inform the Zoroastrian community at large, to instill awareness and raise the level of knowledge in the public in an intellectual and academic forum as well as share our local news. Personally I am hoping to attract and inspire the next generation to pursue the message of Gathas.

Reflecting on the year past we live in a young nation of over 200 million population filled with many flavors of Christian denominations alone and several dominant Semitic and non-semetic religions. Our ancient faith's population is less than 0.01 percent of this crowd and yet in 2008 we were mentioned at least twice to my knowledge in a large public forum. One was by a famous morning talk show host with millions of viewers across the U.S. (Whoopie Goldberg). And second a reference by a prominent presidential candidate (John Mc Cain) in a benefit roast in Washington D.C.

How did we get here? Almost nothing else has survived of any other historical significance near 4000 years but our tiny crowd still stands proud. We are destined to be here, against all odds, because of the simple yet unparalleled philosophy of our brilliant founder Zarathushtra. How can you dispute a message that still makes complete sense 3700 years after it was heard.

Here is to another 3700 years, Happy New Year.

A New Year for All

By: -Roya Behmardian

Happy New Year- a phrase so globally used, so applicable to everyone, that it seems as though it'd be the uniting force amongst cultures. If it is, a why is it that a Chinese New Year parade consists only of Chinese people? Why haven't my peers and I heard of a Bolivian new year celebration? If a new year unites, why are we so uncomfortable with engaging in a different culture's celebrations? This is so because every culture considers a celebration of a new year as part of their own custom, a custom in which it would be inappropriate for outsiders to be apart of. It's wrong that our ability to celebrate is confined by the borders of our country, and our heritage.

Norooz comes along on one of the most attractive days of the year; the first the day of spring. Iranian families celebrate it by setting up a Haftseen, and stylishly placing traditional items atop. For 13 days Iranians visit their friends, not only to rejoice with each other, but sometimes also to compare who's decoration looks the best. It is truly a pleasant time. Therefore, it is okay to invite others who may not be familiar with Norooz to celebrate it. They

may not know why we call it a "Haftseen", but regardless they can appreciate a beautiful table setting when they see one.

I do not intend for this article to compel readers to advertise their culture's New Year's celebration, nor do I want it to punish those who don't know about every culture's New Year. However, I do hope it stimulates the understanding that a New Year is not just the end of a cycle and the beginning of a new. It is not just one more year added to time, nor does it just bring the obligation of listing a few resolutions. The phrase "New Year" should not be taken too literally, for it is also a celebration of existence, and a concept universally known enough to be celebrated by all cultures, all the time. Why can't an Indian person celebrate Chinese New Year, as well as his own? Why should Iranians be limited to inviting other Iranians to their homes for new years, when the Australian guy next door is a part of the same existence, but just so happens to have been born into a non-Persian family? A "New Year" is not the 365th day, nor is it the first day of a calendar. It is a celebration of progress, an awareness of life's continuity, and an appreciation of existence. It can be celebrated multiple times within a year, differently. With that said, happy New Year!

Roya Behmardian is a 17 year old junior in University high school in Irvine, California. She is an active member of the youth group (teen class) at California Zoroastrian Center.

Source: Press TV

US urged to return Persepolis tablets
Mon, 02 Feb 2009 17:28:37 GMT

International archeologists have asked US President Barack Obama to help return the Elamite tablets of Persepolis to their home in Iran.

Over 600 archeologists have signed a letter to President Obama asking him to stop the ancient artifacts, which have been loaned to the Oriental Institute of the University of Chicago, from being confiscated and sold.

"It has been reported by the Press and confirmed by authoritative scholarly sources that an important part of the Elamite clay tablets forming the archive of the Achaemenid center of Persepolis ... face(s) the threat of confiscation and sale in order to compensate a legal case



The Oriental Institute of the University of Chicago borrowed the Persepolis tablets, however a US court has ruled they be auctioned.

brought by private persons against the Government of Iran," the Societas Iranologica Europaea petition reads.

The letter emphasizes the Iranian origin of the antiquities, asking the

US president not to involve his country in the sale of the world's cultural heritage.

"The antiquities belong to the cultural heritage of Iran on behalf of human kind and should therefore remain in public hands," reads the letter.

The Persepolis tablets were loaned to Chicago University to be studied in 1937. Although the majority of tablets have been returned to Iran, the dispute broke out when an American Federal Judge ordered the tablets to be confiscated and auctioned in order to compensate the Israeli victims of the 1997 Jerusalem bombing.

The tablets, which were discovered by the archeology team of the University of Chicago in 1933, bear cuneiform inscriptions recording administrative details of the Persian Empire from about 500 BC.



Dina McIntyre

Renewal

By: Dina McIntyre

Novruz, March 21st, is the day of the spring equinox, the day when the sun's center crosses the equator and re-enters the northern hemisphere. On Novruz, day and night are everywhere of equal length.

The significance of Novruz as the beginning of the new year, is that it marks the point after which the days become longer than the nights in the northern hemisphere, and we emerge from the cold and dark of winter, to a period of warmth, light and growth.

So Novruz marks the beginning of renewal. But its roots go back to December 22 – the winter solstice – the day celebrated in ancient Iranian traditions as Yalda. On this day, the sun reaches its southernmost point – the tropic of Capricorn – and starts its journey back to us in the north. (1)

December 22 (Yalda), is a time when we are in the grip of winter, with many weeks of winter still to come. Yet, after December 22, when the nights are still longer than the days, the daylight hours imperceptibly but surely, start to grow longer. A paradox that is reflected in the worlds of both mind and matter – that the seeds of renewal and light are born in the midst of darkness and despair.

Navruz is the budding of that process – the day after which there is more light than darkness. So it is a good time to think about our own renewal. I sometimes think that on my own path, I am closer to Yalda than to Novruz, but that does not matter. Yalda is a good beginning. And whether we are at Yalda, or at Novruz, or beyond, with each step, the light increases.

But unlike the movements of the sun and the resulting seasons, our renewal is not automatic. We have to figure out how to bring it about. In the very first Gatha, Zarathushtra asks Ahura Mazda for a blue-print:

“...instruct me...through the eloquence befitting Thy spirit...the things by means of which the fore-

most existence shall come about here.” (2) (Y28.11)

The path which Ahura Mazda reveals to Zarathushtra is eloquent indeed. And it befits His spirit, because it is the path of His spirit. Renewal, and the path to renewal, are the same, as you will see.

In the very next Gatha, Zarathushtra reveals the first key – good thinking (**vohu mano**). Given the freedom to choose, God cannot abolish evil and the suffering it causes, by divine edict, as it were. There has to be another solution. That solution is understanding. Intelligence committed to goodness. It is through understanding or good thinking that we can comprehend the divine force, truth, [**asha**] and God's other attributes, (the **amesha spenta**) (3) which are the path of renewal. This thought is repeated throughout the Gathas.

“...Through good thinking the Creator of existence shall promote the true realization of what is most healing [ferasho.temem] according to our wish.”(Y50.11)

In the next Yasna, Zarathushtra gives us the second key: individual choice – in thought, word and action. It is not enough to have good understanding. We have to do something about it. And it is not enough to do what others tell us. We must think and choose for ourselves. In Yasna 30, Zarathushtra says:

“..... Reflect with a clear mind – man by man for himself – upon the two choices of decision.....” (Y30.2)

“Yes, there are two fundamental spirits, twins, which are renowned to be in conflict. In thought and in word, in action, they are two: the good and the bad. And between these two, the beneficent have correctly chosen, not the maleficent.” (Y30.3)

It is interesting (and enlightening) to note that while in Yasna 30.3, the good spirit, spenta mainyu is the object of a good person's choice, in Y30.5 spenta mainyu itself makes the choice.

“...(But) the very virtuous spirit,chose the truth.....” (Y30.5)

And in Y28.1, spenta mainyu is described as the “...spirit virtuous through truth...” . So spenta mainyu both chooses **asha** and derives its virtue through **asha**. And we know from other parts of the Gathas, that spenta mainyu lives not only in man, (4) but is also the spirit of God himself. See for example:

“...understanding through Thy most virtuous spirit [spenishta mainyu] , Wise One.....” (Y43.2)

“...Thou, the Wise One, hast come into the world with Thy virtuous spirit [spenta.....mainyu] (and) with the rule of good thinking,.....” (Y43.6)

“...Him who is beneficent through his virtuous spirit [spenta mainyu] to those who exist.....” (Y45.6)

“...Therefore, Lord, this Zarathushtra chooses that very spirit of Thine which indeed is the most virtuous of all, Wise One [mainyum.....spenishta] ...” (Y43.16)

What does this tell us about the nature of God? (5)

Returning to Yasna 30, which gives us the second key – individual choice in thought, word, and action – Zarathushtra points out in that Yasna, that wrong choices cause suffering and affliction, whereas choices made with truth and good thinking bring about renewal.

“But to this world He came with the rule of good thinking and of truth, and (our) enduring [aramaiti] gave body and breath (to it).....” (Y30.7)

“Therefore may we be those who shall heal [ferashem] this world!.....” (Y30.9)

The healing referred to here is the renewal of the world afflicted with the results of wrongful choices. The healing is accomplished through aramaiti, through thoughts, words and actions (6) which bring to life (give “body and breath to”) the rule of truth and good thinking as Y30.7 states. So again we see that both renewal, and the path to renewal, are the same. The are the **amesha spenta** , the divine forces. This is confirmed in the next Yasna, 31.

Here Zarathushtra first says in verse 3:

“...that commandment which is for Thy adherents – speak, Wise One, ... in order for us to know (all) that, by means of which I might convert all the living.” (Y31.3)

He follows this with the enigmatical verse 4. In the first sentence of verse 4, he suggests a unity of identity between the Wise Lord and his divine forces. In the second sentence, he makes it clear, that the divine forces are also the path and the solution.

“...When I might call upon truth, the Wise One and the other lords [good thinking and good rule] shall appear: also reward [haurvatat, ameretat] and aramaiti. (7) (And) through the very best thinking I shall seek for myself their rule of strength, through whose growth we might conquer deceit.” (Y31.14)

It is worth noting, as Yasna 31.3 reminds us, that it is not enough for each of us to achieve renewal for ourselves, although that is a necessary first step. We also must share this precious knowledge with “all the living” (while respecting each person’s freedom to choose), so that all the living can also achieve renewal. We will return to this thought later.

In Yasna 31.8, Zarathushtra again refers to the consequences of wrongful choices. He says that the deceitful person has not listened to the Wise Lord’s precepts and instructions, and has:

“...placed house and settlement and district and land in strife and destruction.....” (Y31.8)

By contrast, referring to himself as a “world-healer” Zarathushtra says:

“This knowing world-healer has listened, he who has respected the truth, Lord.....” (Y31.19)

The next key is what I call the law of consequences. Taraporewalla called it the law of action and reaction. Some people call it karma. It is hinted at in Y30 and 31, and expressed more clearly elsewhere in the Gathas. It is part of the law of **asha**. (8)

Asha literally means, “what fits”. What fits includes (among other things) truth, what’s right, goodness, beneficence. It also includes that perfect justice which generates the law of consequences – that what we do comes back to us – the good and the bad. The objective of the law of consequences is not punishment. The objective is enlightenment. The idea being, that when we experience the consequences of our own wrongful choices it helps us to understand why we should not make such wrongful choices again. Zarathushtra says it results in distributing “the good” to both factions.

“...those rewards Thou shalt give, through the heat of Thy truth-strong fire, to the deceitful and to the truthful...” (Y43.4)

“...when the distribution in the good shall occur to both factions through Thy bright fire, Wise One.” (Y331.19)

“Wise Lord, together with this virtuous spirit, Thou shalt give the distribution in the good to both factions through Thy fire, by reason of the solidarity of [aramaiti] and truth. For it shall convert the many who are seeking.” (Y47.6)

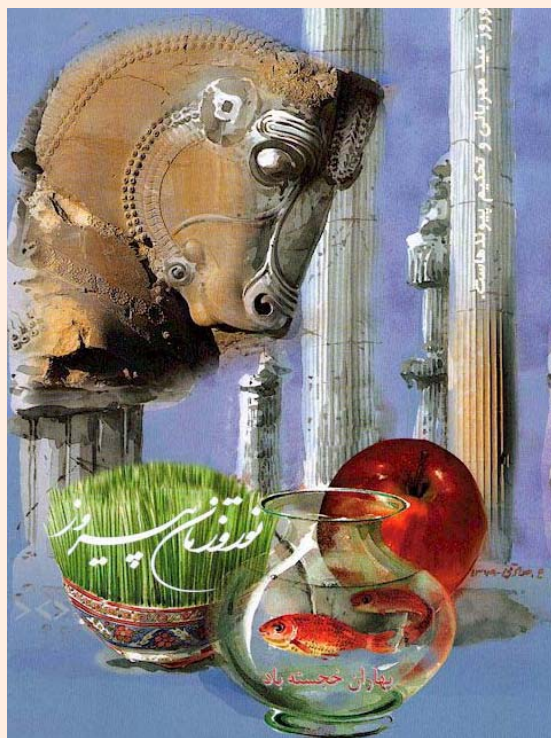
It is important to remember that not all of the hardships and difficulties which we experience are the consequences of past wrongful conduct. If life is a spiritual evolution towards perfection, as Zarathushtra teaches, then it stands to reason that we will have to experience many different experiences for this learning and perfecting process to be realized. The difficulties we experience – earned or unearned – are the refiner’s fire, without which pure gold would not be possible. As such, they are heavy blessings, but still blessings.

However, the refiner’s fire alone is not enough to bring about renewal. Sometimes those who are exposed to abusive behavior, repeat in their own lives and actions, the abusive patterns to which they have been subjected. Clearly, something more is needed to break that pattern, which brings us to the final (9) key. It is mutual and loving help. None of us can make it on our own. Each of us, to make it, must both give and receive help.

Often in the Gathas, Ahura Mazda is described as a friend (or beloved), as a source of solicitude and help. He also gives “enduring strength” when requested. (Y43.1)

In the Gathas, we are told, repeatedly, that God helps with truth and good thinking. (10) The angels (11) God sends to help us are His thoughts, His understanding. Other angels come to help as well. They are those angels – some full time, some part-time – who express these qualities, in whatever degree, with their thoughts, words and action. So, with the loving help of these assorted angels – God, His divine forces, and each other – we make it through the refiner’s fire, and also become “world-healers”. In the Gathas, the term “world-healer” is used to describe **Ahura Mazda** himself (Y44.16), and Zarathushtra (Y31.19), and also the loving man who watches over the heritage for all and is God’s ally in spirit.

“This I ask Thee. Tell me truly, Lord. Is the beginning of the **best existence** in such a way that the loving man who shall seek after these things is to be saved? **For such a person, virtuous through truth, watching over the heritage for all, is a world-healer and Thy ally in spirit, Wise One.**” (Y44.2)



So, a world-healer is one who is loving (Y44.2), one who does not cause suffering with wrongful choices, and stops cruelty, violence and deceit (Y48.7, 48.11). This concept of a world-healer is also reflected in Zarathushtra’s idea of a redeemer, a savior (saoshyant) as being one who turns good thinking into actions:

“Yes, those men shall be the saviors [saoshyanto] of the lands, namely, those who shall follow their knowledge of Thy teaching with actions in harmony with good thinking and truth, **Wise One....**” (Y48.12)

In this way, we bring about God’s good rule.

“... ‘Such is the rule for the **Wise One** that one shall increase it for Him through good thinking’ ” (Y31.6)

“...The **Wise One** in rule is Lord through [aramaiti].” (Y47.1)

“...The **Wise One** is Lord through such actions stemming from good spirit.” (Y45.5)

And His rule brings frashokereti, renewal.

“...By your rule, Lord, Thou shalt truly heal [ferashem] this world in accord with our wish.” (Y34.15)

Thus, when we follow the path of spiritual renewal, we also heal our world. Just as Novruz has its roots in Yalda, so to the path to spiritual renewal has its genesis in the darkness and suffering caused by the hardships that sculpt our souls. Without it, there can be no growth. Without growth, there can be no perfecting. Just as the buds of Novruz are turned by warmth and sunlight into the glory of summer, so too, with the loving help of the divine and each other, our souls (and our world) evolve into the glory of completeness (haurvatat), the “endless lights,” frashokereti. Renewal. (12)

Footnotes:

1. Figuratively speaking.
2. The foremost existence is the time when deceit and its forces will be destroyed and the world will be governed by truth and good thinking. Insler, *The Gathas of Zarathushtra*, page 27, footnote 11 (Brill, 1975). All quotations from, and references to, the Gathas in this paper are from the Insler translation, although he

may or may not agree with all of the inferences which I draw from his translation. Round brackets in a quotation appear in the original. Square brackets indicate insertions by me, except in the case of "aramaiti" which I place in square brackets because I leave it untranslated.

3. This is corroborated in a later work, *Selections from Zadsparam*, Sacred Books of the East, Volume 47, page 156 et seq. (Motilal Benarsidas reprint), where Zadsparam tells an allegorical story of Vohuman (good thinking) leading Zarathushtra to Ahura Mazda and his assembled attributes. If you look past the images, the story tells us that good thinking leads to God and His divine forces.

4. For examples of spenta mainyu in man, see Y47.1, 47.2.

5. This Gathic puzzle – of **spenta mainyu** choosing, and still being part of **Ahura Mazda**, does not make sense until you understand that in Zarathushtra's view, God and man, (and perhaps all the living) are part of the same Whole. There is much evidence that warrants the drawing of this inference in the Gathas, and understanding it makes many Gathic puzzles fall into place.

6. Aramaiti is translated by many scholars, and also by the Pahlavi writers as "rightmindedness". That translation fits the way in which Zarathushtra uses aramaiti in some verses. But there are many verses in which "rightmindedness" does not fit the context at all. Moreover, "rightminded" is the same, conceptually, as "good minded" (vohu mano). Zarathushtra would not have had two redundant amesha spenta, especially when, in a number of verses, he uses aramaiti and vohu mano side by side. I think the concept of aramaiti is most clearly expressed in Yasna 51.21, where Zarathushtra says: "**Virtuous is the man of [aramaiti]** . **He is so by reason of his understanding, his words, his action, his conception.....**" Aramaiti, as used in the Gathas encompasses more than rightmindedness. It encompasses thoughts, words, and actions that are in accord with truth and good thinking. This is consistent with Y30.7. We cannot "give body and breath" to the rule of truth and good thinking with just an attitude – rightmindedness. "Body and breath" means bringing those concepts to life in a concrete way – with understanding, with words, and with actions, as Yasna 51.21 states. I do not know what English word would be the correct linguistic translation of aramaiti. So I leave the word untranslated.

7. Aramaiti, haurvatat and ameretat happen to be feminine nouns.

8. In the later literature, each **amesha spenta** (attribute of God) is paired with some aspect of the material world. Although the pairings of the later literature are not supported in all respects in the Gathas (I have not seen any pairing of **xshathra** and metal), I believe the pairings that do occur in the Gathas are some of the keys to understanding Zarathushtra's system of metaphors in the Gathas. **Asha** is paired with fire. One of the ways in which Zarathushtra pairs **asha** with fire (though not the only one), is in the law of consequences. Fire is frequently described as the agent of the law of consequences. I believe this was Zarathushtra's way of demonstrating that this aspect of **asha** i.e. the law of consequences, operates in the material world.

9. Final for the purposes of this discussion only. It is always dangerous to say "final" with respect to anything in the Gathas. Just when you think you know it all, you discover new depths and treasures of thought which take your breath away. And you think: "But it's so obvious! So clear! How could I not have seen it before!!" If you are a serious student of the Gathas, that will happen to you over and over again, however bright you may be.

10. "...Who has been found to be the protector of my cattle [metaphor for community of the faithful] Who of me? Who other than truth and Thee, Wise Lord, and the best thinking..." (Y50.1) See also Y35.5, 46.2, 43.12.

11. In the later literature **amesha spenta** (God's divine attributes) were called angels.

12. And after that? I don't know. Zarathushtra does not say (at least not that I have yet discovered). It should be interesting to find out.

Editor's Note: Chehre Nama will be featuring a column by Mr. Shahriar Shahriari called a "Letter to my son" for our youngsters and the young at heart to help them in situations that arise in their lives.



Swimming Lessons

Dear Son; As you have been going to your swimming classes this summer and have been learning how to swim, you have also been learning some valuable lessons to carry for the rest of your life.

You have found out that to move forward, you need to exert yourself and use your arms and legs to push through the water. You have also learnt that there are times that you must face the water head on, get your face and head in there and move.

Just as in life, every now and again you must come up to catch your breath to replenish the oxygen you need to carry on.

But it is not all a struggle. There are times that you can simply relax and float on your back. In fact, you must be able to relax to float on your back. Because, as you have found out, if you tense up your body and muscles, you simply go down.

You have also learnt that when you are in the shallow end of the pool, you can simply put your feet down and stand up. But when you are in the deep end, you must trust and rely on your own ability to keep yourself afloat.

You have learnt that there are times that you must jump in, without knowing the temperature of the water or how deep it is.

You have also learnt that your goggles protect your eyes from the chlorine and sun screen protects your skin from burning. There is value in protection and prevention.

You have learnt that there are times that you swallow water, you catch your breath and move on.

You have also learnt that there are times when you can be playful and have fun, going under water and pretending to be a dolphin or submarine.

You have learnt all of these. But most of all you have learnt that in spite of all of these – or perhaps because of all of these – you have become a more capable person.

And son, that is what life is.

August 3, 2008 Love, Shahriar

Shahriar Shahriari was born in Iran was educated in England and Canada. He lives with his wife Mahboobeh and son Soroush in Los Angeles, California. Shahriar has authored the book "Thus Spoke the Real Zarathushtra", produced the DVD "Domains of Belief", and is the creator of www.Zarathushtra.com web-site. More information on Shahriar and his works can be found on his web-site.

THE ZOROASTRIAN Calendar

By: Ali A. Jafarey PhD

The Year

Human beings, like all other animals, have reckoned the seasons right from the dawn of their evolving existence. With the progress of time, they based the month on the waxing and waning phases of the moon, and also found out that there are twelve "moons" and a fraction of a day in a solar year. Those to whom the seasons were not of great importance counted the twelve moons only and cared less for the solar year. They followed, and still follow, a lunar year. Muslims have a lunar year as their religious calendar.

Those who were to abide by regular seasons for their flocks and fields, had to count and, as far as possible, synchronize the lunar and solar years. Some did it by intercalating one moon every three years and later learned to have further adjustments to keep the year in tune with the seasons. Lunisolar year is still used by many, and this includes the Buddhists, Hindus, and Jews. Those who followed a solar year and did not base the beginning of their year from the first of one of the four seasons are the Christians. Their year begins, close to Christmas, from 1st of January, formerly the eleventh month of the pre-Christian Romans. Months of the Christian Era are not, as far as their beginnings and ends are concerned, in harmony with the seasons.

True solar year, also known as "tropical" year, was a still later discovery. One has to take equinox or solstice into account to keep an accurate track of the solar year. The equinoxes are the two intersections of the sun's apparent annual path with the celestial equator. The sun reaches the vernal equinox on 1st of Farvardin, on about 21st March; the summer solstice on 1st of Tir, on about 22nd June; the autumnal equinox on 1st Mehr, on about 23rd September; and the winter solstice on 1st of Dey, about 22 December. Because the two planes, the path of the sun and the celestial equator move in opposite directions, the equinoxes and solstices do not occur at the same points every year. This anti-clock movement of the intersection point is called precession. It moves one degree in 72 years, one Zodiac sign of 30 degrees in 2,156 years and one circle in 25,868 years. (For further information on calendar, solar or tropical year, precession, and other astronomical data, refer to any good encyclopedia or a publication on astronomy and astrology.)

The tropical year, based on the four seasons, is precise. It is 365.24224 solar days (365 days 5 hr 48 min 45.5 sec), and the tropical lunar year is 354.36708 solar days, a difference of 10.87516 solar days. We need not go far to find a workable calendar. Of all the present calendars, the official Iranian calendar, based on the astronomical system, is the most sci-

entific calendar in use and bears the names of what are known as Zoroastrian months. It rightly has the vernal equinox (about 21st March) at the beginning of the spring and the year. The fourth month begins on the summer solstice (about 22 June), the seventh month on the autumnal equinox (about 23 September), and the ninth month on the winter solstice (22 December), exactly the way the Pahlavi books of Denkard and Bundahishn prescribe..



Ali A. Jafarey

Photo by: Ardeshir Baghkhani

In the true seasonal year, the first half contains 186 days and the second half about 179.242 days. This means that the first six months are of 31 days each, the following five months of 30 days each, and the last month of 29 days, but which automatically becomes of 30 days in the so-called "leap" year.

The Indo-Iranian Calendar

Evidences from the Avesta and the Vedas show that the Indo-Iranians, like many other people, followed a lunisolar year for their animal husbandry and agricultural purpose. The names of the six Gahanbars, six parts of the Vedic year and the Achaemenian months, as seen below, show that the calendar was based on various seasonal phases of the year.

Vedic Calendar

It may be noted that the Indo-Aryans had also six seasons (Sanskrit *rtu*, Avestan *ratu*) evidently modified to meet the climate in the Indus Valley. They were: Vasanta (Spring), Grishma (Summer), Varsha (The Rains), Sharad (Autumn), Hemanta (Winter), and Shishira (the Cool season).

Persians And Other Iranian Calendar

The Persians, Sogdians, Chorasmians, and Armenians, all Zoroastrians by faith, had their own names for their months. The names of the Achaemenian months, as given in the bas-reliefs of Darius the Great are rendered to convey (1) Irrigation-canal-cleaning month, (2) Vigorous spring, (3) Garlic-collecting month, (4) Hot-step, (7) God-veneration, (8) Wolf-birth, (9) Fire-veneration, (10) "Nameless" month, and (12) Digging-up. Three names have not been given in Old Persian but we have their Elamite pronunciations and all, except two, are non-religious terms.

The Achaemenians had numbers instead of names for the days of the month. (see Old Persian, Ronald G. Kent, 2nd ed., New Haven, 1953).

Gathic Clues

The Gathas speak of the paths of the sun and the stars, and

mentions about the waxing and waning phases of the moon, a sure sign of an accurate lunisolar year. The language used is astronomical, and it confirms the reports written in ancient Middle Eastern and Mediterranean writings that Zarathushtra was an outstanding astronomer also. It also confirms the statement in post-Sassanian Iranian astronomy books that Zarathushtra built an observatory in Zabol, Sistan (eastern Iran) and that it was inaugurated on 21st March 1725 BCE, the day King Vishtaspa and his courtiers converted, chose the Good Religion and joined the Zarathushtrian Fellowship. It also provides us with the clue that the Good Religion was founded by Zarathushtra, exactly twelve years earlier on vernal equinox of 1737 BCE.

The Vispered, dedicated only to the six seasonal festivals "Gahanbars", also shows that the early Zarathushtrian calendar was almost the old Indo-Iranian lunisolar calendar with its waxing and waning lunar phases. The month was based on moon's phases, and the year was calculated on the solar basis. The difference was corrected by an intercalation of eleven days at the end of the year on the "Hamaspahmaid-haya" Gahanbar of the vernal equinox. This was 0.12484 day or 2.99616 hours shorter. Only a further intercalation of one day after eight years (precisely after 8.010253 years), could keep the seasonal festivals in their proper places. How did the Gathic people correct it, we do not know. We know this much that no complaint has been recorded by them about the festivals drifting away from their relevant agricultural seasons. A drift would have brought disaster to agricultural timings, and they simply could not afford it.

Later Avestan Calendar

Sometime during the later Avestan age, the year was made into a purely solar year of 365 days with twelve months of thirty days and the five "Gatha" days as the intercalary period.

Each of the twelve Avestan months and thirty days were named after a deity, some of them old Aryan gods and goddesses discarded by Zarathushtra but reintroduced later by priests, and some of them Gathic principles personified by the same priests into divine entities, all now called yazatas, meaning "venerated, venerable." There are indications that it was done during the reign of Artaxerxes II (405-359 BCE), and that naming the months and days in honor of deities were adopted from the Egyptians.

The names of the Gahanbars, and those of the Vedic, Achaemenian, Sogdian, Chorasmanian, and Armenian months show that the names of the pre-Zarathushtrian and Gathic months must have been based on the seasons and social activities, and not on deities. They have, however, been so well obliterated by the authoritarian priests that we do not any inkling of what they were.

"Year" in general was called "yaairi" or "yaari", but the intercalated solar year was known as "saredha". It is "tharda" of the Achaemenians, and "sal" in Pahlavi and modern Persian (compare Sanskrit "sharad", autumn, year).

Sassanians And Two Calendars

The Pahlavi encyclopedic "Denkard" states: "Exposition in the Good Religion as to which (of the two years) the solar and the lunar is (connected with) the important ceremonies

of the faith. Be it known that the solar year is of two kinds. Of these (two solar years) one is made up by the addition of days, the other by the addition of hours. The one that is made up by the addition of days consists of twelve months, each month of which is of thirty days. The five additional days, required for the course of the sun through the constellations during twelve months, are added, and the year becomes one of three hundred and sixty-five days. The five days, which are over and above (the thirty days) of each month, are placed at the end of the last month of the year. These five days are made up and they are fixed after many calculations.

Besides the sum-total of three hundred and sixty-five days there are six additional hours (to be taken into consideration). These hours have to be added every year. These additional hours make up ONE day for FOUR years, ten days for forty years, one month for a hundred and twenty years, five months for six hundred years and one year for one thousand, four hundred and forty years. The time of six hours should be kept apart from the last days of the year for many years, till (the hours) amount to (a definite period of time)."

The *Budahishn*, in its chapter on "The Religious Year" adds: ". . . The returns to that point, that degree of Aries from which it had started in the beginning, in three hundred and sixty five days, and five hours and a **fraction**, which are one year." The two Pahlavi scriptures are speaking about the "tropical year" which they consider as "religious."

In simple words, the Sassanians continued to maintain both the "yāiri" of 365 days and the "saredha" of 365.24224 days. The first they called "ushmurdik" meaning "rememberable, reckonable" and the second "vihezakik" meaning "progressive, intercalary." While the "rememberable" was easy for the laity to memorize and count them by names, the "intercalary" belonged to the astronomer priests, linked with the imperial court, to keep the formal year precise and in tune with the seasons. The "vihezakik" year was the religious calendar.

The fall of the Sassanian empire fell the astronomer priests of their high position. Nevertheless, the intercalary year was, Pahlavi books and the present position of the Qadeemi and Shahenshahi calendars tell, kept until the 11th century CE. The decline of astronomer priests put an end to vihezakik, the solar or the tropical year, and the lay priests have continued with their "ushmurdik".

This calendar is followed to this day by Iranian Zartoshtis and some Parsis. It is called Fasli, a modern Persian-Arabic word meaning "seasonal"

However, majority of Parsis use Shahenshahi, the "Imperial" calendar. They have abandoned intercalation since 1006 C.E. and the 365-day year has now forwarded their new year day by seven months. It now begins in the last week of August. The Iranian Qadeemi, meaning "ancient" calendar has moved forward by six months. As seen, the two calendars are neither precisely "Gathic" nor astronomically scientific. So is the present Zoroastrian era of 1366/67 followed by the Shahenshahis, Qadimis and Parsi Faslis. It is based on the ascension of the last Sassanian king Yazdegerd III (632-642 CE + 10 years of wandering until his murder by Khosrow the miller). It has no religious significance at all.

Fortunately, with the exception of a minute number, mostly

residing in India , all Iranian Zoroastrians have given up the Qadimi calendar in favor of the Fasli one. In spite of a last ditch opposition by the Traditionalists, there is a positive move to unify all Zoroastrians, at least in North America and Europe , to adopt the Fasli calendar.

The Month

The month in the Pahlavi writings is of 30 days unless they add the word “vihezakîk” (solar or tropical). This they generally do by mentioning the relevant Zodiac sign.

The names of the twelve months in modern Persian and their Avestan forms with their corresponding Zodiac names as given by the Pahlavi scriptures are:

1. Farvardin	Fravashi/Fravarti	Aries	21 march
2. Ardibehesht	Asha Vahishta	Taurus	21 April
3. Khordad	Haurvatât	Gemini	22 May
4. Tir	Tishtrya	Cancer	22 June
5. Amordad	Ameretât	Leo	23 July
6. Shahrivar	Khshathra Vairya	Virgo	23 August
7. Mehr	Mithra	Libra	23 Sept.
8. Aban	Ap	Scorpio	23 Oct.
9. Azar	Âthra	Sagittarius	22 Nov.
10. Dey	Dathva	Capricorn	22 Dec.
11. Bahman	Vohu Manah	Aquarius	21 Jan.
12. Esfand(-armaz)	Spentâ Âramaiti	Pisces	20 Feb.

Note: Of these only those in **bold** letters are the Gathic "Primal Principles of Life," ‘Azar/Âthra’ has been mentioned in the Gathas as the symbol of the Progressive Mentality (Spenta Mainyu), and ‘ap’ (water) is also mentioned in the Gathic texts, but the rest are later Avestan names.

The Week

The early Avestan people had no notion of the week, a period of seven days now in universal use as a division of time. Week is a man-made unit. Its length has, among various people, been from five to ten days. But since the lunar month, one of the earliest ways of reckoning time, is alternately of 29 and 30 days with two phases of waxing and waning moon, it was quite easy to further divide it and have four quarters of seven and eight days accommodated in it. The seven planets visible to the naked eye may have also played a part in its formation. That is why week days are named after celestial bodies. However, the present universal week is most probably of Chaldean or Hebrew origin, and has been generalized by Jewish, Christian and Islamic persuasion.

The later Avestan solar calendar, based on thirty days in a month, has four quarters -- the first two of seven days and the last two of eight days. But Avesta and Pahlavi do not have any names for each of these quarters or for the week days. Modern Persian follows the Hebrew pattern of having Saturday as *Shanbeh*, Persianized form of "*Shabbath*", and then counting from one to five as Yek-shanbeh, Do-shanbeh, Se-shanbeh, Chahaar-shanbeh, Panj-shanbeh, and under the Islamic influence, Âdineh or Jom'eh for Friday, the day of mass prayers.

The 30 Days

The Days of the Month in Persian, Avesta, and the Meanings:

- (1) Urmazd, Ahura Mazda, God Wise.
- (2) Bahman, Vohu Manah, Good Mind.

(3) Ordibhesht, Asha Vahishta, Best Righteousness.

(4) Shahrivar, Khshathra Vairya, Choice Dominion.

(5) Sepandârmad, Spenta Âramaiti, Progressive Serenity.

(6) Khordâd, Haurvatât, Wholeness, Entirety.

(7) Amordâd, Ameretât, Immortality.

(8) Dey-be-Âzar, Dathvah, Creator (the Persian adds "... preceding the day Âzar).

(9) Âzar, Âtar, Fire.

(10) Âban, Ap, Water.

(11) Khur, Hvare, Sun.

(12) Mâh, Mâha, Moon.

(13) Tir, Tishtrya, rain star Sirius.

(14) Gosh, Gao, Animal World.

(15) Dey-be-Mehr, Dathvah, Creator (the Persian adds "... preceding the day Mehr).

(16) Mehr, Mithra, the Deity of Covenant.

(17) Sorush, Seraosha, Listening to Divine Voice.

(18) Rashn, Rashnu, Justice.

(19) Farvardin, Fravashi, Ancestral Soul.

(20) Bahram, Verethraghna, the Deity of Victory.

(21) Râm, Râma, Peace, Comfort.

(22) Bâd, Vâta, Wind.

(23) Dey-be-Din, Dathvah, Creator (the Persian adds "... preceding the day Din).

(24) Din, Daênâ, Conscience, Religion.

(25) Ard, Ashi, Reward.

(26) Ashtâd, Arshtât, Truthfulness.

(27) Âsemân, Asman, Sky.

(28) Zâmyâd, Zem, Earth.

(29) Mântra-sepand, Mânthra Spenta, Thought-provoking Progressive [Message].

(30) Anârâm, Anaghra Raochâo, Endless Lights.

The Seasons

We have noticed that the names of the Vedic months and the six Avestan Gahanbars are seasonal. The Pahlavi writings make the seasons more pronounced:

The Denkard writes; “This, too, it (the Religion) says, that the auspicious month Farvardin, the month Ardibehesht, and the month Khordad are spring; the month Tir, the month Amordad, and the month Shahrivar are summer; the month Mehr, the month Aban, and the month Azar are autumn; the month Dey, the month Bahman, and the month Esfandarmaz are winter.”

The Bundahish is more precise by calling it “vihezakîk – solar”. It says: “Note this [that] the ‘vihezakîk’ month Farvardin, the month Ardibehesht, and the month Khordad compose the season of spring; the month Tir, the month Amordad, and the month Shahrivar are of summer ; the month Mehr, the month Aban, and the month Azar are of autumn; and the month Dey, the month Bahman, and the month Esfandarmaz are of winter.”

Regarding the earlier of dividing the year into two seasons, the Bundahishn says: “From the vihezakîk month Farvardin and the day Hormazd to the vihezakîk month of Mehr and the day Anaram, the seven months make summer; and from the vihezakîk month Aban and the day Hormazd to the vihezakîk month Esfandarmaz, and the pentad at the end, the five months make winter.” The division is made for the “gahs,” the prayer times. The summer has five gahs but the winter has only four. The noon prayer time of Rapithwina is dropped.

Eras

Pahlavi scriptures tell us that the era began from the day Zarathushtra proclaimed his Divine Mission to humanity. . They called it the “*Sâl-e Dîni* -- The Religious Year.” The Pahlavi Book of the Selections of Zadsparam” gives a chronology of events of the Era from the day Zarathushtra proclaimed his Divine Mission of promoting the Good Religion to the time when the crystal clear faith was disturbed. It speaks of the proclamation on Nowruz of the 1st year; the conversion of the first companion Maidhyoi-maha in 10th year; conversion of Kavik son of Kunda in the 20th year; the invasion of Iranian lands by Khyons in 30th year; birth of Vohumanah son of Avaraoshtri, a prominent missionary of the Gathic age, in 40th year; passing away of Asho Zarathushtra on the day of Khur in the month of Ardibehesht in 47th year (30th April 1690 BCE); passing away of Ferashaoshtra in 53rd year; passing away of Jamaspa, Zarathushtra’s son-in-law in 64th year; passing away of Hanghaurvah, son of Jamaspa in 73rd year; murder of six prominent personalities in 80th year; birth of Saena, a great teacher and promulgator of the Good Religion, who lived for 100 years in the 100th year; and finally the 300th year when the Good Religion was “disturbed, and sovereignty shaken,” perhaps the end of the Kayanian rule.

This religious era, based on the astronomical calculations by the Iranian scholar the late Zabih Behrouz that Zarathushtra declared his mission on vernal equinox when, according to the precession, the period of Aries was supposed to have begun, began in 1737 BCE. It comes to be 3736 on 20th March 1998 CE. The Zarathushtrian Assembly calls it the Zarathushtrian Religious Era (ZER), and has, since its establishment in 1990, observed it as the beginning of the Zarathushtrian calendar. The Zartoshti community in Iran joined in to observe ZRE as its religious calendar in 1993, and most of the Irani Zartoshtis in diaspora have also accepted it. Meanwhile, each of the Iranian kings, following the pattern

set by other Middle Eastern rulers, particularly the Babylonians, observed a new era from his own ascension to the throne. With as many as 80 rulers on the Iranian throne during the thousand and odd years of Achaemenians, Macedonians, Parthians, and Sassanians, much confusion in chronology has arisen, and many dates have been misinformed, misused, misplaced, misinterpreted, miscalculated, and missed. The average reign of these rulers come to 15 years per person. It declines to less than four and a half of “chaotic” years for the last 14 Sassanian rulers. The Yazdgerdi era reminds one of the last emperor who got overthrown by Arab invaders. It is not a happy recollection. The real trouble for the lack of intercalation was the chaos prevailing during some of the later Sassanian kings and queens because the intercalating priest-astronomers were at the royal court. The downfall of the Sassanians simply worsened it.

Beginning Of The Year

The Denkard makes it clear that “The spring is the season of the commencement of the year. It is from (the time) when the sun enters the first portion (or degree) of Aries which (degree) is called the Halo of the sky.” And Bundahish also clarifies when it states that “the sun returns to that point, that degree of Aries from which it had started in the beginning in 365 days, five hours and a fraction. It adds: “At the time of Hamaspathmaidhaya, that is, in the pentad at the end of the month Esfandarmaz, **day and night again become equal.**”

Muslim Arabs And The Iranian Calendar

The Muslim Arabs who invaded and occupied Iran introduced the pure lunar year, their religious year, as the official calendar. Economic and seasonal revenue collection, however, forced the Muslim Caliphs to maintain, evidently by those astronomer priests who had embraced Islam, the intercalary Iranian year in addition to the Islamic year.

It was this Vihezakîk year maintained halfheartedly by Muslim rulers which was improved, perfected and formally restored by Omar Khayyam and other Iranian scientists. It was named the “Jalâli” calendar after its patron, Sultan Jalâl al-Dîn Malekshâh Saljûqi (1072-1092 CE) who made it the official calendar. It is considered a great triumph by Iranians in “Iranianizing” their overlords.

Names Of Seasonal Timings

The Gâhânârs:

The agricultural people were in tune with nature in their day-to-day life. They fully knew the solar and lunar movements and the changes in the seasons. They had timed their activities to suit the climate in which they lived. This timetable was kept in step with saredha, the tropical solar year of 365 days, 5 hr, 48 min, and 45.5 sec, but differed a little on certain points.

Their activities were scheduled to correspond with various phases of their agricultural life on the Iranian Plateau. It was divided into six phases. The end of one phase and the beginning of other were celebrated as a special time of festivity. The six seasonal festivals were:

(1) *Hamaspathmaidhaya*, meaning “vernal equinox,” the 1st day of Farvardin, the beginning of spring, on or about 21st

March, was to celebrate the end of the old year and the beginning of the new year. It was, according to the Avesta, the time to "properly set" everything and prepare for the new year.

(2) *Maidhyoi-zaremaya* (Mid-spring), 14th day of Ardibehesht, on or about 4th May, was the time to celebrate the occasion for the cattle having delivered their young and yielded "abundance of milk" and also for appraising the crops sown in late winter or early spring.

(3) *Maidhyoi-shema* (Midsummer), 12th day of Tir, on or about 3rd July, was the beginning of the harvesting season.

(4) *Paitish-hahya* (Grain-reaping), 25th day of Shahrivar, on or about 16th September, marked the end of harvesting.

(5) *Ayâthrima* (no-travel), 24th day of Mehr, on or about 16th October, was to enjoy the end of trade caravans and the time to mate cattle before the winter set in.

(6) *Maidhyâyira* (Midyear), 15th day of Dey, on or about 4th January, heralded the passing of the winter peak and for making preparations to meet the spring with agricultural activity.

Only the first two festivals coincided with the solar seasonal changes. The others were purposely put off to meet the living conditions. They were not calendrically or traditionally bound but were very practical people, a point to note.

Most probably the festivals were celebrated with sacrifices to gods and goddesses and by indulging in a joyous festivity.

Gahanbars and Zarathushtrians:

Asho Zarathushtra, himself born in an agricultural environment, preached and spread his Good Religion among people engaged in crop cultivation and animal husbandry. His dynamic message introduced a completely new order in spiritual, or better, as he put it, mental sphere and purged out all evil and superstitious thoughts, misleading words, harmful deeds, and superficial, superfluous rituals, but helped to strengthen and promote all the then-existing constructive activities of a good living. And the Gahanbars were one of the constructively enjoyable festivals.

Chanting and Feasting:

Avestan evidences, particularly the book of Vispered, show that the early Zarathushtrians turned the Gahanbar into an occasion to fit into their new pattern of life. Each festival was traditionally celebrated for one and later for five days. They were devoted to reciting, chanting, explaining, understanding, and holding questions-and-answers on each of the five Gathas of Asho Zarathushtra. The festival was rounded up with a feast prepared by collective participation and efforts, and merrymaking. A piece in the Avesta directs that all participants should bring whatever they can afford -- meat, vegetables, legumes, grain, other food ingredients, and firewood. If one was not in a position to contribute in kind, one might put his or her labor in preparing the food in a common pot, or just join the prayers. The food, with a large variety of ingredients, was a tasty stew, resembling today's more sophisticated Iranian "aash" or the Parsi spiced

"dhansaak", both relished on the occasion. Merrymaking was the folk music and dances still observed among Iranian tribes all over the Iranian Plateau and beyond.

The Zarathushtrian Assembly celebrates the Gahanbars with a relevant Gahanbar prayer, Gatha recital and explanation, a brief talk on an interesting subject, potluck lunch, friendly conversation, and music and dance.

Concluding Points

1. The Gathic year was, like other Indo-Iranian calendars, a precise lunisolar year of 365 days, 5 hours, and a calculated fraction.

2. Later, the lunisolar year was perfected into a fully solar or tropical. Its another name is Fasli.

3. The year began precisely on the Hamaspathmaidhaya – Nowruz on vernal equinox.

4. The four seasons were each of three solar (vehizagi or Zodiac) months.

5. The Zarathushtrian Religious Era (ZRE) was reckoned from the Nowruz on which Asho Zarathushtra proclaimed his Divine Mission.

6. Linguistic and archaeological evidences enforced by astronomical calculations fix ZRE to have begun exactly 3736 from 21st March 1998.

7. Both the Shahenshahi calendar of the Traditionalist Parsis and the now almost defunct Qadimi calendar are well out of tune with the tropical year only because the priests in charge have not been first unconsciously and now consciously neglecting to return to the intercalation religiously adhered to by the authorities in pre-Islamic Iran .

The **Fasli** year, officially observed by Iranians -- Zartoshtis, Jews, Christians, and Muslims -- in modern Iran and Afghanistan , is the "saredha" of the Avestan people, "tharda" of the Achaemenian, "Vihezazik" of the Sassanians, and the "Jalali" of Omar Khayyam. This precise solar year is also reckoned by all observatories in the world. It is the universal astronomical and scientific year.

It is this Vihezakik (Persian "Behizagi") calendar, now called "Khorshidi" (solar), the official Iranian calendar, the PRECISE calendar, with its dates numbered, that the Zarathushtrian Assembly follows. It is astronomically precise. It is progressively Zarathushtrian. And for the Zarathushtrian Assembly and for all Zartoshtis in Iran and the immigrants residing in Europe, North America and Australia, the era is soon become the Zarathushtrian Religious Era -- Sâl-e Dînî-ye Zartoshti – 3736 on the approaching Nowruz..

Dr. Ali Akbar Jafarey, was born in Kerman, Iran. He received his schooling up to the University level in Karachi. He has a doctorate in Persian Language and Literature, and has self-studied thirteen living and ancient languages, and also studied linguistics, anthropology, Indo-Iranian literature, history, geology and research methods. In Saudi Arabia, he worked as a translator/anthropologist in the Arabian Research Division of Aramco. In 1991, Dr. Jafarey, with seven other co-founders, established the **Zarathushtrian Assembly** in Los Angeles

When I was asked to give a talk at the Sunday service in CZC, I thought it will take a while to really decide what was important enough to talk about for 10 minutes. Little did I know that before leaving the California Zoroastrian Center that day, I would know what I was going to talk about. I got in my car to go home, and right when I turned the car on, the temperature gauge read 111 degrees. I turned it off and turned it back on only to read 112 degrees. Born and raised in southern California, triple digit temperature is unheard of, especially living in a city by the beach. That's when it hit me; maybe this global warming that everybody's been talking about is something to take seriously. So I thought I would do a little research. Experts believe global warming is the result of an enhanced greenhouse effect due to increased concentrations of man-made greenhouse gases. These greenhouse gases include water vapor, carbon dioxide, methane, and nitrous oxide, ozone, and that's just naming a few of the more abundant ones. What does this really mean? It means every time you drive on a gallon of gas, 19.6 pounds of carbon dioxide are emitted into our atmosphere, a gas which is responsible for approximately 9-26% of our earth's greenhouse gases. And that's just cars, by burning and cutting the average 34 million acres of trees, deforestation is responsible for about 20-25 percent of atmospheric carbon dioxide. The list goes on with the release of man-made carbon dioxide starting with power plants, airplanes, and even the development of buildings. To show how wasteful we are specifically as a society, the United States alone produces 25% of the world's total greenhouse gases. According to the Intergovernmental Panel on Climate Change, the IPCC, the average temperature is projected to increase between 2-11 degrees throughout the 21st century. With temperatures rising and our ice caps melting, if we don't act concisely and collectively, it may

Protecting The Environment From A Zoroastrian Perspective

By: Cyrus Mehrfar

be only a matter of time before earth drowns in our miseries. Fortunately, global warming is slowly but surely gaining the recognition it deserves with the signing of the Kyoto Protocol, in which industrialized nations have promised to reduce their overall excretion of greenhouse gases. But it may be too late, it seems like almost everything we do nowadays is negatively impacting our environment.

It's really a shame that it's taken people so long to act on this and appreciate mother earth. The same earth Ashu Zartosht asked us to respect more than 3700 years ago. According to our Zoroastrian religion, it is important to improve the quality of life on earth by "renewing our existence". Our faith endorses the caring of the Seven Creations: sky, water, earth, plant, animal, human, and fire. In the Gathas, more specifically Yasna 32 verse 10, Ashu Zartosht says: "... he who refuses to behold with respect the living creation of God, he who leads the good to wickedness, he who makes the meadows waterless and the pastures desolate, he who lets fly his weapon against the innocent, an enemy of my faith, a destroyer of Thy principles is he, O Lord! "

It's said that Zoroastrians were the first ecologists in their belief that life and growth are inter-dependent if harmony and perfection is our final goal. Ashu Zartosht has taught us, his followers, to be constantly active in furthering this creation, with each human being sharing responsibility for its

progress and prosperity. I take this to mean that each one of us has the responsibility to protect our environment; whether on a small scale, by not wasting valuable resources, or on a larger scale, by educating others of the effects of pollution and more specifically, global warming.

In protecting the seven creations of Ahura Mazda, every Zartoshti is fulfilling their responsibility. The recent beach clean-up event hosted by the CZC teen group is an excellent example of what a group of people can do when they work together in a united effort to make a visible difference. While this effort was planned weeks in advance and took a lot of coordination, there are still hundreds of ways in which we, as followers of the path of Asha [righteousness], can positively contribute on a daily basis to protect the seven creations of Ahura Mazda. Small steps such as: turning off your lights when you don't need them, limiting wasteful water usage, and choosing to recycle paper, plastics, aluminum cans, and glass bottles, really can make a difference. By simply recycling paper and plastic, a home can reduce its carbon dioxide emission by 850 pounds a year.

Unfortunately, many still find taking care of our earth unimportant since it is unlikely it will really affect us in our lifetimes. But this shouldn't be the case. This goes completely against Ashu Zartosht's belief in renewing our existence and making our earth a better place than before. It may be difficult to conquer, but if we listen to Ashu Zartosht's teachings, then together, we may be able to conquer this world wide scare on our natural resources. It is always better late than never.

Cyrus Mehrfar is an 18 year old senior at Corona del Mar High School. He will be graduating in June and hopes to attend college somewhere in California. He attends CZC Teen Group classes and enjoys playing basketball and hanging out with his sister in his free time

Basic Reflections on Zoroastrianism

By: A. K. AMIR-JAHED, M.D.

DEFINITION

Zoroastrianism is the name given to the religion declared by Zoroaster, the Greek name for Zarathushtra, the Persian Prophet of remote antiquity who introduced this very first monotheistic religion in the world. Before Zarathushtra's time, religious beliefs in the Arian people, living on the eastern continent of vast areas of Indus and Iranian plateau to Mediterranean Sea, included a mixture of superpower figures: Animal Deities - Forces of Nature Deities-Mythological Icons - and God Kings. These superpowers were naturally interpreted as either good or bad in terms of their prosperous or harmful effects on human beings. Ultimately, there seems to have been a rationalization of this chaos to some polytheistic coherence in terms of Mithraism assuming the power of sun as both light and warmth with analogy to living and happiness, to be the predominating power to worship, keeping all other natural and imaginary powers with the exception of human mightiness as possible God because of humans being mortal. This era seems to cover early Neolithic to agricultural times.

THE TIME OF ZARATHUSHTRA

Appearance of Zarathushtra's monotheistic preaching seems to have been in that period of time before clear-cut classical history. Persian mythology from Ferdowsy's Book of the Kings that relates the fire domestication by King Hushang and the acceptance of Zarathushtra's new religion by King Gushtasp is referring to the earliest memorable events of prehistoric times, with an error of about 1.5 million years for fire domesticated by Homo erectus as we know today. Similarly thousands of years could also be the error for the exact time of Zarathushtra's preaching. These mythological events, recorded through succeeding cultures, can not be precisely timed, and show that they must have



Dr. A. K. AMIR-JAHED

been originated well before writing, and were transmitted by words through memories. The tangible fact that gives a more reasonable estimate is the language of Zarathushtra's Gatha commonly called Avestan language whose origin goes back to probably many thousand years before Christ. However, according to a conventional unofficial reckoning, the closest Zarathushtra's birth date to our present year of 2008 Christian calendar could be 3758 years ago, and the possible real birth date farthest in antiquity is unknown.

THE LANGUAGE OF ZARATHUSHTRA

Zarathushtra, or as he is named today Zartosht in present Persian, talked in the Indo-European root language of Avesta that is the name of the religious Zoroastrian book. This language and the Sanskrit are closely similar and of one origin before separation of Indo-European people to occupy the mid-eastern to the mid-western Eurasia and eastern and northern Europe. It has greatly furnished the roots of the present Per-

sian. The alphabet of Avestan writing is one of the most complete in the world. It is written right to left.

THE PHILOSOPHY OF ZARATHUSHTRA

The philosophy of Zarathushtra is not what is called Zoroastrianism. Zoroastrianism is the religious belief that encompasses traditional pre-Zarathushtra religious practices, with his philosophy not always or entirely compatible together. Zarathushtra's philosophy of one God and one principle of relativity for good and bad, that was later abridged in Good Thoughts- Good Words- Good Deeds as the maxim for every one's happiness in life, is the essence that is reflected in his songs named the Gatha which does not in any way include religious orders and rules to follow. This philosophy describes the good and bad relativity to be judged by the person's own logic, leaves her or him full freedom of choice for either to be selected as a path, and advises the chooser of consequences of either choice.

THE PRINCIPLE OF RELATIVITY OF GOOD AND EVIL

This principle is based on Zarathushtra's meditation on his observations of the cosmos and of the human behavior and events on earth. His self questioning and answering addresses his imagined unique God, Ahura Mazda, as the all knowledge and power, of no material being, no time and no space limitation, all clarity, all purity, all immortality, and the ultimate friend for the human soul. It is clear that these conversations as reflected in Gatha is really between the philosopher and his own ultimate mental power of problem solving capacity, as often there is no straight forward answer evidenced in expression from any extra human sources recognized as such by the philosopher. The questions posed are answered by the questioner himself.

These meditations prompted Zarathush-

tra to enunciate the Law of Asha which can be regarded as the earliest relativity law abstracted by a human mind. The law of Asha is simplest in its essence but elaborate in meaning and scope. Simply, it poses the bond between the variable energy preponderances that may exist anywhere, in terms of relative greater or smaller values of such energies facing one-another. Elaborately, it must be regarded in physical and metaphysical terms separately.

In physical terms, we can see this relativity in physics, cosmology, and biology in the actual gravity effect, galaxies formation-expansion-transformation, and animals' action in domination-submission respectively. In metaphysical terms, however, we grab the interpretation of Zarathushtra's Asha between the Spenta Mainyu, meant to be the apogee of expansion in purity and clarity closest to Ahura Mazda on the top, and Angra Mainyu, the nadir of lowest and dimmest darkness on the bottom. For the human mind, this scale of relativity accordingly exists in connecting the elements in gradients of opposite directions; the Spenta Mainyu leading to happiness and salvation and the Angra Mainyu to unhappiness and loss.

THE MORALITY OF ZOROASTRIANISM

The morality of Zoroastrianism is dominated by the principle of Asha and the freedom of choice regardless of any religious remnant of the before Zarathushtra's teaching in non-Gathic Avestan writings. The motto considered in Asha practice is **love for truth and for the Almighty's creation based on truth**. This dominates the freedom of choice, not as obligation but as benevolent drive in the rational mind. This primordial principle chosen to be unfaithfully observed is regarded as the secret to mind integrity and peace, promoting success and prosperity as can be gained by Asha based on **truth**. Truth is regarded as the reason for reserving the right of full respect to oneself and observing similarly the same to others. Consequently, the life is considered as the greatest potential ground on which to reach greatest prosperity and happiness to enjoy, making sure living environment is kept pure for every living creature to profit of it

equally, according to the law of Asha and in conformity with Human Rights, respecting peace and abhorring war. In line with truth and ultimate happiness it can offer in life, there is also belief of immortality following life for the human metaphoric immateriality in her or his soul which joins its origin of the pristine immortality.

To practically show the importance of this principle of truth and demonstrate the abstract meaning of Zarathushtra's intent in his own words, the following is the translation of the most significant prayer in Gatha which reads "**truth is goodness, it is the best goodness, it is happiness per se; happy those whose best goodness is truth**"

PRACTICALITY OF ZOROASTRIANISM AS A RELIGION

Zoroastrianism as a religion is the most practical tradition when the ternary Good Thoughts, Good Words, Good Deeds are followed without any other religious rule posing obligation of any kind. However, classically, in the orthodox practice, the believer must wear Sedreh and Kush-ti, the white shirt and belt and recite Avestan prayers that she or he is a believer and will carry her or his duties as a Zartoshti. This is done usually before maturity but with full awareness and acceptance on free choice. This must be done in ceremonial initiation, and thereafter according to the Believers attitudes and occupations. Many Zoroastrians, absorbed in western culture and activities, only stay with their deep beliefs of the ternary principle named above and observe their duties to their fellow men and women and to their cleanliness of the environment as they keep their body and mind's cleanliness exemplary.

As a philosophy, Zoroastrianism can be regarded a doctrine compatible with the advancing scientific knowledge at any time in a futuristic way and unlike all other religious precepts that demonstrate unrealistic facts forcing rejection as time goes on and scientific data come to negate

their old established basis. This is precisely due to the consideration of the Ahura Mazda as non-material, a metaphysical concept of ultimate purity and clarity akin to pure energy, and not involved in any way with worldly affairs. Interestingly, this description finds compatibility with today's subatomic quantum physics and most closely with light that is considered non-material and potentially imperishable if not destroyed or weakened artificially, continuing for millions of light years in the cosmos.

SUMMARY AND CONCLUSION

Zoroastrianism reflects the name given by the believer to both the traditional religious rituals and the philosophical principles of belief in purity of mind and body and rigid observance of truth in life as the means to safeguard his or her personal body and mind integrity, to function properly, succeed in life, and enjoy lasting happiness. The Zarathushtra's philosophy, based on **truth above all**, dominates Zoroastrianism and renders it as a strongly oriented philosophical doctrine for happy and resourceful living, giving love to the product of the creation and enjoying reciprocal happiness gained, with keeping the psychologically needed hope of an after life continuation in joining the origin.

Dr. Asha Koorosh Amir-Jahed's interest in Zoroastrianism initiated with the first publication of the Gathas of Pourdavood that he found in his father's library when in high school. He left Iran in 1950 and studied medicine in Switzerland and Surgery in United States and Canada and returned to Iran in 1967 as associate professor of surgery at Pahlavi University in Shiraz. His team pioneered the first cadaver transplant of liver and kidney in Asia at Saadi hospital in Shiraz in 1969. He organized the University's rescue operation in the catastrophic Ghir and Karzin earthquake in Fars province in 1971, directed the fifth Pahlavi Medical Congress in 1974, and received Alborz Prize for his scientific contributions to Medicine in 1975. After the Islamic revolution of Iran, he migrated to southern California in 1983 where he met with other adamant Zoroastrians and became a founding member of the Zoroastrian Assembly which he served with pride.

His writings consist of some 145 medical and non-medical subjects. For him being Iranian means being Zoroastrian, and being a proud Iranian means sharing that pride in Zoroastrianism with others, exposing them to the truths in the Zoroastrian principles.

The History of Zoroastrians After Arab Invasion Part I

By: Daryoush Jahanian, MD

This is only a fraction of what actually happened to the Zoroastrians after the Arab invasion. The purpose of the presentation is not to generate hard feeling toward any people. Because no generation is responsible for the actions of past generations, although almost always they are unfairly blamed for. However, denial of historical facts is not an option either. The real goal in addition to presentation of an untold history is to make our community aware of their past history and the suffering and indignities that their ancestors received to preserve their religion, culture and identity. Once it is realized that nothing that we have inherited is to be taken as granted, our responsibility toward the young generation, the generation of the 21st century is better realized.

Due to continuous persecution, discrimination and massacre the population of Zoroastrians of Iran from an estimated five million at the turn of the fifteenth century dwindled to only seven thousand at the middle of the nineteenth century. At this time the French ambassador to Iran wrote "only a miracle can save them from total extinction". By the support of their Parsi brethren and their own faith, the Zoroastrian community in Iran revived and their fate turned around. Today they are well educated and enjoy the respect and trust of the general population for their reputation of "scrupulous honesty".

The history of Zoroastrians of Iran after the Arab conquest can be summarized in three words: oppression, misery and massacre. The Arabs invaded Persia not only for its reputed wealth, but to bring into the faith new converts and to impose Islam as the new state religion. They were religious zealots who believed that "in a religious war if one kills or is killed, one's place in heaven is secure". To impose the new religion, the old culture and creed had to be destroyed. Therefore first they targeted the libraries, universities and schools. Only few examples reflect the enormity of the calamity that befell upon Persia at 630 A.D. Although some events and figures appear legendary, nevertheless are considered to be true, as they have been recorded by many historians of the Islamic era.

When the Arab commander (Saad ibn-e Abi Vaghas) faced the huge library of Cteciphon, he wrote to Omar: what should be done about the books. Omar wrote back "If the books contradict the Koran, they are blasphemous and on the other hand if they are in agreement with the text of Koran, then they are not needed, as for us only Koran is sufficient". Thus, the huge library was destroyed and the books or the product of the generations of Persian scientists and scholars were burned in fire or thrown into the Euphrates. By the order of another Arab ruler (Ghotaibeh ibn-e Moslem) in Khwarezmia, those who were literate with all the historians, writers and Mobeds were massacred and their books burned so that after one generation the people were illiterate. Other libraries in Ray and Khorassan received the same treatment and the famous international University of Gondishapour declined and eventually aban-

doned, and its library and books vanished. Ibn-e Khaldoun, the famous Islamic historian summarizes the whole annihilation and conflagration: "where is the Persian science that Omar ordered to be destroyed?" Only few books survived, because the Persian scholars translated them into Arabic.

To conquer Persia and force Islam, the Arab invaders resorted to many inhumane actions including massacre, mass enslavement of men, women and children, and imposition of heavy taxes (Jez-yeh=Jizya) on those who did not convert. By the order of "Yazid ibn-e Mohalleb" in Gorgan so many Persians were beheaded that their blood mixed with water would energize the millstone to produce as much as one day meal for him, as he had vowed. The event of blood mill has been quoted by the generations of Iranian Zoroastrian families to this day, yet our books of history have been silent about it. In recent years however, disenchanted Iranian scholars have been writing about the blood mills and in fact this event has been reported by our historians of the Islamic era. On the way to Mazandaran the same commander ordered 12,000 captives to be hanged at the two sides of the road so that the victorious Arab army pass through. Upon arrival, many more were massacred in that province and heavy tax (Jizya) was imposed on the survivors who did not convert. Some historians have estimated that a total of 400,000 civilians were massacred. Even though the figure appears inflated, nevertheless it reflects the extent of atrocities committed by the Arab conquerors. After the battle of Alis, the Arab commander (Khalid ibn-e Valid) ordered all the prisoners of war be decapitated so that a creek of blood flows. When the city of Estakhr in the south put up stiff resistance against the Arab invaders, 40,000 residents were slaughtered or hanged. One of the battles by the Arabs has been named, Jelovla (covered), because an estimated 100,000 bodies of the slain Iranian soldiers covered the desert. It is reported that 130,000 Iranian women and children were enslaved and sold in the Mecca and Medina markets and large amount of gold and silver plundered. One respected Iranian scholar recently wrote, "Why so many had to die or suffer? Because one side was determined to impose his religion upon the other who could not understand". The Arabs colonized, exploited and despised the population. In this context they called the Persians "Ajam" or mute. They even named the Iranian converts "Mavalis" or "liberated slaves". According to the Arab classification, this caste could not receive wages or booties of the war; they were to be protected and at times rewarded by their protectors. Mavalis were not allowed to ride horses and sometimes they were given away as gifts. One of the Umayyad Caliphs was quoted "milk the Persians and once their milk dries, suck their blood". With so much atrocities committed in the name of religion, how much truly the Arab invaders knew about Islam? By the order of Omar 1000 warriors who knew one Ayah of the Koran were to be selected to receive the booties of the war. But the problem was that among the Arab army there were not even 1,000 soldiers who could read one

Ayah .

The First Voice of Protest

The first voice of protest against the Arab oppression came from Firooz who assassinated Omar. He was a Persian artisan and prisoner of war who had been enslaved by an Arab. While observing the Iranian children taken to be sold as slaves, he was overcome by grief and wept for the sorry plight of his nation. Thereafter other uprisings against the Arab occupation were all suppressed. They are recognized as Abu Moslem of Khrassan, the white clad, red clad (lead by Babak), Maziyar, Afshin and others. All together, during the two centuries of Arab occupation, a total of 130 Iranian uprisings have been recorded. All were brutally put down and each time lands were confiscated and the local people were forced to provide the Arabs with gold, silver and certain number of young slaves annually for reparation.

Finally the Arabs were driven out of Iran by an ordinary man from the south (Sistan) named Yaghoub (Jacob) Leisse Saffari, who forced the occupiers to the Tigris river where the stream was turned toward his army, many of whom died and he developed pneumonia. At his deathbed he received the Caliph's emissary who presented him jewels and offered him the governorship of several provinces. Yaghoub responded with anger "tell your ruler, I have lived all my life on bread and onion, if I survive, only sword will rule between the two of us".

The two centuries Arab rule of Iran has been compared to a nightmare associated with the moans of widows and orphans, "a dark night of silence that was interrupted only by the hoot of owls and the harsh sound of thunder".

By the independence of Iran however, the suffering of Zoroastrians was not over. Many Iranians at this era had been Arabized and picked up Arabic names. The new Moslems were no less hostile toward their old religion than the Arabs. Now the Arabic was considered a scientific language, the knowledge of which would place one in higher class among the scholars. That is why many scientific books at this era were written in Arabic and mistakenly those scholars and scientists have been assumed to be Arabs. The loss of identity had caused some Iranians to become alien to their own nationality. An Iranian premier (Sahib ibn-e Obbad) did not look in the mirror lest would see a Persian. Another ruler of Khorassan (Abdollah ibn-e Tahir) would not acknowledge any language but the Arabic. He banned publications in Persian and by his order all the Zoroastrians were forced to bring their religious books to be thrown in the fire. Those who refused were slain.

During the Islamic period many Iranian poets and scholars attempted to revive the Persian culture and history and reintroduce the national identity to the despised nation. Zoroastrian poets, Daghghi and Zardosht Bahram Pazhdoh and the Persian poets as Ferdowsi, Hafiz and Khayyam among many are to be mentioned here.

As the Arabs destroyed and burned all the non-Arabic and Pahlavi writings, Iranian scholars found a solution to save the books that was to translate them into Arabic. One of the rare books that survived the carnage was "Khodai-namak", a Pahlavi writing of the Sassanian era. It was translated into Arabic by Dadbeh "Ebn-e-Moghaffaa" under the title of "The Manner of the Kings." Ferdowsi versified and named it "Shah-Nameh." In 1991 Unesco rec-

ognized this book as the masterpiece of epics and Ferdowsi in Iran was glorified by the International Community.

Ferdowsi by versifying the "Khodai-namak" as his book of "Shah-Nameh," a new Persian poetry almost devoid of Arabic words truly revived the Persian language, and by renewing the legend of Iranian victory under the leadership of Kauveh, the blacksmith and Fereidoun over the blood thirsty Zahhak the Arab, gave a new sense of pride and identity to the Iranians. He certainly does not exaggerate when recites"

"I labored hard in these years of thirty I revived the Ajam (mute) by this Parsi.

Hafiz a beloved mystical poet always refreshes the love of Zoroastrian faith in his poetry by calling himself a follower of the old Magi. In a poem he reminds the readers " In a garden renew your Zoroastrian faith" and:

"In the monastery of the Magi, why they honor us The fire that never dies, burns in our hearts"

Khayyam who was a poet, scientist, astronomer, mathematician and a true intellectual, abhorred the Moslem clergy and their blind adherents. There were however, intellectuals whose views were resented by the clergy and because of that they even received a dreadful death. Among them Dadbeh who was burned alive, and Sohravardi, the founder of school of illumination whose views were based on the teachings of Zarathushtra, and Mansour Hallaj are to be mentioned. Flame of the past glory could rekindle in the hearts of Iranians by a spark. Khaghani Sherwani on his return from Hajj Pilgrimage spent a night at the city of Baghdad . There, the ruins of palace of Anoushiravan , known as Kassa Hall inspired him to recite one of the masterpieces of Persian poetry reflecting the glory of the past and the history of Sassanian era.

Despite all the intellectuals' efforts, the suffering of Zoroastrians continued. Any local incident could flare up a major riot and become a calamity for the Zoroastrian population and cause their massacre. The famous incident was when a group of fanatic Moslems in the City of Harat (Greater Khorassan, today Afghanistan), destroyed the wall of a mosque and blamed the action on the Zoroastrians, by the order of Sultan Sanjar (Saljuqi) many Zoroastrians of the greater Khorassan were massacred. The Parsis are known to originate from Khorassan and migrated to India during this era. Later another group from the city of Sari , Mazandaran joined them and founded the city of Nov-Sari . Parsis later became an example of successful community who founded industries, universities and charitable institutions and established themselves as a major force in the development of India . As the prime minister of Mharashtra once put it, "They were a shining diamond in the ocean of Indian population"

In 1934 Mr. Foroughi, the Iranian minister of education and culture, himself a scholar and later prime minister, in response to Rabindranath Tagore, the Indian Philosopher and Nobel laureate, who had thanked the government of Iran for founding a chair of Iranian studies, wrote: "Dear Sir: You should not thank us and I will explain to you why! " For one thousand years your nation has hosted our sons and daughters know as Parsis. They left Iran under a distressful condition; but we never thanked you for it. Please accept this chair of Iranian studies only as a small token of appreciation."

Despite repeated mass slaughters, by the advent of Safavite Dy-

nasty at the turn of the 15th century (600 years ago), between 3 to 5 million Iranian remained Zoroastrians. The Caspian province of Mazandaran , at this time not only had preserved the old religion but was ruled by a Zoroastrian dynasty known as Paduspanian who remained in power until 1006 Hijri. The Safavites by enticement and use of violence both, converted the majority of Iranian into Shiism. This was a political act to encourage Iranians to fight against the Ottomans who were Sunni Moslems. By the order of Shah Ismail, the founder of the dynasty many Sunni Moslems were slaughtered but in the turmoil many Zoroastrians were included as well. During the rule of Shah Abbas the Great (1587-1628 A.D.) a strong unified Iranian army was in war against the Ottomans. Meanwhile, he dispatched troops to Mazandran with the task to Islamize the province, and by the use of force and violence the mission was accomplished. By his order many Zoroastrians were deported to a ghetto town near Isfahan named Gabrabad, where they lived in abject poverty. Many of deportees during deportation lost their lives. To these people who were forcefully detached from their farms and businesses, no job was given. They were brought there just to do the menial works that nobody else would accept. It was said that the poorest Iranians in comparison to them appeared quite rich. Due to the extent of indigence, the Zoroastrian community was the only one who could not present a gift for the coronation of King Soleiman the third. A Roman tourist, Pietro Della Valle, who has visited the town writes: I had heard of the outcast sector of Iranian society named Gabrs who are faithless. I was determined to visit them. The streets of Gabrabad are straight and clean but the houses are one floor, reflecting the poverty of people. As I was walking I met a husband and wife. I asked the man do you love God? At this time the woman jumped in the conversation and said: "How one may know God but would not love Him." I realized that these people have their own religion but they are the victims of bigotry."

The Safavite era is the darkest period for the Zoroastrians. The writings of the high Islamic clerics would instigate hatred toward them. Even in public opinion they were responsible for the natural disasters as flood and earthquake, this kind of sentiment would make them vulnerable to persecution and massacre.

A letter from a French priest to his boss at this era (17th Century A.D.) reflects the state of suffering and misery of the Zoroastrians of Iran. He wrote, "Islam is not the only religion of the Iranians, there are many Iranians who have preserved their old religion. But they have none of their ancestral knowledge and science. They live in a state of slavery and absolute misery. Most difficult and harshest public works are assigned to them. They are mostly porters or work in the farms. The state of slavery has caused them to be shy, naïve and rough mannered. They speak in a different dialect and use their old alphabets. Iranians call them (Gavre) that mean idol worshippers, and they are treated much worse than the Jews. They are accused of being fire worshippers...but they respect the fire. They believe that in order to receive salvation, one should till the land, develop orchards, and avoid polluting the water and putting down the fire. Their holiest man is called Zartosht and their most important festival is Nov Rooz..."

Despite all the adversities, population of the Zoroastrians of Iran at the turn of the 18th century was estimated to be one million. But the most horrendous massacre of the Zoroastrian population took place by the order of the last Safavite King, Shah Sultan Hussein (1694-1722.) Soon after ascension to the Persian throne, he issued a decree that all Zoroastrians should convert to Islam or face the

consequences. By one estimate, one hundred thousand Zoroastrian families lived in the Central Iran . Nearly all were slaughtered or coercively converted. In this blood bath, the entire population of Gabrabad was wiped out. In other parts many men, women and children lost their lives. The bodies' of Zoroastrians thrown in the central river (Zayandeh Rood) have been witnessed by the French missionary and reported. The reports of the French priests residing in Isfahan reflect the enormity of the genocide that took place three hundred years ago in the central Iran . By the French estimate a total of 80,000 Zoroastrians lost their lives and many fled the massacre in misery to preserve their religion. The Zoroastrian sources estimate the number of victims at hundreds of thousand. The towns of Naiin and Anar (between Isfahan and Yazd) converted to Islam. The local language of the people there remains Dari, exactly the same dialect that is exclusively spoken by the Zoroastrians of Iran. The customs and traditions of Abiyaneh (a town near Kashan) remains Zoroastrian. It is believed that the Zoroastrians of Khoramshah, a suburb of Yazd are the descendants of the survivors of that infamous blood bath. Again, the Zoroastrian families have quoted this event to this day, but our books of history have kept a policy of total silence toward it.

The Safavites were overthrown by the Afghan rebellion under the leadership of Mahmoud Mir Oveis. Then, Afghanistan was a province of Iran and Afghan insurgency was an internal affair. During the passing through the central desert due to harsh condition Mahmoud lost too many men, therefore he was unable to capture the city of Kerman ; but before returning to Afghanistan he massacred the Zoroastrian population of the suburban Gavashir (1719 A.D.). The reason why he only massacred the Zoroastrians was due to the fact that this sector of the community as a result of in-city persecution had moved to the outskirts of Kerman and taken residence there. This area was not protected by high walls and towers; consequently they were easily accessible to the Afghans. For the next two years Mahmoud retrained and reorganized his army and this time he conquered the city of Kerman (1721 A.D.). Despite the Gavashir calamity, because of the carnage done by the Safavites and the extent of suffering under that dynasty, the Zoroastrians formed a brigade and supported the Afghans. Majority of Afghans were Sunni Moslems and their rebellion was due to religious persecution under the Shiite rule, thus the Zoroastrians sympathized with their cause. Zoroastrian commander of the brigade was a man, titled Nassrollah. This title was granted my Mahmoud, however, his real name is not known. He addressed his troop, reminded them of the glory of the past and the duty to their country. Nassrollah became the most popular commander in the Afghan army and soon Mahmoud commanded him to conquer Fars in the south. He succeeded, but in the last battle for the city of Shiraz was fatally wounded. Mahmoud truly mourned the loss of his favorite general and at his funeral wept. He ordered a mausoleum was built for him near Isfahan and a Mobed was designated to perform the rituals. Twenty-two years later this mausoleum has been witnessed and reported by an English tourist.

To be continued in the next issue

* * * * *

Darius Jahanian , M.D. is an obstetrician-gynecologist in the Kansas City area, with degrees from University of Tehran and Washington University , St. Louis . He is a co-founder and president of the Fravahar Zoroastrian Youth organization of Tehran . Darius is a founder and two-term president of the Zoroastrian Association of Kansas. A noted author and lecturer on the Zoroastrian religion, Darius also teaches religion classes for children.



Shahin Bekhradnia

The word Tajik, derived from Turkish refers to Iranian peoples in Central Asia in contrast to Turkic peoples, and more commonly is used to imply Farsi speakers. However although the majority of today's Tajiks speak a form of Farsi, it is suggested that Farsi only became the lingua franca of the region known as Tajikistan today, when it replaced the local Eastern Iranian languages, after the Farsi speaking peoples of Iran fled into this part of Central Asia to escape from the onslaught of the Arab invasion.

Even so today it is still possible to find small pockets of descendants of Sogdian speakers near Panjikand in the Yaghnob valley and also people speaking any of the 8 East Iranian languages to be found in the sparsely populated Pamir mountain region of Badakhshan.

Today when we speak of Tajiks, we designate people who live outside Iran, usually in Afghanistan, Uzbekistan and Tajikistan and who speak Farsi and maintain an Iranian culture. The historic silk route from China to Iran and subsequently to Europe passed through Eastern China where some Tajiks still live. Samarqand and Panjikand in Bactria, and Sogdia were cosmopolitan silk route cities of sophistication from ancient times as frescoes and other archaeological finds have revealed. While Bokhara and Samarqand two of the main towns of the later silk

“From Society of Scholars of Zoroastrianism” Conference held by Zoroastrian Association of Metropolitan Chicago, November 2008”

Zoroastrians in Tajikistan

By: Shahin Bekhradnia

route, currently in Uzbekistan were the most significant homes of Tajik culture.

My relationship with Tajikistan began in 1973 when my mother and I journeyed on a grand tour of what was then the Soviet Union as a reward for me having completed my BA in Russian and French. We were certainly interested in visiting Samarqand and Bokhara, but beyond that, we had not really bothered to check the itinerary. So it was a particular delight and joy that we found our trip included a visit to a place called Doshanbe, which turned out to be the capital of this forgotten corner of Iranian history and I never forgot the memory of that heart warming experience where we were able to communicate in our own language with the colourfully dressed local people.

At the time, even though my parents were extraordinarily well educated and informed about all matters Iranian, they were unaware of the existence of the small and most impoverished of the Soviet republics, the Persian speaking Tajikistan. Upon our return we found no one else seemed aware of the place either. This is partly explained by the fact that there is no border with Iran. However more importantly it was within the soviet empire, and the iron curtain certainly kept the populations within the Soviet Union well distanced from the rest of the world. It really is a testament to the tenaciousness and deep sense of Iranian culture in the hearts of its people that the area managed to maintain its linguistic and cultural integrity, given that it

is surrounded by Turkic speaking republics on all fronts apart from the Chinese border to the east and Afghanistan to the south.

Without wishing to impose a history lesson on readers, it may be of interest to learn that Tajikistan was artificially created by Stalin in the 1920s by compulsory displacement of inhabitants from both Bokhara and Samarqand eastwards into the remote mountainous area which until then had a very sparse population. Stalin placed those two cities inside Uzbekistan causing a great deal of bitterness as the people and their culture there are wholly Tajik but are under threat as Uzbekistan has banned the use of any published literature in the Tajik language. Significantly the whole area was part of the Silk Route and therefore a sophisticated cosmopolitan culture had once existed there, which is best exemplified by the ancient site of Panjikand, just a few miles west of Samarqand, today its population is about 7 million.

Even though the discovery of Tajikistan had impressed me, I did not think of returning there perhaps because entering the Soviet Union was an almighty obstacle course in terms of visas etc. However it did lead me to explore the more easily accessible Afghanistan several times. This situation changed some years later as I was doing post graduate research at Oxford University within the Anthropology department, focussing on the change in Iranian Zoroastrian identity in the 20th century. By chance, I received news in early 1990 of a couple of Tajik guys giving talks in America & Canada claiming that

Zoroastrianism was alive and well in Tajikistan. This seemed to parallel the revival of Zoroastrianism among Iranians (evidenced by the Zoroastrian Assembly in California) and also tied in with the phenomenon of Yazidi Kurds, and Azaris claiming to be Zoroastrians at about the same time. I managed to find out the names of the two speakers and I determined to go and find them.

The pursuit of the lecturers led me to the first of many returns to Tajikistan beginning in 1990 during the era of Gorbachev who started the historic and brave decision to abandon the stranglehold maintained by the Soviet system over its people. As a result visa was obtained by greater ease, and having got to Doshanbe, with the help of contacts established before travelling I succeeded in tracking down my lecturers!

I went back in the two following years to pursue the Zoroastrian connections and visit the most remote area of Tajikistan in the Pamir mountains where there is a reasonable likelihood that Zoroaster may have originated – the 8 Pamiri languages, like Gathic are all eastern Iranian (in contrast to Farsi and Tajiki). There I was taken around by a group of people enthusiastic about their cultural heritage that went back to Zoroastrian times. I was shown numerous archaeological sites which were thought to be fire temples, or bore names such as Kafir Qala, Mogh Tapeh, and which by general consensus indicate a Zoroastrian origin.

This was an exciting time in the history of Tajikistan as it was for most other Soviet republics and there was a buzz in the air, a sense that anything was possible and indeed I was in the country when Gorbachev was toppled and the post soviet era began and Tajikistan like many other republics became an independent country. The question was then what new identity to forge and adopt. This question is at the heart of what has been happening in Tajikistan and the issue is fundamentally a political one.

It is important to realise this was the first time that the Tajik people were in a position to talk openly about who they were and who they were not. Until now they had all just been Soviet citizens and their ethnic and religious identity had been suppressed and subsumed into the larger Soviet identity. Part of the process of this newly found freedom was the attempt by all sorts of groups to acquire a dominating influence over them and this naturally included Iran which has demonstrated its imperialistic aspirations through controlling Hezbollah in Lebanon and the Shia groups in Iraq. In Tajikistan, the Iranian regime made all sorts of gestures of friendship and solidarity including the broadcasting of the nightly 9pm news from Iran. However this had the opposite effect to that which the regime had hoped for. It actually showed the reality of Iran - and in this way put off a large number of Tajik women who did not like the idea of losing their freedom to wear what they liked, to dance with men, to drink and sing and dance without being self-conscious about it.

Nevertheless the Tajiks are true Iranian peoples and have faithfully preserved so many aspects of their cultural identity that in some ways they are more Iranian than today's Iran and their way of life carries truer echoes of pre Islamic Iran than one could have believed. However soon after shaking off the totalitarian Soviet state, they did not wish to replace it with a suffocating Islamic one modelled on Iran. At least this was true of the educated, the communists and a large segment of urbanised females.

To a great extent these considerations must explain the many reference points dating from the pre-Islamic culture to which Tajiks as one of the Iranian peoples of Iran Zamin have a claim and a close

link. These reference points were very explicit in the early days of the new republic of Tajikistan born after the communist period. The fact was there was clearly going to be a struggle between those committed to imposing an Islamic identity on the country and those who wished its secular character to continue but with a true Iranian cultural overlay.

In due course these two ideologies resulted in a bitter civil war in the early to mid 1990s, but so far a total Islamisation has been held at bay by a determined effort on the part of those who are in a position to influence public thinking. Because the struggle for hearts and minds was at its most critical in the early years of the new independent republic, I was able to gather a lot of material that was in circulation to demonstrate the attempts to instil the idea of a Zoroastrian past in the population. One such example is a leaflet explaining the celebration Jashne Mehrgan, in a women's magazine there are slogans in Cyrillic of Pendar e Nik, Gofar e Nik, Raftar e Nik, introducing an article that has almost nothing to do with the religion, in another there is an article about the position of women in the Avesta, and many general articles mentioning the Avesta and the ways of those who were the ancestors of the modern Tajiks.

The evidence was not just in written form; it was in the decorative tiles outside a cement factory on the outskirts of the capital and also a tableau with a recognisable representation of Zoroaster in the section of early history. In teaching history at Khorogh University, a large picture of our prophet is used. One of the newly emerging political parties in the early years of this new found political pluralism was called Cyrus the Great party (Kurosh e Kabir) whose slogan was indeed the same motto of ours. And the most luxurious hotel in the early 1990s previously known as the October Revolution hotel and only available to official guests of the government, was renamed the Avesta hotel. The radio and TV were regularly broad-

casting information about the glorious history of the area that pre dated Islam. This was all factual thanks to the archaeological work that had taken place under Soviet scientists, specially at the pre Islamic site of Panjikent which had yielded great treasures such as silver bowls in the style of the Sassanian period, now at the Hermitage. At least twice during my several visits I saw TV references to a letter from the last independent prince of Panjikand, Divyastich, a copy of which is held in the local Panjikand museum, in which he made it clear that he would not give up his city to the Arabs. In fact he was forced to flee in the end to a nearby hill which became known as Mogh Qaleh.

During the early 1990s there was a feverish interest in Zoroastrianism and attempts to make Zoroastrianism a foundation course for studies of history, philosophy, and literature. A Badakhshani poet was translating the Gathas, a notoriously difficult language into Tajiki Farsi, using his own knowledge of Shoghni to guide him. Then he was trying to identify the toponyms with local place names and river names.

The respect and high status accorded to Ferdowsi, indeed the positioning of his statue in the main square of the city holding in his hand a cup of fire, (now removed and replaced by the founder of the Samanid dynasty), also reinforced the view that this was a country glorifying the things that attributed great importance to its pre-Islamic identity.

In one of my earlier articles (The Tajik Case for a Zoroastrian Identity for a journal in Oxford, Religion State and society, published in 1994) I have explained the countless small details in domestic and daily life that have resonances with practices that Iranian Zoroastrians have maintained and many of these were indeed observed in Badakhshan (the Pamir mountain region) during my several visits.

So it is perfectly understandable that enthusiastic travellers in the

early years of Tajik independence would come away with the wishful impression that the country was on the brink of returning en masse to the religions of its ancestors.

These external and tangible signs of a keen interest were echoed in official state conferences such as the Avesta conferences of 1992 and 1996 and since the president of the country supported them, there is little doubt that this emphasis on the non-Islamic past had his seal of approval. In turn this support of Zoroastrianism must have fuelled the wave of interest that suddenly emerged among Tajikistan's intelligentsia. In 1990, I was told of a group which called itself "Admirers of Ancient Iran" and it consisted mainly of Pamiri (Badakhshani) people. I was warmly welcomed and befriended by certain members of the group but told it was too soon to actually call it the Zoroastrian association. However by about 1996 a Zoroastrian Anjoman had come into being and despite the terrible conditions following the civil war, members met to celebrate and to discuss the Zoroastrian festivals such as Sadeh, and Yalda both at the time of year when it was freezing cold and there was no heating. A number of Tajik intellectuals were active in the group and had collaborated in the production of a play about Asho Zartosht's life. They made contact with an Iranian Mobed who came twice and a small number of about 14 decided to undergo an initiation ceremony of sedreh pushi over these two visits. Sadly and most mysteriously the energetic leader of the group, known as Behdin Rudaki was assassinated around 2001, and ever since then the group which was growing and becoming more vocal, has disintegrated. I am in contact with some of the founding members who undertook the initiation ceremony and also the brother in law of the assassinated leader and I was recently informed that there is no longer any active community to continue what had started in the 1990s.

It should also be stated perhaps it might have been true that in the early 1990s amongst a group of Badakhshani people, there was a genuine enthusiasm and curiosity about Zoroastrianism, the position changed with the advent of the civil war resulting in significant financial interventions by the Agha Khan which effectively saved them from literal starvation. Since then it seems that the inhabitants of Badakhshan have become more consciously Ismaili than they had been before. My last visit to Tajikistan left me with the impression that the surge of enthusiasm and interest had diminished and the volume of media interest had certainly waned. However the president EmamAli Rahmonov continues to promote the celebration of a pre-Islamic (and non-Turkic) cultural heritage by declaring the year 2006 the celebration of 6000 years of Aryan civilisation as a follow up to the year 2003 being that of 3000 years of Zoroastrian history. The reality remains that for the large majority of the population, Islam carries much more significance. With the passing of time I have noticed that behaviour and practice is slowly adapting itself to Islam among an increasingly younger generation (such as the wearing of headscarves and the observation of Ramadan).

This is why it is to be hoped that the president and his advisors/successors will continue to promote the knowledge of their spiritual and cultural heritage – the teachings of Zoroaster. Eventually some listeners will become followers.

Shahin Bekhradnia is the grand daughter of a renowned Yazdi priest/poet of 19th century. She grew up in England, and has published and lectured on Zoroastrianism. In recent years Shahin has started the Pouchista Foundation in Yazd for young Zoroastrians to enable them to earn a living. In her daily life, and for Senior Citizens to find companionship at the Day centre. Shahin teaches (having founded a successful school in Oxford) occasionally interprets for the immigration appellate, is a legal consultant for a tour operator and sits as a magistrate in Oxfordshire, UK.



Bahram Goshtasbi, D.C.

Since headaches are so common, most people think that getting a headache is just a normal part of life and that “you have got to live with headaches.” Headaches are a warning sign that something is wrong with the body’s normal physiology.

TYPES OF HEADACHES

Although the International Headache Society lists 129 different types of headaches, the general categories are tension, cervicogenic, cluster and migraine with associated pain being described as sharp, stabbing, dull or throbbing. Migraine with or without aura is the most common form of acute-recurrent headache. Different types of physical, chemical and emotional stress—including fatigue, worry, noise, travel, improper sleep, alcohol, smoke and food additives such as MSG and nitrates, often trigger headaches. Although these things may trigger a headache, the actual cause of the headache is often a series of traumatic or repetitive micro-traumatic events—including motor vehicle accidents, contact sports, postural habits, whiplash and occupational tasks. Headaches and other symptoms may take weeks, months and even years to show up following these events. The negative impact of chronic headaches on quality of life, families, and productivity can be significant and is generally underrated by the medical profession.

The brain itself is insensitive to pain. Headache pain occurs in the following locations:

- The tissues covering the brain.
- The attaching structures at the base of the brain.
- Muscles and blood vessels around the scalp, face, and neck.

A frequent and overlooked cause of head

aches is the malfunction of spinal bones (vertebrae) in the neck and upper back.

CONVENTIONAL TREATMENT

Headaches have commonly been treated with medications such as aspirin or Tylenol. Americans consume 80 billion aspirin tablets each year. Aspirin, which is the active ingredient in more than 50 over the counter medications, may temporarily relieve the discomfort of the headache, but it does little to correct the cause of the problem. Moreover, its use has been associated with bleeding ulcers, Reyes syndrome and kidney disorders. Taking painkillers on a regular basis can make subsequent headaches even worse, causing a condition known as “rebound headache” or “medical overuse headache”. “Chronic use of aspirin actually promotes chronic tension headaches.” 7Lee Kudzrow, MD California Center for Headaches

Childhood Headaches & Future Health Problems

A study published in the British Medical Journal showed that children who experience frequent headaches are more likely to develop health problems in adulthood, including psychiatric disorders. The findings follow a survey of a random study group over 40 years and could have implications for the health of today's children and their future well-being. The research team found that children with frequent headaches were more likely to experience psychosocial problems and to grow up with an excess of both headache and other physical and psychiatric symptoms. These findings confirm that children with headaches do not simply “grow out” of their physical complaint, but may instead “grow into” others, say the authors. 5

When you think about someone having a headache, you probably think of an adult. However, an increasing number of children experience chronic headaches. The National Headache Foundation estimates 60 percent of all children suffer from occasional headaches. The majority of school-age children get headaches, and many have headaches on a recurrent basis. Researchers found headaches can affect children's emotional development and school performance more than some other serious health problems. The study, pub

HEADACHES

and an

ALTERNATIVE APPROACH

By: Bahram Goshtasbi, D.C.

lished in the July issue of Pediatrics, suggests that headaches have a significant impact on children's overall quality of life.

The incidence in migraine headaches in children tripled from 1974-1992 and more than half of the people who suffer migraine as adults had their first migraine experience during adolescence. "A history of migraine may set children up for a lifetime of underachievement,"4 Richard Lipton, MD. (Headache, 1996)

AN ALTERNATIVE APPROACH

When bones of the spine lose their normal position or motion, sensitive nerves and blood vessels to the head can be affected. When spinal nerves and related tissues are stretched or irritated, they can produce throbbing headaches. While Aspirin and other medications may cover up these warning signs, they do not correct the underlying structural cause. Many people experience correction and relief through chiropractic care. If a thorough examination and evaluation reveals reduced range of motion, loss of normal spinal curves or mechanical restrictions, chiropractic care should be considered. After a complete report of findings, a specific care program is recommended for each patient.

Specific and gentle chiropractic adjustments can help correct spinal joint dysfunction created by various chemical, emotional and physical stresses in our lives.

Bahram Goshtasbi was born in Bam, Kerman and has been living in California since 1985. He earned his Bachelor of Science degree with a major in Biological Sciences from University of California at Irvine, and his Doctor of Chiropractic degree from the Los Angeles College of Chiropractic. He founded Back to Care Chiropractic in 2005 and has been practicing in city of Orange in California. He is currently serving on the board of directors at California Zoroastrian Center.